

تقانتا

سال اول - شماره هفدهم - ۳۴ تیر ماه ۱۳۵۰ بهای ۱۵ ریال



جدول و شرح کامل برنامه‌های این هفته تلویزیون و رادیو



اخبار جنائی

ایتالیا زود به آفریقا آمد و زود رفت.

موسولینی يك فرد نبود ، نماینده افکار گروهی بود که در جستجوی قدرت بودند تا در پناه آن قدرت در برابر قدرتهای اروپا بایستد و از آفریقا برای خود سهمی فراهم آورند و در راه کسب قدرت ، رغبت خواستند تا از ایتالیا يك پادگان نیرومند نظامی سازند و این پادگان به فرماندهی نیاز داشت که می توانست نامش موسولینی نباشد ، اما ، پیر نامدیگر که میبود باز هم موسولینی بود. موسولینی که میدید آفریقا و آسیا را دیگران قبل از او بدست گرفته اند دانست که کام در کام نهنگان زمان است و بفراست دریافت به مردانی نیاز دارد که کام در کام نهنگ بجویند ، لذا فاشتهای را مشتاقان خطر نامید ، فانیسم یا ایسی که آفرینندگان موسولینی آفریدند میخواست که از ایتالیا بصوت مردم ایتالیا پادگانی بسازد در خدمت هدفی که یاد شد ،

درون يك پادگان حزب و سندیکامفهومى ندارد لذا در آن « ایسم » حزب و سندیکا مفهومی نداشت و سیستم يك حزبی حاکم بود که در حقیقت آن پادگان را حزب نیز مینامیدند .

درون يك پادگان « فرد » وجود ندارد و عند « يك » به مجموع پادگان اطلاق میشود لذا در آن ایسم « فرد » وجود نداشت و « مصدره آزادی افراد » را « جامعه گرانی » نامیدند یعنی فردهای اجتماع .

از موسولینی آغاز کردیم باین علت که فاصله آغاز و فرجامش را میتوان به آسانی اندازه گرفت و تاریخ استعمار ایتالیا در آفریقا دوران کوتاه قدرت موسولینی است که دشوار درخشد و آسان خاموش شد ،

پس از سی سال وضع دنیا دگر شده است ، دیگر دولتی نمیتواند خود را برای شبخون زدن بر دولت دیگر تجهیز کند و اگر کند در برابر افکار عمومی جهان کامکار نیست ، از سوی دیگر در بر تواربناط سریع ، ایسم های دنیای امروز بسرعت فضاوت میشوند و غالباً محلی و وطنی شناخته شده اند همچنانکه ایسم موسولینی فقط جنبه ایتالیایی داشت ،

اما ، اگر آروز گروهی از سرزمین های دیگر و از راههای شور برای آن ایسم محلی هورا میکشیدند و آن را بادعای رهبرش جهانی میدانستند تدریجاً رشد سیاسی مردم جهان بجائی میرسد که قبل از آنکه بتأثیر تبلیغات آنها را تأیید کنند به شناختن هدف ایسم ها بیشتر دلچسپی دارند و این شناخت ، ملت های آگاه را به سیاست مستقل ملی کشانده است لذا دیگر نمیرسد که نظام قدرتهای بزرگ جهان چیست زیرا برای آنها لگو نیست اما ، میرسد که هدف آنها در کشورهای دیگر چیست ؟

با این ترتیب آیا رشد ملتها موجب نمیشود که « سیاست » در عصر ما با مفهوم تازه ای شناخته شود ؟

زیرا مفهوم کهنه آن يك سلاح جنگی برای تسلط بر کشورهای کوچک بوده است از راه تحصیل عقیده ، اعمال زور یا از راه تدابیر اقتصادی .

مفهوم تازه ای که در شرف تکوین است این است که قدرتهای بزرگ از راه احترام به حقوق ملتها از اعتماد متقابل آنها برخوردار شوند لذا در آینده موفق ترین سیاست قدرتهای بزرگ آن خواهد بود که بیوند صمیمانه تری را بین ملتها موجب شود .

تلاش ایران این مفهوم تازه را دریغ از ایران رایج کرد و اگر در بر تو آگاهی ملتها در عرصه جهان رایج شود در دنیای آینده اخبار تجاوز ها ، تزویر ها ، نفاق افکنی ها و شبخون های شرق و غرب اخبار سیاسی نامیده نمیشود و این اخبار در ستون حوادث جنائی ثبت خواهد شد .

دنیا به تغییر مفهوم سیاست نیاز دارد : این خواست ملت های زنده و آزاد و مستقل دنیای امروز است .

محمود جعفریان



روی جلد: در استودیو تلویزیون آبادان - عکس از: علی فشمائی صفحات ۱۸ تا ۲۱ - را بخوانید

از مطالب این شماره:

- و از فرشتگان دختران اختیار کرد داستان کوتاه از : علی مراد فدائی نیا
- زبان فارسی و وسایل ارتباط جمعی گفتگویی با استاد سیدحسین نصر
- حماسه مردی که زشتی های جنگ را تصویر میکرد
- خاک خوزستان دامن گیره !
- (گزارش دربار فرستنده تلویزیون خلیج فارس)
- در سوک استاد معین
- سفر من و گروه ام « برزو »
- از : حسن تهرانی
- يك مصاحبه اختصاصی با مارچلو ماسترویانی (قسمت دوم) وم

تماشا

آقای تماشا



از میان نامه های سردبیر

شماره اخیرمجله (۱۵) چون شماره های پیش جالب و خواندنی بود ، و از اینکه به آرامی مکنی را در برابر خواننده مکنانند عثمان قابل تمجید و سایش است ، اما درباره عکس پشت جلد مجله (بانو دلارام کتسیری) و رپرتاژ راجع بوی باید عرض کنم بسیار خات و سبز بود ، در حالیکه این بانو گوینده ای بسگر است . خنکی و بیسزگی عکس از جهت توالد خارج از حد بود که ویرا غیر طبیعی نشان میداد چه نیازی است که پشت چشم چنان رنگین شود که سفیدی آن حالت طبیعی قیافه را از بین ببرد ؟ اسباب این خسامه در کونذکی است که بنان کلماتش با حرکات سرو صورت آمیخته بایسم در عین استحکام همراه است . آرم بود که رپرتاژ کشته آن مجله این هشر خانم کتسیری را بجای سوالات پرت و بیلا منعکس میکرد تا درس عبرتی باشد برای سایر گویندگان .

م . ی

با آنکه بعلم ضعیف بودن رگه تلویزیونی دوب آهی که تا شهر ما بیش از ده کیلومتر فاصله ندارد نمیتوانیم بخوبی اهالی اصفهان از برنامه های جالب تلویزیون علی ایران استفاده کنیم با این حال از همان شماره اول نشخه مجله شما شدیم و تاکنون تمام شماره های آنرا خریده ام . درج برنامه های تلویزیون بصورتی که در شماره دوازدهم بحاب رسیده بود ، بسیار جالب و خیلی بیشتر از شماره های قبلی بود ، بیشتر است همیشه به همین صورت چاپ شود .

انکاش سازمان تلویزیون ملی ایران ترتیبی میداد تا ما اهالی باغدادان و بیش از چهل روستای دیگر با قوی شدت تئوت تلویزیونی فعلی دوب آهی اصفهان تا قبل از جشنهای ۴۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران بتوانیم از برنامه های تلویزیون ملی ایران بخوبی اهالی اصفهان استفاده کنیم .

باشاداران ع . م . یولادی

... جدیدت باتحسن بدیدار قومزیا ومحتوی غنی تماشا نشخه ایم . سلسله مقالات (جامعه شناسی رادیو و تلویزیون) و (اندیشه های اضطراب آلود باشزورنالیت تلویزیون) وسلسله مقالات تئوت ، گزاره نامه هفتخه ، هنر ها ، هسه گواصیر تکاملی مجله تماشا است . انتشار این سری مقالات نشان داد شما وهمکارانتان به اهمیت وظیفه انسانی واجتماعی خوش آگاهید .

اسداله قضاوتی - دسر دبیرستان های شیراز

دکتر سیدحسین نصر، رئیس دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، را در دفتر کارش - طبقه پنجم ساختمان دبیرخانه دانشگاه تهران ملاقات کردم. در مذاکره تلفنی که داشتیم ایشان شرکت در بحث ما را نپذیرفته، اما قول داده بودند که در معرفی استادان ذیصلاحیت در این زمینه، بمن کمک کنند... و من در این اندیشه بودم که «مگر میشود رئیس دانشکده ادبیات در این بحث شرکت نکنند؟»

استقبال گرمی که در اتاق کار بی‌پیرایه‌شان از من کردند، جرات بیشتری بمن بخشید بطوریکه وقتی با روی گشاده و لبخندی شیرین پرسیدند: «چه کمکی میتواند شما بکنم؟» گفتم: «بیش از هر چیز دلم میخواهد در زمینه مورد علاقه مجله تماشا با من حرف بزنید.»

خندیدند و گفتند:

«خوب، مساله چیست؟»

بدون معطلی ضبط صوت را روشن کردم و مقابلشان گذاشتم و گفتم:

«مساله مورد بررسی و بحث ما نقش وسایل ارتباط جمعی و بخصوص رادیو - تلویزیون در اعتلای زبان ملی کشور است و اینکه برای ایفای صحیح این نقش چه باید بکنند؟»

باین ترتیب گفتگوی ما شروع شد و ایشان چنین گفتند:

● سهم و وظیفه‌ایکه وسایل ارتباط جمعی مخصوصاً رادیو و تلویزیون در این زمینه دارد بسیار مهم است، چون مردم مقدار زیادی از کلمات زبان مادریشان را در عرض روز از راه این وسایل میشوند و بدون فکر در نحوای که زبان خودشان را بکار میبرند و کلماتی که وارد زبانشان میکنند از این وسایل تأثیر می‌پذیرند. نه تنها اندیشه بلکه نحوه بیان اندیشه از این راه میتواند تحول مهمی پیدا کند. بهمین جهت در این وسایل باید خیلی مواظب بود و زبان را بنحوی بکار برد که اصولاً لطمه‌ای به زبان و محتویات زبان وارد نیاید.

با وجود اینکه در بسیاری از ممالک غربی رادیو و تلویزیون ضرری به زبان زده است - البته منظور من بیشتر در امریکاست که بعلم پائین بودن سطح برنامه های رادیویی و تلویزیونی، اکثر استادان زبان انگلیسی دانشگاهها اعتراض شدیدی به لطمه‌ای که این وسایل به زبان زده میکنند - اما همیشه اینطور نیست. چنانکه مثلاً «بی. بی. سی» لندن یا رادیو تلویزیون ملی فرانسه بعلم حفظ یک سطح بالای ادبی از لحاظ زبان، اثر دیگری داشته‌اند یعنی میتوان گفت «بی. بی. سی» لندن و رادیو تلویزیون فرانسه به حفظ زبان کلاسیک انگلیسی و فرانسه کمک کرده‌اند. بنابراین رادیو و تلویزیون هر نوع اثری را در زبان یک مملکت می تواند داشته باشد و این بستگی دارد به چگونگی استفاده از این وسایل.

در مملکتی مانند ایران که زبان فارسی یک زبان ادبی و همیشه زبان خواص بوده است، باید از تلویزیون و رادیو استفاده کرد تا زبان فارسی نوشته شده و ادبی، وسیله ارتباط بین سطوح مختلف مردمی باشد که قبل از اختراع رادیو و تلویزیون هر کدام بزبان محلی، با یک مقدار کلمات محدود، در یک قلمرو محدود جغرافیایی صحبت میکردند. البته تنوع لهجه های محلی خیلی شیرین است و باید حفظ شود و من بکلی مخالف از بین بردن اینها هستم، چون اینها چاشنی حیات یک ملت است و خیلی تأسف‌آور خواهد بود اگر ما همین اینها را هم مثل بسیاری از کیفیت‌های دیگر زندگی از بین ببریم. ولی زبان ادبی تنها وسیله‌ایست که از طریق رادیو و تلویزیون میتوان ارتباط بین مردم نقاط مختلف سرزمینی مثل ایران را حفظ بکند.

در تاریخ ایران، زبان فارسی همیشه چنین وظیفه‌ای را داشته است و این زبان ادبی فارسی بوده است که در قرنهای متفادی شخصی را در کاشف با

۲ مساله زبان در وسایل ارتباط جمعی گفتگو با: دکتر سیدحسین نصر

از: ن. همدانی

تأثیر رادیو - تلویزیون در زبان مردم، کمتر از دبیرستان و دانشگاه نیست

شخصی در اسفهان دارای يك زبان و فرهنگ مشترك مكرده است. پس باید در درجه اول به حفظ و حرارت و تقویت زبان ادبی خودمان بپردازیم. در بیست - سی سال اخیراً جملات زیادی باین زبان شده و لطمه‌های فراوان دیده است. یکی از دلایل این بوده که افرادی باین زبان چیز نوشته‌اند که تحت تأثیر فوق‌العاده تمدن غرب قرار گرفته و عقده حقارت فرهنگی داشته‌اند و بهمین سبب هم خواسته‌اند بنحوی از نوع زبانهای اروپائی اقتباس کنند.

متأسفانه این تمایل فکری هنوز بین ما هست. در ایران تعداد افرادی که يك زبان اروپایی را خیلی خوب بدانند کم است اما افرادی که يك زبان اروپایی را کم بدانند نسبتاً زیادند و همان‌ها هستند که معمولاً در برابر تمدن غرب عقده‌های شدید روانی و روحی دارند و این، بیش از هر چیز در زبانشان ظهور میکند. از سوی دیگر بعلم آمدن تجدد و تضییع فرهنگ سنتی ایران، عده‌ای در خودشان نسبت بدین اسلام و فرهنگ اسلامی ایران احساس بیگانگی کرده‌اند که میخواهند تلافیش را بر سر زبان بیاورند و فلافل کلمه را که هزار سال پیش از زبان عربی یا دیگر زبانهای عتیق وارد زبان فارسی شده بنحوی طرد کنند. البته هر دو این سلیقه‌ها علامت ضعف فرهنگی افرادی است که بدانها پرداخته‌اند و در واقع یکنوع امراض فرهنگی است که اثر بسیار ناچیزی در زبان فارسی گذاشته است؛ یعنی زبانی که بسیار غنی است و امکانات توسعه‌اش بسیار زیاد است، آنطور که باید و شاید توسعه نیافته است.

همیشه زبان وقتی توسعه مییابد که حاوی فکری باشد اما گمانیکه اهل تشکر در نحوای که زبان چیز مینویسند. از طرف دیگر بعضی‌ها بخیال خودشان طرد کلماتی که بنظرشان اجنبی می‌آید خواستند خدمت زبان فارسی بکنند در حالیکه آنها خودشان نسبت به خودشان اجنبی و غریبه شده‌اند چون کسی که حافظ یا سعدی برایش اجنبی باشد در واقع نسبت به فرهنگ ایران اجنبی است. این اقدامات باعث شده است که غنای فوق‌العاده زبان فارسی تاحدی تضعیف شود. بنظر بنده وظیفه رادیو و تلویزیون اینست که زبان فارسی کامل را که خوشبختانه هزار و صد سال تاریخ پیوسته داشته است بصورت زنده نگهدارند و از

تمام امکانات این زبان استفاده کنند. کلماتی که رودکی یا سهروردی یا حافظ یا صائب تبریزی یا قائم‌مقام در عرض هزار سال بکار برده‌اند تمام متعلق به زبان فارسی است و باید حتی‌المقدور از تمام این کلمات استفاده کرد و زبان فارسی را به دوره اعتلایی که در قرن ۵ و ۶ هجری در نثر و کمی بعد از آن در شعر داشته برساند.

— آنطوری که من از سخنانان استنباط کردم، شما مخالف بکار بردن کلمات و لغات خارجی، بخصوص لغات اروپایی در زبان فارسی هستید.

● در مقابل کلمات خارجی بنظر من باید سیاست عافانه‌ای اتخاذ کرد که در شرایط فعلی فرهنگی ما بسیار مشکل است چون آنهايي که باین افکار می پردازند باندازه کافی از لحاظ خود فرهنگ ایران تسدل و وحدت فکری ندارند یعنی همه در مورد فرهنگ ایران متفق‌القول نیستند تا بعد به کلمات خارجی بپردازند. اما افلا میتوان بیک اصول کلی توجه کرد. اول تلفظ کلمات خارجی را باید بهمان شکلی که وارد زبان ما شده بپذیریم یعنی اگر کلمه یا اسم خاصی از زبان فرانسه وارد زبان فارسی شده سعی نکنیم مثلاً آنرا به تلفظ انگلیسی برگردانیم. ثانیاً اصولاً اسراری نداشته باشیم که اصوات زبانهای خارجی را وارد زبان فارسی بکنیم مثلاً «U» تلفظ کنیم و نامت‌دیگری‌از کویا را با «U» تلفظ کنیم و اسمی و نامت‌دیگری‌از این قبیل... چنانکه مثلاً انگلیسیها هم وقتی کلمه‌ای را از فارسی گرفته‌اند آنرا مثل ما تلفظ نمیکنند بلکه بآن تلفظ و شکل خاص زبان خود را داده‌اند و گرنه نوع زبان انگلیسی از بین میرفت.

در مورد اسماء عام و کلماتی که هم‌راه صنعت وارد مملکت ما میشود، بنظر من بکار بردن آنها بصورت مفردات - مثل تلفظ، رادیو، اتم و... - اشکالی ندارد بشرط آنکه در این کار زیاده‌روی نشود. لیکن ترکیب‌های خارجی را بهیچوجه نباید وارد زبان کرد. سیاستی که رادیو - تلویزیون خیلی خوب میتواند اتخاذ کند اینست که از بکار بردن کلمات خارجی که ما در فارسی معادل آنها را داریم جلوگیری کند. من خیلی اوقات می‌شنوم که گویندگان رادیو و تلویزیون کلماتی بکار میبرند مثل کسپسیون *Concépcion* هیچ دلیلی ندارد که ما این کلمه را که در برابر آن کلمه «مفهوم» را داریم بکار ببریم.

شاید بسیاری از گویندگان رادیو و تلویزیون متوجه نباشند که کلمات علمی و فلسفی و غیره در زبان فارسی وجود دارد. البته این تقصیر آنها نیست، بلکه تقصیر محققان زبان فارسی و متخصصان لغت است که میبایستی اول تمام موجودی زبان فارسی را اعلام بکنند و بعد بروند بدنبال آنچه ندارند.

خیلی‌ها میگویند زبان فارسی نمیتواند مطالب منطقی را بیان کند. خواهش میکنم اول «اساس - الاقباش» خواجه نصیر طوسی را بخوانند، بعد این حرف را بزنند. یا میگویند ما اصلاً علوم را بزبان فارسی بیان نکردیم. بیش از هزار رساله مهم علمی در ریاضیات و نجوم و دیگر رشته‌ها بزبان فارسی وجود دارد که چاپ نکرده‌ایم. باید اول بپردازیم بیک ارزیابی یا در واقع خانه‌تکانی کلمات زبان فارسی با رجوع کردن به گوشه و کنار تمام متونی که داریم. بعد از آنکه تمام کلمات زبان فارسی را بیرون کشیدیم، آنوقت اگر دیدیم مثلاً کلمه «پوزیترون» را در فیزیک اتمی نداریم آنرا بهمان صورت اصلیش بکار ببریم یا اگر شد، برایش کلمه معادلی وضع کنیم.

اما در وضع فعلی، چون ما از دوسوم کلمات موجود زبان فارسی آگاهی نداریم و بزبانی صحبت میکنیم که غنایش از لحاظ تعداد کلمات نه تنها از فارسی زمان ناصر خسرو و سهروردی بلکه حتی از فارسی صد سال پیش هم کمتر است، بدیهی است که شروع میکنیم به استعمال کلمات خارجی که شنیده‌ایم و متأسفانه در بسیاری از موارد معنی اصیل و دقیق این کلمات خارجی را در زبان فارسی بکار میبرند نه تنها

● بنظر من محاوره را بخوبی میتوان درآترها، بعضی از گفتگوهای خودمانی، در برنامه‌هایی خاص مثل برنامه بکارگران و دهقانان بکار برد که هم شیرینی خودش را دارد و هم میتواند بسیاری از مسائل اجتماعی را خیلی بهتر از زبان ادبی بیان کند منتها این، باید مکمل برنامه‌هایی باشد که بزبان ادبی است مثل برنامه های اخبار، سخنرانیهای علمی و دیگر برنامه‌ها که باید بزبانی باشد که فکر شونده را پرورش دهد. بنابراین لازم نیست که فقط يك سیاست داشته باشیم یعنی یا فقط زبان ادبی بکار ببریم یا زبان محاوره‌ای بومیه، بلکه میتوانیم از هر دو زبان استفاده ببریم.

— اینجا يك مساله پیش می‌آید و آن اینکه زبان محاوره‌ای که ما در تهران بکار میبریم غنی از زبان محاوره‌ای مثلاً مردم مازندران یا گیلان یا فارس و یا بلوچستان است. آیا بنظر جنابعالی صحیح است این زبان از طریق رادیو - تلویزیون به مردم سراسر کشور تحصیل شود؟

● تخییر، صحیح نیست. من اعتقاد ندارم که زبان محاوره‌ای گروهی از مردم تهران (چون در تهران بیش از يك میلیون شهرستانی بسر میبرند که زبان محاوره‌ای خودشان را دارند) را تبدیل کنیم به زبان محاوره‌ای تمام ایران. به عقیده من زبان مشترك میان همه ایرانیان باید زبان ادبی کشور باشد. برنامه های محاوره‌ای را باید حتی‌المقدور محلی کرد یعنی سیرد به‌راکتر فرستنده‌های استانها که هر کدام بزبان محلی خود آنها را اجرا کنند و در برنامه‌هایی که برای سراسر کشور پخش میشود از زبان ادبی فارسی استفاده کرد.

— زبان ادبی فارسی در طی قرون تحولاتی را پذیرفته است، گاهی بسیار ساده و روان بوده و گاهی بسیار متعبد و متصنع. مثلاً زبان فردوسی را داریم در حداعتلای غنا و زیبایی، زبان سعدی و حافظ را داریم و زبان پر تکلف قرنهای زبان و بالاخره زبان ساده و شیرین قائم‌مقام را در قرون گذشته. بنظر شما، ما امروزه کدامیک از این سبک‌ها را باید بعنوان نمونه زبان ادبی فارسی انتخاب کنیم؟

● زبان ادبی عصر ما باید زبان ادبی قرن چهاردهم باشد همانطور که زبان سده‌یهم زبان قرن خودش بوده است. همینجاست که آن بهران عمیق بچشم میخورد. «ست» را بعضی از افرادی که خودشان مقلد انحطاط غرب هستند خیال میکنند یعنی مردمگی یا توی مرداب افتادن، و فقط طغیان کردن و از بین بردن آنچه استمرار داشته را حیات میدانند. در حالیکه درست برعکس است مثل حیات خود ما.

مثلاً من که ۳۸ سال دارم، در این لحظه، حیات حیات ۳۸ سالگی است اما تمام مراحل دیگر حیاتم نیز در من وجود دارد بهمین جهت هم من يك استمرار آگاهی و وجدان دارم از لحظه طفولیت تا حالا. و اگر آن استمرار از بین برود من مریض روحی خواهم بود. هر موجود زنده و متفکری شرط حیاتش همین استمرار و پیوند است. بنظر من زبان ادبی فارسی امروز باید زبانی باشد که هم پیوند و ارتباط عمیق با زبان‌سعدی، فردوسی و رودکی داشته باشد و هم خصایص امروزی خود را حفظ کند. البته این زبان را رادیو - تلویزیون نمیتواند بوجود بیاورد، بلکه فقط نویسندگان بزرگ هستند که باید آنرا بسازند. رادیو - تلویزیون میتواند از بهترین نمونه‌های نوشته‌های امروزی استفاده کند.

امروز گرایش نثر فارسی بیشتر بسوی سادگی قرن پنجم و ششم هجری است و از آن صناعات خاصی که از دوره صفویه بعد معمول شد دوری میشود. این، از قرن گذشته شروع شده که منشآت قائم‌مقام نمونه بارز است. الان ما نثر بسیار پخته‌ای داریم و افرادی هستند که هم نثر ادبی بسیار خوب می‌نویسند.

بقیه در صفحه ۵۶

● ما از دوسوم کلمات موجود زبان فارسی آگاهی نداریم!

● عقده حقارت در مقابل تمدن غرب عامل عمده‌ای در تخریب زبان فارسی است!

● بیشتر کسانی که کلمات خارجی را در زبان فارسی بکار میبرند، نه فارسی میدانند و نه زبان خارجی!

● زبان فارسی را خوب میدانند بلکه زبان خارجی را هم خوب میدانند.

● بعقیده من با توجه باین وضع، تلویزیون و رادیو رسالت بسیار مهمی را دارند یعنی آینده زبان فارسی - اگر عراق نکوم - شاید نمفش بستگی خواهد داشت به نوع اثری که رادیو و تلویزیون در زبان مردم ایران و حتی خارج از ایران - افغانستان و تاجیکستان که نفوذ رادیو ایران از هم اکنون در آنها مشهود است - خواهد گذاشت و سهم آنها کمتر از دانشگاه و دبیرستان از یکسو و پدر و مادر که اولین معلم کودکان هستند - از سوی دیگر نیست.

● رادیو - تلویزیون باید توجه خیلی زیادی از این لحاظ بکند و شاید در این زمینه کاری که رادیوهای ملی ممالک عربی - که آنها هم با مسائلی از این قبیل روبرو هستند - انجام داده‌اند، مخصوصاً رادیو یکی دو مملکتی که بیست سی سال است سعی کرده‌اند يك سبک ادبی و علمی بکار ببرند و همچنین تجربیات ترکیه و یکی دو مملکت همجوار بتواند بما کمک کند. از سوی دیگر تجربه «بی. بی. سی» لندن که با زبان گسترده‌ای مثل انگلیسی سروکار دارد درخور بررسی بسیار دقیق است.

● تکیه شمار روی زبان ادبی و «نوشته شده» نشانه اینست که بکار بردن زبان محاوره‌ای و عامیانه را در رادیو - تلویزیون تجویز نمیکند.

● **تلویزیون** سبب شده است که مردم کمتر به کافه ها و باشگاهها بروند و بیشتر در خانه بمانند.

جامعه شناسی رادیو و تلویزیون

جمشید ارجمند

● **تماشاگران تلویزیون** بیش از دیگران روزنامه می خوانند

● **تیراژ مجلات آمریکا**، علیرغم توسعه تلویزیون، دایم در حال افزایش بوده است.

۳ - مطبوعات

در اینجا باید بین یومیه های خبری و مجلات قابل به تفکیک شد. یومیها کمتر از مجلات در انتیاد مستقیم رقابت رادیو و تلویزیون هستند اما به عکس در معرض خطر رقابت آنها قرار دارند. در صورتی که مجلات فقط تلویزیون را به عنوان رقیب خود دارند. از طرف دیگر در کشورهایی که رادیو - تلویزیون آکهی تجارتی پخش می کنند، مطبوعات بخشی از درآمد خود را از این طریق، از دست می دهند. ارزش یابی تاثیر رادیو - تلویزیون روی مطبوعات کار مشکلی است. در آمریکا فروش مطبوعات در جریان سالهای خیر افزایش پیدا کرده اما نه به نسبتی که افزایش جمعیت و عدم اش را می داد... طبق تحقیقاتی که در آکلاهما انجام شده، تماشاگران تلویزیون در مجموع بیشتر از دیگران روزنامه می خوانند اما در بین آنها، کسانی که بیشتر شیفته تلویزیون هستند کمتر به روزنامه توجه می کنند. توجیه امر این است که معمولا افراد با فرهنگ تر روزنامه خوانند ولی همین افراد هم کمتر تلویزیون تماشا می کنند، در انگلستان، از وقت شیوع تلویزیون، روزنامه ها بخشی از خوانندگان خود را از دست داده اند اما روزنامه های جدی مشمول این کاهش تیراژ نبوده اند

چون خوانندگان آنها افراد با فرهنگ تری از دیگران هستند. از طرف دیگر، در بسیاری از کشورها، تحولی در محتوای روزنامه ها پیدا شده تا بین آنها و شرایط تازه تطبیقی به وجود آید. این تحول در جهت تکمیل و توضیح چیزهایی است که از رادیو و تلویزیون شنیده اند طبق تحقیقات رادیو و تلویزیون فرانسه ۱۷ در صد تماشاگران تلویزیون، اطلاعات و اخبار تلویزیون را از راه گوش دادن به رادیو و ۴۸ در صدشان از راه خواندن روزنامه ها تکمیل می کنند.

در مورد مجلات، در آمریکا تیراژشان علیرغم توسعه تلویزیون دائما در افزایش بوده است ولی قابل توجه آنکه هرچه سطح فرهنگی مجله بالاتر بوده، پیشرفتش هم بیشتر بوده است از سوی دیگر، مجلات زنانه پیشرفت کمتری از دیگران داشته اند زیرا به قول بوگارت اکثریت تماشاگران تلویزیون زنها هستند. در انگلستان مجلات مصور به تدریج مضمحل شده اند اما در کشورهای دیگر اروپا مجلات زنانه پیشرفت زیادی داشته اند در فرانسه هفته نامه های مصور در مقابل رقابت تلویزیون به خوبی از خود دفاع می کنند.

۴ - کتاب

در بسیاری از کشورها، حتی آمریکا که تیراژ کتاب دائما در افزایش است، کتابهای تخیلی و بخصوص رمان، سیر نزولی را می بیند در صورتی که آثار اطلاعاتی رشد پیدا کرده است. تحقیق در نقش رادیو و تلویزیون در این مورد مشکل است. اما در همین کشورها احساس شده که وقتی در برنامه های مخصوص کتاب، نویسنده ای مورد مباحثه تلویزیون قرار گرفته و درباره کتابش بحث شده، فروش کتاب بالا رفته است. به این جهت ناشران از تبلیغ در تلویزیون خودداری نمی کنند. تحقیقات اخیر سازمان رادیو تلویزیون فرانسه نشان داده ۷ در صد افرادی که دارای تلویزیون شده اند بیش از گذشته کتاب می خوانند، ۴۶ در صد کمتر و ۴۷ در صد به همان اندازه. ۳ در صد بیشتر کتاب می خریدند، ۴۸ در صد کمتر و ۴۹ در صد به همان اندازه. در آمریکا هم تحقیقات بوگارت نتایج مشابهی داده است. در آکلاهما «لاسون» به این نتیجه رسیده است که کاهش در مطالعه کتاب مربوط به سال اول صاحب تلویزیون شدن است. بعد از یک سال، تماشاگران دوباره به کتاب رو می آورند اما نه به همان اندازه سابق. پس رادیو تلویزیون به طور کلی از نظر کمی تاثیر منفی روی کتاب دارد ولی کتابهای سبک و از نظر فرهنگی پایین، فروش بیشتری پیدا کرده اند.

۵ - ورزش و هوای آزاد

اینجا هم رادیو - تلویزیون تاثیر برانگیزاننده و در عین حال محدود کننده وقت تماشاگران را دارد «توجه به ورزش زیاد می شود اما مردم ترجیح می دهند مسابقات را در خانه خود تماشا کنند و به استادیوم ها نروند. فروش بلیط مسابقاتی که از تلویزیون پخش می شود به نحو محسوسی پایین آمده است. اما باید توجه داشت که نه رادیو تلویزیون روی آنها که ورزش را دوست دارند و عمل می کنند تاثیر منفی ندارد. همچنین همه فراغتها و تفریحات در هوای آزاد از رقابت تلویزیون و رادیو که پاسخگوی نیازهای جداگانه ای هستند تاثیر منفی نمی گیرند. به همین خاطر است که در تعطیلات هتلی، تماشاگران کمتر از اوقات دیگر پای تلویزیون می نشینند.

۶ - کافه ها، باشگاهها و غیره

تحقیقی که در انگلستان توسط تسوایگ انجام شده، نشان داده است که تلویزیون در این زمینه دارای تاثیر قابل توجهی است که برحسب اساس اجتماع فرقی می کند. به طور عمومی ملاحظه می شود که غالباً تلویزیون مردم را خانه نشین می کند. تحقیق وسیعی که در آلمان انجام شده، دو سوم از ۳۵۰۰ نفری که مورد پرسش قرار گرفته اند جواب داده اند از زمانی که صاحب تلویزیون شده اند بیشتر در خانه می مانند. این تاثیر بیشتری روی مردان، افراد بین ۲۵ تا ۴۴ ساله، افراد کم سواد، کارگران و کارمندان وضوح دارد. تحقیق بی بی سی در انگلستان هم همین نتیجه را داده است نتیجتاً: رادیو و بخصوص تلویزیون زندگی روزانه را در مورد استفاده از فراغتها تغییر می دهد. طبق مطالعاتی که در کشور های مختلف انجام شده رادیو - تلویزیون مردم را به دیر خوابیدن تحریک می کنند و از سوی دیگر آنها را به بیشتر در خانه ماندن و کمتر به محافل عمومی رفتن وامی دارند... بالاخره، با محدود کردن وقت آزادی برای اشتغاللات دیگر، علاقه های تازه ای را برمی انگیزند و در نتیجه طبقه بندی جدیدی در سلسله مراتب تفریحات به وجود می آید.

۷ - رادیو در برابر تلویزیون

دو وسیله بزرگ پخش امواج، یعنی رادیو و تلویزیون خود نیز با یکدیگر رقابت دارند و توسعه و اشاعه تلویزیون، در شنونده های رادیو به طرز قابل ملاحظه ای کاهش داده است، همه تحقیقات در این مورد هم عقیده و هم نتیجه اند، البته با اختراع ترازیستور، فروش رادیو به سیر مرتب خود ادامه می دهد. اما در آمریکا و انگلستان معلوم شده است که گوش دادن به رادیو در نزد تماشاگران تلویزیون به تقریباً نصف تقلیل یافته است. با این حال به تدریج که مردم به تلویزیون عادت می کنند، اشتعاع رادیو بالا می رود. مثلاً بلسون در انگلستان به این نتیجه رسیده که ۵ درصد کسانی که سال اول تلویزیون داشتن خود را می گذرانند در موقع برنامه های تلویزیونی به رادیو گوش می کنند، این نسبت در سال های بعد به ۸ در صد افزایش پیدا می کنند. پرستنامه های هرل نشان داده است که در خانه های بدون تلویزیون بچه های ۹ تا ۱۳ ساله کمتر از ۱۴ تا ۱۸ ساله ها به رادیو گوش می کنند. در خانه های تلویزیون دار برعکس، علاقه به رادیو بالا رفتن سن نیست معکوس دارد.

در ایالات متحده آمریکا، چند سال پیش، بسیاری از جامعه شناسان رادیو را «پدیده ای در حال نابودی» می دانستند. اما از آن تاریخ مشاهده شده است که رادیو می تواند بعضی جنبه های طرد شدنی خود را حفظ کند: زمینه صوتی در موقع اشتغالات خانوادگی، و اشتعاع فردی و غیر خانوادگی، به علاوه رادیو خود را با شرایط جدید تطبیق می دهد و شاید بتواند، آن طور که گروهی پیشنهاد می کنند، متخصص برنامه های اقلیت شود، یعنی برنامه هایی که در بین مواد پخش شده تلویزیون برای توده مردم دیده نمی شود. رادیو بهتر می تواند مقدار زیادی محصولات مخصوص توده های ویژه تهیه و اجرا کند. در اینجا باید گفت که رادیو مهم ترین قریانی توسعه تلویزیون است. طبق تحقیقات سازمان رادیو تلویزیون فرانسه، یک سوم تماشاگران فرانسوی دیگر مطلقاً از رادیو استفاده نمی کنند و بقیه هم خیلی کمتر از گذشته رادیو می گیرند.

ناتمام



با مرگ فروزانفر، در بهار ۴۹، و مرگ معین یفاصله يك سال پس از او «زبان» و «ادبیات فارسی» دو چهره برجسته و ممتاز خوش را از دست داد. بی گمان به سالیان و سالیان، تکرار این دو چهره در حوزه فرهنگی و دانشگاهی ما - با آگاهی و توجهی که به نازل محیط دانشگاهی و تحقیقاتی روزگار خود داریم - از اموری است که به آسانی روی نخواهد داد. با اینکه فروزانفر و معین از دو نسل بودند، و با اینکه زمینه کار آن دو چنان از یکدیگر بود، در يك نقطه با یکدیگر اشتراک داشتند و آن نوعی «مظهریت» و «محور بودن» است که بخاطر همین نکته من در این یادداشت «زبان» را از «ادبیات» جدا کردم. فروزانفر محور تحقیقات در حوزه «ادب فارسی» بود: در شاخه تاریخ ادب، تاریخ عرفان و تصوف، نقد ادب و آنچه بدان وابسته است. و در هیچ يك از این زمینه ها کار دیگران را با آثار او نمی توان سنجید. مظهریت و محور بودن را - در عصر نسبتاً کوتاه خوش - بدست آورده بود. نامش یاد آور زبان فارسی است - زبان در معنی علمی و حوزه لغوی و دستوری آن. هرگاه از شخصی درباره واژگان زبان پارسی سخن به میان می آمد نخستین مرجع - و حتی آخرین سند - نوشته های او است. برای نسل جوان ما که از تحقیقات علمی در دو زمینه «ادب» و «زبان» فارسی آگاهی درستی ندارند،

و - آنچه می دانند، مشتاق روزنامه های است که نویسنده گاش فرهنگ بیشتر از خود آنها، ندارند - نشان دادن اینکه محمد معین و تاریخ تحقیقات علمی این سرزمین چه اهمیتی دارد، از دشوارترین کارهاست. چرا که واحدی برای سنجش این کار در اختیار آنان نیست تا با ضریبی مشخص، حدود کارها و زحمات آن بزرگوار را بررسی کنیم. حتی برای اغلب مردم جامعه ما - از عامی تا دانشگاهی هنوز مسأله اهمیت زبان، در پاسداری ملیت و آنچه مایه بقاء قوم ایرانی باشد، چندان که ذهن هرجویسده ای، در



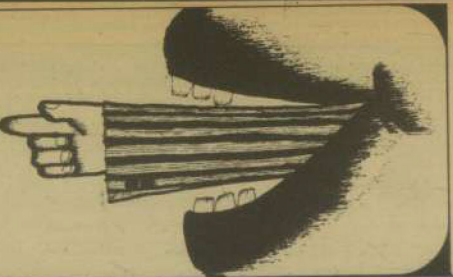
مرگ چنین خواجه نه کاری است خرد

نوشته شبگیر

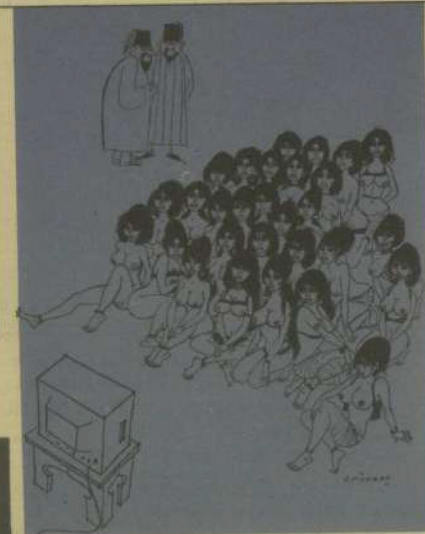
مسائل زبان متوجه کارها و نام او باشد، و نام او یادآور زبان فارسی. استادان بسیار و مدعیان بسیاری، امروز روز، از زبان فارسی ارتزاق و زندگی می کنند، اما اکثریت ایشان، يك هزارم رنجی را که معین در راه گسترش و اصلاح زبان پارسی تحمل کرده است، در خوش احساس نگردانند. دلپستی او به زبان فارسی و شور و علاقه خاصی که وی در این راه از خود نشان می داد بعدی بود که بعضی از آشنایان - باغراق - کار او را نوعی جنون می دانستند و هنگامی که آن حادثه ناگوار در آذر ماه ۱۳۴۵ روی داد همگان گفتند که: «این رویداد، جز حاصل آن مایه بیدار خوابیها و رنجها نیست. اگر وی اندکی راه امتثال را در پیش گرفته بود، اینگونه از پای در نمی آمد» و این نکته - برای آنها که با زندگی معین از نزدیک آشنایی داشتند - سخنی چندان اغراق آمیز نمی نماید.

بقیه در صفحه ۴۲

میان پرده



— لبخند بزنید!



— آگه همین کلاه سر این خانم گوینده بود
حتما ازش تعریف میکردی

پرده اول — نامه‌هایی به سر دبیر

● دختر خانمی به يك مجله زنانه نوشت: — چرا مردها وقتی زنهارا می‌بوسند چشمهانشان را می‌بندند؟

سر دبیر جواب داد: — بظنما يك قطعه عكس خودتان را برایمان بفرستید بلکه دلش را پیدا کنیم.

● این سؤال و جواب در يك مجله پزشکی خارجی چاپ شده است:

س — ممان است فرمول کامل تهیه وخواص دارویی «تترا کلرور دودیرو تیلکرا متانیل» را برای من بنویسید؟

ج — نخیر!

● يك خواننده برای مجله فرانسوی این سئوالات را فرستاد:

۱ — چه کار کنم که وقتی به دیوار میخ می‌کوبم چکش را روی انگشتم ترم؟

۲ — چه کار کنم که در خواب راه نروم؟

۳ — يك گوش من ضعیفتر از آن یکی است چه کار کنم که تعادل شنوایی پیدا کنم؟

جوابها:

۱ — چکش را با هر دو دست بگیرید.

۲ — يك مشت سوزن و سنجاق و پوتر کف

۳ — در گوش قوی‌ترتان کمی پنبه بگذارید.

پرده دوم — بر نامهٔ کودکان

● مهمان غریبه‌ای به خانه آمده بود ولی آقا در خانه نبود.

پسرک خانه زل زده بود تو چشم مهمان بالاخره مهمان پرسید:

— چرا منو اینطوری نیگا می‌کنی؟

— بابام گفته شما مرد خود ساخته‌ای هستین.

یعنی خودتون خودتونو ساختین؟

— آره پسر جون.

— خوب، نمی‌تونین به خورده خودتونو خوشگلتر بسازین؟

پرده چهارم — در کانون گرم خانواده

● مردی را که در مجلات بزرگ مملکت به اسم شوهر نمونه و شایسته انتخاب شده بود به تسویزون آوردند که با او مصاحبه کنند. اجرا کننده پرسید:

— این‌طور نه معنومه شما و خانومتون مظهر تفاهم خانوادگی هستین. آیا واقعا تا حاد هیچ اختلافی با اینتون پیدا نکردین.

شوهر شایسته گفت: — چه بسیار ...

و بعد اهی کشید و اضافه کرد: — البته تا حالا جرات نکردم به خودش بگم.

● توی مهمانی صحبت این بود که مردها چه غذایی را دوست دارن که حتما هفته‌ای يك دفعه بخورند.

عبدالکریم خان بی‌درنگ گفت:

— من آبگوشت رو انتخاب می‌کنم.

زنش مثل شیر زیان پرید تو دهش.

— بی‌چشم ورو مگه من هفته‌ای هفت شب به تو آبگوشت نمی‌دم؟

چرا عزیز، برای همینه که می‌خوام هفته‌ای به شب بخورم.

● صبح زود، محمد حسن خان چشمش را که باز کرد به زنتش گفت:

— عزیزم دیشب خواب خوشی دیدم، من و تو هنوز باهم ازدواج نکرده بودیم و من آمده بودم از تو خواستگاری کنم.

— آوه چه خواب خوشی.

— آره، مخصوصا که تو درخواست ازدواج منو فوراً رد کردی.

● خانم سراسیمه وارد ایستگاه راه‌آهن شد و به بازرس قطار گفت:

— آقا، شوهر من تو این قطاره می‌خواد بره سفر، وقت دارم باهاش خداحافظی کنم؟

بازرس متفکرانه گفت:

— والله بستگی داره به این که چند وقته باهم غروسی کردین.

● حالا دیگه شیها از دست اهل بیت راحت شدم!

● مامان امیر هوشنگ، دوقلو زاینده بود.

و امیر هوشنگ خوشحال و خندان به بچه‌های کوچکی می‌گفت:

— مامانم به بچه زاینده بایه بچه زاپاس!

● بابای امیر هوشنگ متوجه شد که پرسش خیلی کلنگی با کلفتشان حرف می‌زند.

اورا کنار کشید و گفت:

— بچه جون این طوری نباید با کسی حرف زد.

با کلفت خونه همون طور حرف بزن که من می‌زنم برو ازش عنبرخواه.

امیر هوشنگ خان رفت پیش کلفت و گفت:

— آه! مرا ببخش مامانی خوشگله جگول بگولی.

● هفت شهر عشق

● عاشق آهی کشید و به معشوقه گفت:

— فدایت شوم قسم بخور که پیش از من با هیچکس رابطه نداشته‌ای، معشوقه غمزهای کرد و گفت:

— قسم می‌خورم، به جان عزیز بچه‌هام ...

● پدر زن آینه:

— خوب جوان، من به دخترم جهاز کافی و سرمایه مختصری می‌دم.

توچی میدی؟

داماد آینه: — من هم رسید می‌دم.

● مادموازل امروزی قرار بود فردا ازدواج کند و سخت مضطرب و دستپاچه بود.

مامانش گفت:

— انقدر فکر و خیال نکن دختر. قضیه آندرها هم وحشتناک نیست ...



سفر من و گربه‌ام «برزو» در باغچه خانه در جستجوی شاه‌توت

از حسن تهرانی

مورچه سواری‌ها از بازوی من خوششان آمده بود. بخودم سیردم که دفعه دیگر شمشیر جوییم را با خودم بیاورم.

«برزو» ناپدید شد. من تنها می‌جنگیدم. اما مورچه‌سواری‌ها تمام نمی‌شدند.

فصه خوردم که «برزو» مرا ول کرده است. جعفر به «برزو» شیر و گوشت و نان داده بودم. جعفر با «برزو» سفر رفته بودم، سفر برای پیدا کردن شیر، سفر برای دست کردن تیر و گمان، سفر برای خوردن هایشان را کنار می‌کشیدند.

تیر يك محمدی نوبی دستم رفت. دردم آمد اما داد نردم. «برزو» جای زخم را لبید و به شاخه‌ی محمدی چنگ انداخت.

وقتی به شمشادها رسیدیم، طوفان‌سختی شروع شد. من که خیلی شجاع بودم — برزو را زیر شمشادها پنهان کردم. خاله شمشادها نوبی چشم رفت. اگر مادر بزرگ بود نوبی چشم فوت می‌کرد، برزو بلد نبود.

مادر از شمشادها خوشش نمی‌آمد. مادر می‌گفت شمشاد مال مریضخانه است.

طوفان تمام نشده مورچه‌ها حمله کردند همشان مورچه سواری بودند. برزو صدایش درآمد و از زیر شمشادها بیرون پرید. در گوش برزو اتقدر از شاه‌توت فرمز گتم نا سلامت شد.

حالا برزو مرا با مورچه سواری‌های بردهم تنها گذاشته بود.

مادر بزرگ راست می‌گفت که باید «برزو» را جای دوری برد و ول کرد. مادر بزرگ می‌گفت گربه جماعت برچشم و دوست.

نوبی این فکر بودم که «برزو» با يك سوسک بیفایش شد. «برزو» سوسک را جلوی مورچه سواری‌ها انداخت. مورچه

سفر ما از بنفشه‌ها شروع شد. بنفشه‌ها را پدر کاشته بود. من آب داده بودم.

«برزو» بنفشه‌ها را بو کشید. گلبرگ‌ها بمانش را فلک دادند. «برزو» طبعه کرد و پلنگه‌اش را بست.

«مادر بزرگ» که کبیر بود و خسه بنفشه‌ها را بوست نداشت. مادر بزرگ می‌گفت بنفشه زود می‌رود، نمی‌ماند. «مادر بزرگ» طرفدار شمع‌دانی بود.

من و «برزو» در سرزمین بنفشه‌ها راه افتادیم. سرزمین بنفشه‌ها آرام بود و چشم انداز بزرگی داشت.

از سرزمین بنفشه‌ها میشد تمام حوض‌ها را دید، چمن‌ها و درخت شاه‌توت را.

ماهی‌ها و همه اهل خانه خواب بودند. من و «برزو» حواسمان بی این بود که صدایمان درنیاید.

ماهی‌ها در خواب مواظب شاخه‌ی روی حوض شاه توت بودند و نا یاد می‌آمد، زبر شاخه چرخ می‌زدند و باد که بند می‌آمد باز می‌خوابیدند.

از بنفشه‌ها که گلشتم به‌تئور گل‌های محمدی رسیدیم. کشور گل‌های محمدی برخطر بود. بنفشه‌های کشنده داشت. برزو که مثل من شجاع نبود در مرز بنفشه‌ها ایستاد. به پیشش زدم و طوری که گل‌های محمدی نلفند از میان دونه‌اشان گذشتم. آهسته به «برزو» گفتم که محمدی‌ها خوانند. «برزو» کنار من آمد. گنجشکی طرف گل‌های محمدی سروداز کرد. من و «برزو» نفسمان بند آمد. گنجشک ها همیشه محمدی‌ها را از خواب می‌براند.

گنجشک‌کار حوش‌شست. دم «برزو» را کشیدم. «برزو» قیافه ترسانی گرفت.

سواری‌ها که عاشق سوسک هستند، مرا ول کردند و سراش رفتند.

«برزو» مرا لبید و میان شمشادها راه افتادیم.

روی چمن که رسیدیم من دراز کشیدم. بالای سرم بید مجنون بود. «برزو» هم خوابیده. هر دو خسته بودیم.

اشتاب که از روی بید مجنون گذشت راه افتادیم. «برزو» که نشسته بود چمن را لبید.

وقتی زیر شاه‌توت رسیدیم قلبم می‌زد. ماهی‌ها از خواب بریده بودند و نوبی حوض می‌چرخیدند. برزو روی پاشویه، کنار گل‌دان های شمع‌دانی نشسته بود وخواستش پشاه‌توت های فرمز بود.

«شاه‌توت‌ها» خیلی بالا بودند. دستم را به تهِ «شاه‌توت» گرفتم و خواستم نوبی شاخه را پائین بکشم که باد شاخه را از من دور کرد.

باد سه تا «شاه توت فرمز» را از شاخه روی حوض جدا کرد. هنوز «شاه‌توت‌ها» نوبی حوض نایافته بودند که ماهی‌ها شروع کردند به تند چرخیدن. «برزو» هم خیس برداشت که «شاه‌توت‌ها» را نوبی هوا بگیرت من از باغچه بردم بیرون. «برزو» و «شاه توت‌ها» و دونا گل‌دان شمع‌دانی نوبی حوض افتادند.

اهل خانه از خواب بریدند.

عصر وقتی پدر سرا ترکه زد و ساند یوانشک بمن شربت سکنجبین داد، در گوش برزو که هنوز خیس بود گفتم فردا باز هم به سفر خواهیم رفت.

«در میان سکوت ناگهان
 صغیر گلوله‌یی برخاست
 و مردی که دست در جیب
 کنار پیاده‌رو ایستاده بود
 گلوله‌توی پیشانی‌ش نشست
 و پهلوی من زمین افتاد
 حتی فرصت نکرد دستهایش
 را از جیبهایش در آورد»



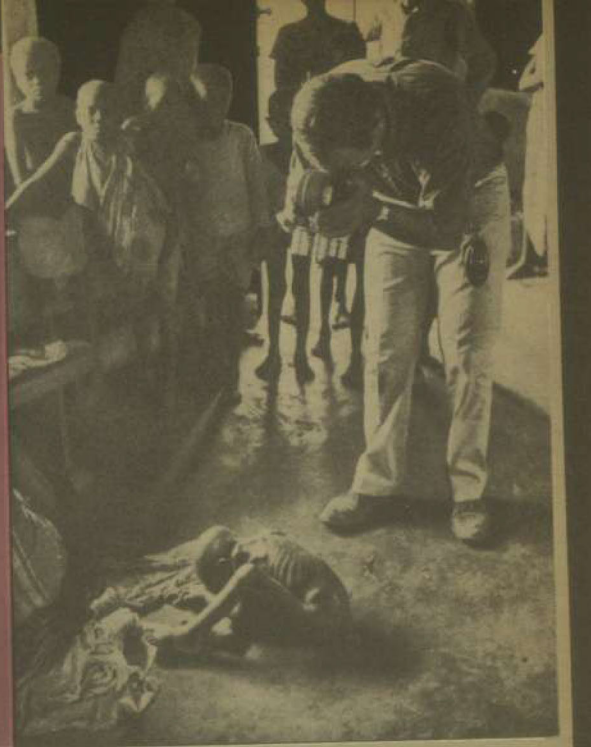
پس از جدایی از «بونی» به سرود
 خبرنگاران عکاس نگاه معروف فرانسوی «تامارا»
 بوسه. همانجا بود که «زئیل کارول» با
 با فرستادن اولین سری از عکسهای جنگ ۶
 روزه مصر و اسرائیل به سراسر عالم، بعنوان
 یک عکاس جنگی برجسته خود را شناساند.
 از آن پس، همین‌که حادثه‌ی بن‌الملل
 اتفاق می‌افتاد، «زئیل کارول» با آن حادثه
 از ابتدا تا انتها همراه بود. همکاری او با
 نگاه «تامارا» تا سه سال ادامه داشت، تا این
 که روز بعد از شروع جنگ «کامبوج» روانه
 آنجا شد و در طول یکماه جنگ کمترین
 عکسها و خبرها را از وقایع جنگی «کامبوج»
 در اختیار بزرگترین نشریات دنیا گذاشت
 و در همین هنگام آنچه خبر نگاران جنگی
 مردم انگلستان را می‌کشید، سراسر جام به‌سراغ
 او هم آمد و غفلتا در سینه‌های جمال
 «کامبوج» نماندند شد و تا به حال که یک سال
 از آن زمان می‌گذرد کوچکترین آری از او به
 دست نیامده است. آنچه در ابتدا می‌خوانید
 آخرین گفتگویی است که با او انجام شده و
 در مجله معروف «/oom» چاپ شده است.

«زئیل کارول» در سالکی - برشله
 یکی از مشهورترین خبرنگاران عکاس بود.
 او با دختری بارسی ازدواج کرده و از او
 دو فرزند دارد.
 «زئیل کارول» کار عکاسی را با گرفتن
 چند عکس از دختر کوچکی با یک دوربین ساده
 و معمولی شروع کرد و پس از آن عکسها به
 عنوان دستیار، در یک نگاه بی‌لفظی فعالیت
 کرد. چندی هم در نگاه خبرنگاری «اس»
 به کارهای کوچک شهری پرداخت، که معمولاً
 نگارسان تازه به میدان آمده برای گذران‌زندگی
 روزمره می‌کنند، تا این که به طور جدی به
 همکاری با گروه «جیان کارلو» بونی «دعوت
 شد. در آن زمان او ۲۷ سال سن نداشت. در
 موسسه «بونی» «زئیل کارول» اختصاص
 داد به اخبار هنری، سینمایی، و نیز «مد».
 «زئیل کارول» می‌گوید:
 «آنچه در فن عکاسی آموخته‌ام، همه
 در دوره‌ی است که با بونی کار می‌کردم. ولی
 نمی‌دانم چرا این کار جدید هم راغبم نکرد و
 چیزی نبود که در زندگی به دنبالش بودم. به
 این ترتیب، کار با «بونی» هم برایم خسته
 کننده شد، به طوری که مجبور شدم ترکش
 کنم.»



حماسه‌مردی که
 زشتی‌های جنگ
 را تصویر
 می‌کرد و خود نیز
 قربانی جنگ شد.





« ۲۲ آوریل ... توجه ... »

از دو روز پیش تنها زن خبرنگار ایرانی به دستم ناپدید شده است. هنوز هم هیچ اطلاعاتی از او در دست نیست. کوشش همه‌جانبه خبرنگاران جنگی و مقامات آمریکایی در دستم، برای یافتن این دختر مولدایی هنوز به جایی نرسیده است. کوشش برای یافتن این خبرنگار - که در گیر و دار انتحار یک پل در حوالی « سائگون » ناپدید شد - ادامه دارد. »

دختری مولدایی، با صورت خسته، با لباس جنگی و دوربین عکاسی، وارد « سائگون » شد. همان خبرنگار جنگی گمنامه بود که مرده‌اش می‌پنداشتند، که پس از چهار ماه ناگهان از گم شده حادثه به شهر برمی‌گشت، و گفتنی بسیار داشت. ولی چه بسیارند آنها که مثل او ناپدید می‌شوند و هرگز باز نمی‌گردند.

« ژیل کارول - خبرنگار عکاس فرانسوی - از آن حمله است. »



یافتم - یک ساعت کشت و کشتار فجیع که قادر به توصیفش نیست. س - سومین « رپرتاژ » بزرگ شما « بیافرا » بوده است ؟ ج - موقع « کریستس »، پس از مدت‌ها دوری از هم‌سرم، برای وضع حمل به پاریس برگشتم. آنجا دومین دخترم به دنیا آمد و چهار ماه بعد عازم « بیافرا » شدم همکارم « اورباک » قبلا در آنجا کشته شده بود و بنگاه ما خود را مسئول این واقعه می‌دانست و می‌خواست برای جبران، هر جور که شده جسد او را پیدا کند و به فرانسه برگرداند. این تقریباً یک سفر خصوصی بود. ولی همین که به آنجا رسیدیم، با دو جنگ « مقاومت » روبرو شدم: جنگ بر علیه گرسنگی و جنگ بر علیه انسانها. یک دوره عکس‌از بچه‌های خرد سال گرسنه به پاریس فرستادم و این درست زمانی بود که مجله‌ها نیاز مبرمی به مطالب داغ داشتند. بعد هم چند « رپرتاژ » جنگی فرستادم. مردم در این موقع بیشتر از گرسنگی حرف می‌زدند تا از جنگ. به جرات می‌توانم بگویم بنگاه ما بود که جنگ « بیافرا » را به مردم شناساند. این خوب

زده‌خورد شروع شد - اول با پرتاب چند سنگ کوچک، ولی ناگهان گسترش یافت و در یک آن تمام محله‌ها یکپارچه آتش شد و جنگ در « لندن دری » به همین شکل، سه روز ادامه داشت. تصور می‌شد که جنگ به همان سرعتی که در گرفته بود خاتمه پیدا کند و در پاریس فکر می‌کردند که دیگر لازم نیست کسی را به ایرلند به محل واقعه بفرستند. من هم همین جور فکر می‌کردم و موضوع را پس‌از سه روز خاتمه یافته تا قی می‌کردم و آماده بازگشت به پاریس بودم که زده خورد باز در گرفت، منتها این بار در « بل فاست ». فورا یک تاکسی گرفتم و عازم « بل فاست » شدم. تظاهرات یک شب و یک روز تمام ادامه داشت. فورا عکسها و خبرها را از طریق لندن به پاریس فرستادم، به طوری که روز بعد در صفحه اول مطبوعات چاپ شدند. در همین وقت، خبرنگاران « پاری‌ماچ » به محل واقعه رسیدند، در حالی که من کارم را کرده بودم و داشتم به « پراگ » می‌رفتم. عکسها در پراگ خیلی بیشتر بودند تا در ایرلند. اما دوربینهای اغلبشان ضبط شده بود و خودشان هم

داشت رو به من می‌آمد، در حالی که من مثل یک احساق داشتم از او عکس می‌گرفتم. پلیس چنان سریع به من رسید که نتوانستم فرار کنم، در همین آن حس کردم یک مرمبه باطوم خورد روی سرم، و چند لحظه‌ای دراز کش روی زمین بودم و دوربین‌های هر کدام به یک گوشه پرت شده بود. فکر کردم دیگر به دام پلیس افتادم، ولی پلیس، مرا که از بسا انداخت، دنبال یکی دیگر دوید و این فرصتی بود که فلنگ را ببندم و پشت‌سرم را هم نگاه نکنم.

س - با این همه، شما عکسهای عالی به پاریس فرستادید. ج - فراموش نکنید که این کار آتندرها هم ساده نبود، چون در همه جا چشمهای مامورین مراقب بود - به خصوص مراقب ما عکاسها. سعی کردم تا جایی که می‌شود سروکله‌ام در تالار میهمانخانه پیدا نشود، تا به آن چشمهای مراقب برنخورم. مشکل دوم فرستادن عکسها و خبرها بود. برای این کار مجبور بودیم مثل ماموران مخفی رفتار کنیم. مثلا برای خروج از پراگ، سعی کردیم تا جایی که می‌شود از مرزهای کوچک عبور کنیم و فیلمها مان را توی چرخ بندک، زیر صندلی و خلاصه درجا هایی که ممکن بود از چشم مامورین دور بماند، پنهان کرده بودیم و از طرف دیگر خودمان را به صورت سیاحان در آورده بودیم تا زیاد جلب توجه نکنیم. ضمنا بگویم که در گذرنامه‌ام مرا یک کارمند معرفی کرده بودند تا کسی پی نبرد که من روزنامه نگار هستم و برایم گرفتاری درست شود. خلاصه با دلهره، با بدبختی فراوانی توانستیم از مرز بگذریم.

س - در بعضی کشورها با مشکلات بیشتری هم روبرو می‌شوید؟ ج - مسلما کاری که ما می‌کنیم زیاد هم آسان نیست. در حال حاضر کار کردن خیلی دشوار شده. به ما فرصت عمل نمی‌دهند و موانع فراوانی پیش پامان می‌گذارند. مثلا بعد از انقلاب ۱۹۶۸ فرانسه، دولت وقت اعلام کرد که تظاهرات ممنوع است و اگر عکس کسی در چین تظاهرات در روزنامه چاپ شود، دستگیر و محاکمه خواهد شد.

حالا ببینید که ما با چه مشکلی روبرو هستیم. پلیس که رسا مانع فعالیت ما می‌شود. تظاهر کنندگان هم مثل موش از ما فرار می‌کنند. روزنامه‌ها یا بنگاه‌هایی هم که برایشان کار می‌کنیم بی‌سیرانه منتظر عکس و خبرند. حالا می‌توانید موقعیت ما را درک کنید؟

س - هیچوقت سعی کرده‌اید خودتان هم داخل ماجرای شوید یا این که حادثه‌ای را پدید بیاورید؟ ج - اصولا خبرنگار عکاس مستقیما وارد ماجرای نمی‌شود، ولی بعضی وقتها وضعی پیش می‌آید که بطور ناخودآگاه و غیر مستقیم، سازنده ماجرای می‌شود. مثلا در پراگ، میدان بزرگ شهر پراژ پلیس بود و در مقابل آنها سبیلی از مردم اجتماع کرده بودند. در این موقع یکی از همکاران فرانسوی جنگها و واقعه‌های مهم جهانی بوده‌ام.

س - خودتان را متخصص عکس های « شوک » آور نمی‌دانید؟ ج - من به هیچ وجه تخصصی ندارم. تقدیر خواسته که اسم من زیر عکسهای جنگی و خشونت آمیز باشد، آن هم به خاطر این که همیشه در جریان جنگها و واقعه‌های مهم جهانی بوده‌ام.



است که گاهی تنگ بشریت را پیش‌روی خودش بگذاریم و رپرتاژ های بیافرا می‌هم کار را کرد. س - در دو رویداد مهم روز که در دو نقطه اروپا اتفاق افتاد (پراگ، پایتخت چکسلواکی، و بل فاست، پایتخت ایرلند شمالی) زیر چشمگیرترین عکسها و « رپرتاژ » ها اسم شما بود، حال آن که در این دو منطقه باز هم شما تنها نبودید. می‌توانید بگویید چطور شد که توانستید از میان آن همه خبرنگار و عکاس بین‌المللی مهمترین خبرها و عکس‌ها را شایسته کنید؟ ج - من، بیش از هر چه، به ایرلند رفته بودم تا از رژیم‌های که قرار بود آنجا برگذار شود عکس و خبر تهیه کنم. اول همه چیز آرام بود. تظاهر کنندگان آرام و ساکت رژیم می‌رفتند و همه کلاه به سر داشتند و به سینه گل‌زده بودند. ساعت ۴ بعد از ظهر بود که

تلف نشوند. عکسهای جالبی گرفتم از این مردان رها شده که از تشنگی درحال مرگ بودند، و بعد ها فهمیدم که نزدیک شدن به آنها کار بسیار خطرناک بود، چون به ماشینها حمله می‌کرده‌اند تا بری رفع عطش آب « رادیاتور » هارا بنوشند. س - بعد از این واقعه بلافاصله به ویتنام رفتید؟

ج - اینجام قضیه اسرائیل تکرر شد. ما حدود ۶۰ خبرنگار بودیم پای به معروف « داکو »، و همه سعی می‌کردیم خودمان را به صحنه نبرد برسانیم، عده‌مان زیاد بود و « سرویس » هایش مطبوعات آمریکا نمی‌توانستند ما همه را رنجها به صحنه جنگ ببرند و صبر می‌نمی‌شد بکنیم که مارا یکی یکی به آنجا برسانند. چاره‌ی نبود جز آن که خوم فکری بکنم. پس، بی‌آن که جلب توجهی کند، خودم را رسانتم به هلیکوپتری که چند کشته‌هزار از صحنه جنگ می‌آورد. و چند لحظه بعد خودم را تک و تنها در صحنه جنگ



چند روزی از بازگشت من به پاریس نگذشته بود که شعله جنگ میان اعراب و اسرائیل زیاده کشید، جسر ورود قوای اسرائیل به خاک مصر درست سر ساعت ۷:۳۰ پخش شد و من یک ساعت بعد با هواپیما در راه « تل‌آویو » بودم. من تا حدودی در زمینه سازمانهای مطبوعاتی دولتی تجربه داشتم. همین باعث شد تا شباهتی را که سایر خبرنگاران کرده بودند من نکنم. تمام خبرنگاران، همین که از هواپیما پیاده شدند، بسا اتوبوس و به راهمایی مقامات مربوطه، به محلی هدایت شدند که در آنجا دیگر خبری نبود. آنها تنها کاری که می‌شد بکنند، دیدن صحنه نبرد بود بعد از وقوع واقعه. من دیدم باید راه افتاد و کاری کرد. پس همراه یک خبرنگار آلمانی به نام « فرانس کوسس » یک سواری کروکی گرایه کردیم و طرف غروب روانه صحنه جنگ شدیم. آن میان بخت هم خیلی یارمان نبود، چون بین راه چند سرباز اسرائیلی سوار کردیم که به ماشینها است می‌دادند تا مگر زودتر به هنگهاشان ملحق شوند. اگر آنها نبودند، شاید نمی‌توانستیم آلتور بی‌درسر از تمام پست‌های بازرسی بگذریم و روز چهارشنبه در اورشلیم باشیم. دو روزی بود که جنگ ادامه داشت، ولی هنوز شهر به تصرف اسرائیلی‌ها در نیامده بود. ما این را نمی‌دانستیم و غافلانه با حادثه پیش میرفتیم. باین ترتیب، از دروازه « مال دل بام » که خط مرز میان دو ناحیه عرب و اسرائیل بود عبور کردیم. در این نقطه جنگ هنوز ادامه داشت. سراسر، پس از یک نبرد خونین با سربازان اسرائیل و ژنرال « دایان »، به دیوار معروف « اورشلیم » دنبه رسیدیم. این فرصت خوبی بود برای گرفتن یک عکس نمونه. خاصه این که، از میان

سؤال - چطور شد که شما به طور جدی به این حرفه پرداختید؟ جواب - یک علاقه خاص، یک عطش شدید بود که مرا به کار تهیه‌کنندگی و خبر واداشت. این علاقه از دوران کودکی در من بوده است. اولین کار چشمگیر من با ماجرای « بن‌برکه » شروع شد که در آن زمان موضوع داغ مطبوعات بود. کاملاً به یاد دارم که یک روز بعد از دستگیری او (و فرار بود آن روز آزاد شود) صبح زود به سوی زندان شهر راه افتادم، و لب پنجره یکی از ساختمانهای مقابل زندان فرار گرفتم. از صبح تا بعد از ظهر همانجا بودم، بی‌آن که تکان بخورم و چشم از در زندان بردارم، تا این که این انتظار پایان یافت و درست سر ساعت ۶ بعد از ظهر نگاهبان در را به روی او گشودند. فقط یک عکس توانستم بگیرم - درست در لحظه گشودن در، و او چند ثانیه بعد پشت دیوار از نظرم ناپدید شد. با همین یک عکس من نتیجه‌کارم را گرفتم. همین یک عکس، که تنها عکس خروج « بن‌برکه » از زندان بود، در صفحه اول روزنامه « فرانس سوار » چاپ شد و این گونه بود که من میان خبرنگاران معروف عکاس جایی برای خودم باز کردم. ولی کار اصلی من با جنگ ۶ روزه اعراب و اسرائیل شروع شد.

س - عکسها و خبرهای جنگ ۶ روزه اعراب و اسرائیل یکی از زنده‌ترین « رپرتاژ » های زمان بود که تهیه کردید و در سرتاسر دنیا جنجال بزرگی برپا کرد. این مدت را چگونه در صحنه‌های جنگ گذراندید؟ ج - ژوئن ۱۹۶۷ بود. به علت شایعاتی که درباره جنگ اعراب و اسرائیل وجود داشت، سفری به اسرائیل کرده بودم و تازه از آنجا برمی‌گشتم، چون که فی‌الواقع خبری نبود. اما هنوز



(جاز) دانشگاه‌های آمریکا را تسخیر میکند

جندی پیش یک جشنواره موسیقی جاز ، با شرکت نوازندگان و خوانندگان دانشگاه های آمریکایی ، در دانشگاه « ایلی نوتر » تشکیل شد و یازده گروه برجسته موسیقی جاز ، برنامه هایی از جدیدترین شیوه های این موسیقی ذاتا آمریکایی را را ارائه کردند . اما این جشنواره پیش از آن که بررسی تازه ای از تحولات جدید موسیقی جاز را نشان دهد ، حاکی از این حادثه مهم بود که موسیقی جاز دانشگاه های آمریکایی را تسخیر کرده است .

وقتی در سال ۱۹۴۷ ، کالج «تورت نگرانس» در آمریکا ، یک درجه اختصاصی موسیقی جاز برای فارغ التحصیلان این کالج در نظر گرفت ، بسیاری از محققان آمریکایی و مدیران کالج های آن کشور علیه این موضوع اعتراض کردند و اظهار عقیده کردند که موسیقی جاز در رشته دروس جندی و آکادمیک جایی ندارد . این مقاومت کلی و عمومی باعث شد که طی بیست سال - یعنی تا چهار سال پیش - کالج مذکور تنها کالج آمریکایی باشد که مقام آکادمیک موسیقی جاز را به رسمیت شناخته است . اما در چهار سال اخیر حداقل ۱۰ کالج آمریکایی دیگر موسیقی جاز را وارد رشته های جندی آکادمیک خود کرده اند و حتی دانشگاه (یوتا) درجه (پی. ای. دی) بسیاری موسیقی جاز در نظر گرفته و به فارغ التحصیلان این رشته دکترای فلسفه در موسیقی جاز می دهد .

در حال حاضر بیش از ۱۶ هزار گروه موسیقی جاز با شرکت دانشجویان و دانش آموزان آمریکایی فعالیت دارد و تدریس موسیقی جاز یکی از جالبترین رشته های درسی دانشگاه های آمریکایی شده است . در سال ۱۹۶۵ فقط ۲۵ کالج بطور مستقیم یا غیر مستقیم به تدریس موسیقی جاز می پرداختند در حالی که اینک این رقم به بیش از ۵۰۰ کالج رسیده است .

« گاتر شولر » ، محقق موسیقی معاصر ، در سال ۱۹۶۸ ، در کتابی که درباره موسیقی جاز منتشر کرد ، این موسیقی را هم آریز موسیقی کلاسیک دانست .

با اقبال روز افزون موسسات فرهنگی آمریکا و خصوصاً جوانان آن کشور از موسیقی جاز ، انگار که ارزشیابی « شولر » از این زمینه کاملاً منصفانه بوده است .



گزاره نامه هفته ،

از : شین ناظریان ان

جنبه های کمیک یات اثر « تراژیک

« زشت » نمایشنامه نویسی و محقق هنری آلمانی

زمانی بهین ناکه دقیق اشاره کرده که اجزای نمایشنامه های شکسپیر برای هموطنانش بسیار مشکلتر است تا برای دیگران . چون دیدن آن با ترجمه شکسپیر به زبان امروزی خود ، به نوع دیگری از شکسپیر که خواه ناخواه انسان تر و پذیرنده تر است دست می یابند ، درحالی که انگلیسی های هموطن شکسپیر پیوسته ناچارند متون اصلی شکسپیر را که متعلق به چهارصد سال قبل است و نمایش خارج از محدوده فهم نسل امروزی انگلیسی زبان است ، مورد استفاده قرار دهند . برشت با این اشاره در واقع می خواهد بگوید ترجمه هر اثر هنری ، بخصوص اثر پر قیمت این اثر زمانهای بسیار گذشته باشد ، یک اقتباس جدید از این اثر بشمار می آید و چون مترجم خواه ناخواه نمیتواند متدلل کننده اصل اثر باشد ، پس ارزش کار او در نحوه اقتباس است که از یک نمایشنامه یا داستان یا شعر به عمل آورده است .

اما کاری که « فردریش دورنات » - نویسنده معاصر سوئیسی - با نمایشنامه « رقص مرگ » اثر « آگوست استریندبرگ » - نویسنده قرن نوزدهم سوئد کرده ، بسیار عمیق تر از یک اقتباس ساده است ، نمی توان گفت دورنات این نمایشنامه را از زبان سوئدی به زبان سوئیسی ترجمه کرده است ، حتی نمیتوان بداشت که او به سادگی این اثر را از قرن نوزدهم به قرن بیستم منتقل کرده است ، بلکه باید گفت دورنات با اصل ماجرای نمایشنامه « رقص مرگ » به مقابله پرداخته و با هر یک از قهرمانان آن به نوعی جدل برخاسته و سرانجام کاریکاتورهای « رقص مرگ » را در نمایشنامه خویش به نام « بازی استریندبرگ » ترسیم کرده است .

استریندبرگ استاد « تراژدی » های خانوادگی است . او به خانواده رومی گند . چون هر واقعه اجتماعی ریشه ای عمیق در روابط خانوادگی پدید آورندگان آن دارد ، درحالی که دورنات در بررسی « درام » زمان خود ، حداقل قسمتی از اجزاء بسک اجتماع را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد . استریندبرگ تلخ و زهر آلود است و در پس هر طنز او نیشخند مرگباری هست ، ولی دورنات در اغلب آثارش طنز را همچون وسیله ای برای سهل و سادگی کردن بررسی اجتماعی این آثار به کار برده است . از استریندبرگ دو نمایشنامه معروف « پند » و « دوشیزه زولی » به وسیله نمایشگران ایرانی به روی صحنه آمده است . « رقص مرگ » سومین اثر بزرگ اوست ، با این تفاوت که جدال شخصیت های آن سهمگین تر ، طنز آن کمتر و حرارت نمایشنامه موجز تر است . نمایشنامه درباره روابط یک زن و شوهر دفتر سومی است که متلع دیگر این مثلث مرگبار عشقی را ترسیم میکند . نمایشنامه سیر تدریجی دیوانگی در دیوسوی این مثلث و بررسی نتیجه گیری های یک سوی دیگر مثلث و سرانجام تمامی تمامی این متلع زمانی به هم پیوسته است .

اما دورنات درست در خلال این نمایشنامه است که کندی و طنز را می یابد وارائه میکند کاراو

ارائه این نکته است که درصحنه حادثه تراژیک یک جلوبه هایی از کندی ، تفریح و بوزخند وجود دارد . تلخی سرشار نمایشنامه « رقص مرگ » سالها موجب دوری این نمایشنامه از صحنه های تأثر بوده است . حالا دورنات می خواهد خشم را در چهاردیوار خانواده های محبوس استریندبرگ وارد کند و با این شیوه جسیا که بررسی خانوادگی استریندبرگ را پذیرنده تر و مطبوع تر گرداند .

نمایشنامه « بازی استریندبرگ » از « فردریش دورنات » جندی پیش در مرکز « لینکن » در نیویورک اجرا شد و این فرصت مناسبی بود برای تأثر جدید آمریکا - که از « اوئیل » تا « ویلیامز » بگذرد تحت تأثیر تراژدی خانوادگی استریندبرگ است - تا نحوه دیگری از این برخورد را منتها به صورت کمیک خود بررسی کند .

حادثه ای عشقی در مرز دو فرهنگ

در سال ۱۹۳۷ ، یک نویسنده تاتار به نام « فریان سعیده » کتابی به نام « علی و نینو » in « به زبان آلمانی در برلین منتشر کرد . نویسنده از « خود تبعید کرده » های آسیای مرکزی به قلب اروپا برود . کسی درباره او زیاد نمیدانست . کتاب کوچک او هم ، که حاوی یک سرگذشت رقت انگیز عشقی است ، محبوب ماند . اخیراً این کتاب به زبان انگلیسی ترجمه و در دنیای انگلیسی زبان منتشر شده است . آیا همین کتاب کوچک عشقی نمونه برجسته ای از برخورد سهمگین شرق و غرب و اروپا و آسیا نیست؟ بعضی از ناقدان ادبی آمریکا در بررسی خود از این کتاب بیشتر به زیبایی توصیفی صحنه های سرشار از عشق و لغزت آن توجه کرده اند و بعضی هم به عشق جسد نویسنده با همه ناگواری هائی که عصر جدید برای یک شرقی سلحشور پدید آورده است ، رسیده اند .

علی جان قهرمان کتاب از خانواده های امیل مسلمان باکو و « نینو » یکی از زیبارویان طایفه ارمنه این منطقه است . هر دوی آنها دل بهم بسته اند . اما علی در راه وصال ، جندی وسخت گیر است و سلحشورانه در یافتن معشوق می تازد ، در حالی که « نینو » در این آمیختگی همچنان مردود و مشکوک است . اختلاف آنها بیشتر بر سر نحوه تلقی آنها از فرهنگ شرق و غرب است تا بر سر مذاهبشان . علی یک آسیایی تمام عیار است . به امیالت خود میبازد و دل و جان به توفان های صحرا می سپارد . وقتی اقوام « نینو » مطمئن از او می پرسند که در صحرا چه چیزی وجود دارد ، علی فوراً پاسخ میدهد : صحرا ممکن شیران و مردان جنگجوست . صحرا پایدار است برای آن که پیوسته میرد . علی این نکته را در یکی از گذرگاه های صحرای همسایه زادگاه خود ثابت میکند و ربایند « نینو » را ، در نبردی سهمگین ، از بین می برد .

سرانجام عشق پیروز می شود و علی و « نینو » مدت زمانی را در یک زندگی آرام زناشویی به سر می برند . بعد جنگ جهانی اول فرا میرسد و نبرد آلمان و روسیه حتی به دهکده کوچک آنها در باکو لطمه می زند . علی و « نینو » به مناطق مجاور میگریزند و در اینجا بار فرستی برای « نینو » پیدا میشود که از خون

گزاره نامه هفته

میرسد آیا او همراه علی باید به شرق وابسته باشد یا آن که اساتک به غرب متعلق است ؟ در بازگشت به باکو ، بیشتر تماشاگران سیاه و سفید داشتند . فیلم طولانی منیم شهر درمی آیند و در حالی که سیاستمداران شراب خود را به سلامتی زیبایی اسونگار « نینو » مینوشند ، فرصت دیگری پیش پای علی گذاشته میشود تا او هم به هم خود نمونه ای از فرهنگ غربی را متانده کند .

انقلاب آتیکو روسیه و روی کار آمدن بلشویک ها در باکو ، حادثه مهم دیگری است که به زندگی علی و نینو اثر می بخشد و ضمن همین حادثه هم هست که پایان درام آنها آشکار میشود .

« نینو » کودک خود را برمی دارد و به نقلی میگریزد . علی تفنگ خود را بندوش می کند و آماده نبرد با مهاجمین غرب به شرق میشود . علی می بندارد که آسیا از این پس مرده است . اما پدر او پاسخ میدهد که « نه ، این فقط مرزهاست که تغییر میکند »

یک زمان پدر علی به او گفته بود : اغلب نیاکان ما در حوادث جنگی از بین رفته اند . این یک مرگ طبیعی برای خانواده ماست .

این پیش گوئی درباره علی و سرنوشت او هم صحیح از آب درمی آید و کتاب با لحظه ای از جنگ و شیر پایان میگرد .

هیچکس به بررسی نمی داند « فریان سعیده » نویسنده - این کتاب کوچک و موثر ، در چه تاریخی زاده شده ، بر او چه ها گذشته و در چه زمانی در گذشته است . آنچه میدانیم از اسامی تاریخی اوست و این که پس از انقلاب اکثر روسیه ، زادگاه خود را ترک کرد و به آلمان رفت . بازی ها در خلال جنگ جهانی دوم او را به ایتالیا فرستادند و فریان سعید در همین کشور به مرگی مرموز رخت از جهان برست .

سینمای اصیل سیاهان متولد می شود

« ملوین وان بیلز » ، یکی از بنیان گذاران سینمای اسبیل سیاهان آمریکا ، این روزها دست اندر کار تهیه جدیدترین فیلم خود از زندگی سیاهان ، با شرکت خود آنها و با داستانی از عشق و وجود سیاهان است . عنوان فیلم نیز از زبان و لهجه خاص سیاهان نیویورکی گرفته شده . به طوری که برگردان آن به زبان دیگر اگر غیر ممکن نباشد ، بسیار مشکل است .

« وان بیلز » کنار جاپان یک محله سیاه می بیند و با دیدن و بررسی حال و وضع رهگذران سیاه است که داستان فیلم خود را می سازد . جدیدترین تجربه او یکی از قدیمی ترین تجربیات سینمایی « پیترو »ی سالهای ۱۹۲۰ اروپاست ، یعنی ایجاد یک سینمای خیابانی . منتها او میخواهد این بار سینمای خیابانی سیاهان را بسازد .

پیش از ۶۰ سال است که در سینمای آمریکا و حتی سینمای اروپا از سیاهان گفته میشود و از آنها نمایش داده میشود . یکی از این فیلم ها ، با شرکت یکی از مشهورترین خوانندگان سیاه پوست آمریکا ، در واقع سر آغاز سینمای ناطق آن کشور - ستمسار میروود - خوانندگان و نوازندگان سیاه پوست از آن

پوستان معتدل است و اندیشه های صلامت جویانه دارد ، با کمک مالی و فنی کمپانی « برادران ودرر » ، فیلم سیاه پوستی دیگری ساخت به نام « در رحمت سیاهور » ، که نوعی شرح حال خود او بود و بار هم فیلم سیاه پوستی بود . اینت کمپانی « مرو وندسون مایر » از « پارشر » خواسته است تا یک فیلم جندی بسازد ، منتها با داستانی از سیاهان و پاریس را سیاه پوست .

« وان بیلز » به این تحولات با دیده تحسین مینگرد و این را که نویسندگان و کارگردانان سیاه به تدریج حالت بر فیلدهای خودشان میبندد ، بسیار ارزش و مهم فکند می کند ، ولی خود او حاضر نیست فیلمی برای سیاهان هالیوود و تحت نفوذ مالی و معنوی آنها بسازد . وی به نوعی سینمای کاملاً آزاد - خارج از نفوذ مالی شرکت های بزرگ هلیساز و فارغ از روش های اقتصادی و فرهنگی آنها - معتقد است ، و این را که او یک سیاه پوست است و این سینمای آزاد را مطلقاً در راه ایجاد سینمای اسبیل و آزاد سیاه به کار میگیرد ، یک موفقیت برای خودش و یک امتیاز برای تراندخوش به شمار می آورد .

« وان بیلز » شخصا میبوسد ، کارگردانی میکند و نقش اول فیلم هایش را هم عهده دار میشود . او در اندیشه تحولی اساسی در نمای کلی سینمای امروز است و امیدوار است نقش او در سینمای جدید سیاهان تأثیر مثبتی در سینمای جدید سفید و سرخ و زرد داشته باشد .

سینمای او یک سینمای ضد سفید نیست ، شاید آن را عیناً بتوان یک سینمای ضد تمیض به شمار آورد . با این حال « وان بیلز » میکوشد سینمای او سینمای سیاه باشد ، چون خود او سیاه است . بر کوشد سینمای او کاملاً شخصی باشد ، چون خودش به فردیت معتقد است .

« اوسی دیویس » دومین فیلم خود را به نام « برداشت محصول » جندی پیش در آمریکا تهیه کرد ، ولی هنوز هیچک از بخش کنندگان بزرگ آمریکا حاضر به نمایش این فیلم در بازارهای آمریکا و جهان نشده اند .

« وان بیلز » ، در جنب ایجاد سینمای خاص سیاهان که نوعی سینمای اصیل و آزاد امروزی است کوشش دیگری را در جهت ایجاد شرکت های فیلم برداری سیاه پوست و شرکت های توزیع کننده سیاه آغاز کرده است . اگر سعی بزرگ او در راه روی کار آمدن کارگردانان سیاه موفق بوده است ، باید اطمینان داشت که مجاهدات او هم در راه استقلال و پرورش این سینما موفق خواهد بود .

و نکته آخر آن که « وان بیلز » در سینمای خود در ضد ایجاد قهرمانان سیاه و تقدیس همه انسان های سیاه نیست ، او حتی نخواهد سیاه را به عنوان مظهری از شکستی بررسی کند ، بلکه قصد اصلی او نمایش زندگی سیاه و خوب و بد وجود اوست . « وان بیلز » مثل هر هنرمندی تأثیرات خود را عرضه می سازد و چه با که بیان این تأثیرات حتی به مذاق دوستان هم تازد او هم خوش نیاید . اما سینمای اصیل سیاهان با امثال او نادره متولد میشود .



خاک خوزستان دامن گیره!

تلاشی تحسین انگیز در کنار کارون پر شکوه،
حصارهای سبز نخلستانها، و زیر آفتاب گرم
خوزستان.
ارائه هنرهای محلی، گردآوری موسیقی
اصیل وبومی و پژوهش درباره تاریخ
و آداب و عادات و رسوم مردم خوزستان، و
آگاه کردن آنان از آنچه روی می دهد،
هدف های اساسی تلویزیون خوزستان است.



کنار اروند رود، در میان منازل
متحدالشکل باحیاطهای سرسبز، تلویزیون
خلیج فارس مرکز آبادان - در بوارده
جنوبی قرار گرفته است.
زیر آفتابی که به گرمی می تابد راه
تلویزیون را در پیش گرفته ایم تا با
شناخت مختصری که داریم بیشتر با

چگونگی و حال و هوای آن آشنا بشویم. . .
سال ۱۳۴۸ بود که تلویزیون ملی با
آبادان کار خودش را در ساختمان
تلویزیون با دستگاهی که بیشتر در بوارده
شمالی و ته جنوبی ساخته شده و مورد
استفاده قرار گرفته بود شروع کرد.
شروع کار تلویزیون ملی بشارتی نبود
بمردم خوزستان. بزودی تغییرات فاحشی
در برنامه ها بوجود آمد.
منطقه وسیعی از خوزستان و خلیج فارس
توانستند از برنامه های اول و دوم تلویزیون
ملی ایران (مرکز تهران) از طریق
شبكة ماکروویو استفاده کنند.
ساعتی در مرکز تلویزیون آبادان
آرم تلویزیون ملی صفحه تلویزیون
ها را پر کرد و هر روز چهره های تازه ای
با مردم به گفتگو پرداختند. گویندگان
با صمیمیت کامل رو بروی تماشاگران
نشستند و با زبانی بسیار آشنا و خودمانی
با آنان حرف زدند. مردم دیدند که از
زندگی ایرانی چاشنی بیشتری به برنامه ها
داده شده و از گوشه و کنار دورافتاده ترین
روستاها موسیقی، حرف، مثل و حکایت،
گفته و شنیده میشود، یعنی که فیلمبردار
و صدابردار کارشان را نه در هوای

متعالی استودیو، بلکه در سردترین
گرمترین شعله از فلان دهی که پیش از
آن پای خبرگزاران به آنجا رسیده
بود، شروع کردند و شانه هایی از دوق
و روح ملی و اصیل مردم را بازمان
آوردند.
در نیم آبانماه ۱۳۴۹ مرکز جدید
تلویزیون خلیج فارس فرستنده خوزستان
با پیام والا حضرت ولایتعهد که مستقما
وسيله خط مایکروویو آبادان - تهران
ارسال شد آغاز بکار کرد و در تاریخ
سیزدهم آبانماه همانسال رسماً در پستگاه
شاهنشاه آرماه گشایش یافت و مردم

۷۵ اتاق است که برای استفاده کارکنان
اخبار - اناری - برنامه ها و قسمت فنی
ساخته شده است. دکل فرستنده با ارتفاع
۲۲۰ متر در خسروآباد (۲۰ کیلومتری
آبادان) و در زمینی مساحت ۲۰ هکتار
ساخته شده که ۸۸۰ متر مربع آن زیر بنا
قرار دارد. کار نصب دستگاههای صوتی
در نقاط مختلف از جمله ستان از
فروردینماه ۱۳۵۰ آغاز شده و بدیال
آن در نقاط نفتخیزی مانند هت گل
آغاچاری، دزفول، اهواز، بهبهان،
دشت میشان، شوشتر، بزازجان و بو شهر
نیز ایستگاههای تقویت نصب خواهد شد

برنامه ایست که « شعله حیات » نام دارد.
این برنامه در زمینه چهره دیروز و امروز
خوزستان، معرفی همه آنچه احتمالا
خوزستان را میسایاند (مراکز شهرها،
تاریخ دیروز و امروز آنها، مشخصات
تاریخی و جغرافیایی دورافتاده ترین
روستاها، سنتها و فرهنگ ملی بومی
و رقصهای محلی و دیدنیها و شیدنیهای
بومی آنها) میردازد.
از موزیکار تلویزیون خلیج فارس -
مرکز خوزستان - همواره کوشش بر آن
بود که با کشف استعدادهای نهفته در
جوانان خوزستانی وسایل پیشرف هزی

گروه و بجهای خطه گرمای خوز
است.
از برنامه های که ویژه مرکز
خوزستان است، برنامه های مذهبی و برنامه
هائی تحت عنوان « مسایگان » است که
برایان عربی تهیه میشود. همچنین برنامه ای
برای کودکان و برنامه ای برای جوانان
با عنوان های « همه بگین » و « معما ».
ایستگاههای تلویزیونی
برای استفاده سربازان ژاندارمری
از برنامه های تلویزیونی، چند
ایستگاه تلویزیون در اختیار آنها گذاشته
شده است. همچنین برای استفاده مردم



مردم خوزستان. بزودی تغییرات فاحشی
در برنامه ها بوجود آمد.
منطقه وسیعی از خوزستان و خلیج فارس
توانستند از برنامه های اول و دوم تلویزیون
ملی ایران (مرکز تهران) از طریق
شبكة ماکروویو استفاده کنند.
ساعتی در مرکز تلویزیون آبادان
آرم تلویزیون ملی صفحه تلویزیون
ها را پر کرد و هر روز چهره های تازه ای
با مردم به گفتگو پرداختند. گویندگان
با صمیمیت کامل رو بروی تماشاگران
نشستند و با زبانی بسیار آشنا و خودمانی
با آنان حرف زدند. مردم دیدند که از
زندگی ایرانی چاشنی بیشتری به برنامه ها
داده شده و از گوشه و کنار دورافتاده ترین
روستاها موسیقی، حرف، مثل و حکایت،
گفته و شنیده میشود، یعنی که فیلمبردار
و صدابردار کارشان را نه در هوای

و شعاع عمل فرستنده توسعه خواهد یافت.
در حال حاضر برنامه های انتخابی اول و
دوم تلویزیون ملی ایران در بخش مهمی
از خلیج فارس و خوزستان پخش میشود
و علاوه بر آن، مرکز تولید خوزستان،
برنامه های محلی که جنبه های اجتماعی،
خبری و اقتصادی دارند و همچنین برنامه
های خاص کودکان و نوجوانان و برنامه
های معرفی موسیقی و هنرهای محلی و
فولکلور تولید و پخش میکند.
برنامه های محلی
از جمله برنامه هایی که فرستنده
خوزستان در سطح محلی تولید میکند،
شمار آنها همه ساخته و پرداخته افراد
مختص تهیه شده است.

هر گروه مهیا شود و آنها را در بارور
کردن جوهر هنریشان فرست داده شود.
با این نیت بود که از آغاز کار گروه
موسیقی تلویزیون خوزستان زیر نظر
استادان فن موسیقی کار تمرین و ضبط
برنامه ها را شروع کرد، تا آنجا که
امروز قسمت عمده ای از برنامه های موسیقی
ایرانی در آرشیو این مرکز متعلق به این
گروه است. افراد گروه موسیقی بیشترشان
را مرهون رهبری و مهارت های قابل
توجه آقای مرتضی خاتانه هستند. این
گروه دارای ۸ نفر نوازنده، دو خواننده
زن و دو خواننده مرد است. آهنگها و
اشعار آنها همه ساخته و پرداخته افراد

برضاقت دبانشگاه تلویزیونی با همکاری
شهرداری آبادان نادر شده است. طرح
ایجاد ۱۴ باشگاه تلویزیونی در روستا
های خوزستان که دارای خانه فرهنگ
روستائی هستند و نماد باشگاه تلویزیونی
دیگر در روستاهائی که ارتباط تشکیل باشگاه
راندارند دست اجراست و بزودی روستائیان
خوزستانی از برنامه های ویژه خود استفاده
خواهند کرد. علاوه بر این، از جغرافیای
خوزستان، فعالیت های آبادانی انجام شده
در این استان، از کارخانه ها و از یک یک
نمونه های بارز پیشرفتهای فرهنگی و
اقتصادی این استان جمعا ساعت فیلم
مستند تهیه شده است.

شناخت اجتماع

در شناخت و شناساندن هر يك از شهرهای خوزستان که با سوابق تاریخی و خصوصیات خاص این منطقه سرورن کاری عظیم را در تحقیقات و پژوهش های محلی ایجاب میکند، تلویزیون خلیج فارس اقداماتی کرده و از اکثر شهرهای بزرگ و کوچک این استان منوگرافیهای قابل ملاحظه تهیه کرده است و امید میرود که زودی در زمینه بررسی جامعشناسی روستائی هم اینکار انجام شود.

پژوهش موسیقی

گروه پژوهشی موسیقی محلی فرستنده خوزستان بنقاط روستائی و دورافتاده میروند و با ضبط آهنگهای قدیمی که در ذهن مردم مانده آنها را با اجرای خوب بهجامه ایران معرفی میکنند. از جمله کارهایی که در این زمینه انجام شده گردآوری موسیقی محلی دزفولی و عشایر بختیاری است.

فعالیت های جنسی

در زمینه فعالیتهای جنسی، تاکنون يك مسابقه بلمرایی در خرمشهر، يك مسابقه تئیس در آبادان و يك مسابقه فوتبال در نشت میثان بوسیله سرکسر خوزستان برگزار شده است. همچنین برنامه های شب شعر با شرکت شاعر بزرگ معاصر مهدی اخوان ثالث (م - امید) که شبی در استودیوی تلویزیون و شب های دیگر آن در تالار دبیرستان فردوسی آبادان و دانشگاه جندی شاپور اهواز برگزار شد. در زمینه ورزش، هدف عطف توجه بیشتر بگسترش ورزش در خوزستان و بخصوص احیاء روحیه تلاش جوانان خوزستانی است تا در این رهکنر مسئولان امر نیز به این نکته حیاتی بخش در این استان توجه و عنايتی بیشتر نشان دهند.

در کار شبهای شعر این اختصار نصیب آمد که پیر و جوان خوزستانی از نزدیک با شعر مورد علاقهشان آشنا شدند و در شبهای شعر باشکوهی که برگزار شد شمهائی را که سالها زبانه میکردند و پیوسته همراهشان بود باسدای خود شاعر شنیدند.

روزی که برای تهیه گزارش به تلویزیون آبادان رفته بودم، مرتضی اخوت را در اطاقش یافتم و از او خواستم که برای تکمیل این گزارش به چند سؤال من پاسخ گویند. اخوت را نشانگران تلویزیون و شهودگان رادیو از سالها پیش می شناسم و خوزستانیها منی بیشتر. اخوت من گویند:



مکتهائی که در این صفحات ملاحظه می کنید محتوائی از ضبط برنامه موسیقی و رقص محلی است که بطور منظم در استودیو های تلویزیون آبادان تهیه میشود.

با گروه شناسائی هنر نیز همکاریهایی داشتم. بعد گویندنی اخبار بین مجبور شد و در این کار بودم تا اینکه به آبادان منتقل شدم.

با چه سنی به آبادان آمدید؟
برای آمدن به آبادان مجبور شدم از همکاری با رادیو صرف نظر کنم. در آبادان بعنوان سردبیر و گوینده اخبار سیاسی و مدعی مشغول کار شدم و از اردیبهشت ۱۳۴۸ مسئول اخبار تلویزیون

شاید بازگو کردن آنچه در ساره گویندگان گفتم کمکی باشد به آشنائی که در حال حاضر فتم در راه میگذارم. گویندگی واقعا عشق میورزم و معتقدم اگر کسی میخواهد گوینده باشد باید حتما گویندگی کند. نمیتواند هم کنار گویندگی کند و هم بر کنار آن بقال داشته باشد. هم رئیس فلان اداره باشد و هم چهارتا کار تنگ را بیک کند.

اخوت در تهیه برنامه های «چهره ایران» سهم مهمی دارد وقتی از او در این باره سؤال میکنم میگوید:

کسیکه در يك شهرستان کار میکند، بخصوص در بستگاهی مثل تلویزیون، باید حتما اطلاعاتی درباره آن شهرستان داشته باشد و با مردم آنجا و آداب و سن آنها آشنائی بیندکند. این تنها برای من و سایر همکاران نیست، بلکه اصولا بستگاهی مثل تلویزیون باید يك چنین شناختی داشته باشد تا بتواند بر اساس آن شناخت، برنامه های خود را تنظیم کند و به مردم ارائه دهد. مسلما برنامه های که بر اساس شناسائی مردم يك شهرستان تهیه میشود بیشتر در دل مردم آن شهرستان میشوند. اگر در این مورد فعالیتی نشان میدهم، اول بخاطر هدفی است که بیان اشاره کردم و دیگر برای آشنائی خودم با شناختن است چون فرقی با کار کردن در تهران ندارد. من

از همین جا تشویق شدم که کار گویندگی را بطور جدی دنبال کنم، و چون اجرای هفتای چهار پنج دقیقه برنامه تلویزیون نمیتوانست مرا ارضا کند، به رادیو ایران رفتم و به گروه گویندگان رادیو پیوستم. در رادیو، کاربرا با برنامه های کوچکی شروع کردم تا اینکه گوینده اخبار رادیو شدم. ضمن گفتن اخبار، برنامه های آبی را که به گفتگو از شعر و هنر اختصاص داشت نیز در رادیو تهران اجرا میکردم. بعدها برنامه «روزنامه گویا» درست شد که

يك مأموریت ده روزه آمده بودم، پس از پایان ده روز از من خواستند که بیشتر بدانم و من هم ماندم، برای اینکه مسلما سازمان تلویزیون تشخیص داده بود که وجود من در آبادان میتواند مفیدتر و مؤثرتر از تهران باشد.

شما کارتان چه در رادیو و چه در تلویزیون گویندگی بود اما حالا در سمت معاونت، بیشتر کار اداری میکنید تا گویندگی. چرا؟ آیا از گویندگی خسته شده اید؟

سؤال جالبی کردید ولی اجازه بدهید قبل از پاسخ باین پرسش توضیحی در این زمینه بدهم: موقعی که کنار گویندگی می کردم، تنها کنارم گویندگی بود، و معتقد هستم که اگر کسی میخواهد گوینده باقی بماند باید تنها کارش گویندگی باشد. متأسفانه تا آنجا که من اطلاع دارم معمولاً گوینده ها در ایران سرانجام خوبی نداشتند؛ چه گوینده های خوب و چه گویندگان بد! بودند گویندگانی که در زمان خود در اوج قرار داشتند و محبوب مردم و دستگاهی که در آن کار میکردند بودند اما بعداً فراموش شدند. بخاطر همین بود که تصمیم گرفتم مقداری هم درآمد اداری تجربه پیدا کنم و این همانطوری که گفته برای مدت کوتاهی بود، اما بقول خوزستانیها «خاشک خوزستان دامن گیره» و واقعا دامن گیر من شد. البته از این ساله راضی نیستم، ولی تکرار میکنم که اگر بخوام همیشه تک گوینده خوب بمانم باید تمام احساس و وجودم را وقف آن کنم و جز گویندگی هیچ چیز دیگری نیندیشم.

شاید بازگو کردن آنچه در ساره گویندگان گفتم کمکی باشد به آشنائی که در حال حاضر فتم در راه میگذارم. گویندگی واقعا عشق میورزم و معتقدم اگر کسی میخواهد گوینده باشد باید حتما گویندگی کند. نمیتواند هم کنار گویندگی کند و هم بر کنار آن بقال داشته باشد. هم رئیس فلان اداره باشد و هم چهارتا کار تنگ را بیک کند.

اخوت در تهیه برنامه های «چهره ایران» سهم مهمی دارد وقتی از او در این باره سؤال میکنم میگوید:

کسیکه در يك شهرستان کار میکند، بخصوص در بستگاهی مثل تلویزیون، باید حتما اطلاعاتی درباره آن شهرستان داشته باشد و با مردم آنجا و آداب و سن آنها آشنائی بیندکند. این تنها برای من و سایر همکاران نیست، بلکه اصولا بستگاهی مثل تلویزیون باید يك چنین شناختی داشته باشد تا بتواند بر اساس آن شناخت، برنامه های خود را تنظیم کند و به مردم ارائه دهد. مسلما برنامه های که بر اساس شناسائی مردم يك شهرستان تهیه میشود بیشتر در دل مردم آن شهرستان میشوند. اگر در این مورد فعالیتی نشان میدهم، اول بخاطر هدفی است که بیان اشاره کردم و دیگر برای آشنائی خودم با شناختن است چون فرقی با کار کردن در تهران ندارد. من

اولین قسمت از مساجه سرتین فاجار نماینده ما در پاریس یا مارچلو ماستروانی را در شماره گذشته خواندید. آنچه در این شماره آمده دنباله و آخرین بخش این گفتگو است.

مارچلو ماسترویانی در یک گفتگو با نماینده مجله تماشا



● حالا کمی از فیلم های اخیرتان ، بخصوص « درام حسادت » صحبت کنیم .
 م . م : « درام حسادت » را فیلم مشکلی حساب می‌کنم . نمی‌گویم خارق‌العاده ، چون از طرف من چنین تعبیری مطلوب نیست . نه ، بی رودبایستی فیلم خوبی است . از همان لحظه‌ای که نه سناریو ، بلکه طرح فیلم را دیدم ، فوراً حس کردم که فکری اصیل و نازه در این هست . به همین خاطر آن را بازی کردم و در نهایت ازان‌راضی هستم . با چند روز دیگر هم به شیکاگو می‌روم که با کارگردان همین فیلم اثر دیگری را بسازیم . بیشتر از

هدفی که به واقعیتی وابسته است که ما با آن زندگی می‌کنیم . انتخاب فیلم بستگی دارد به پیشنهاد های جالبی که می‌شود و باید بین آنها دست به انتخاب زد ، گاهی اصلا پیشنهادی نیست . یک داستان یا ارزش و یک « شخصیت » که حرفی بزند چیز چندان مشکلی نیست . اما شخصیت کارگردان بسیار مهم است ، خیلی مهمتر از داستان و شخصیت هایش . من کارگردان را بشناسم ، باقی چیز ها برایم اهمیت ندارد ، چون می‌دانم چنین کارگردانی کار ابلهانه نمی‌کند . حتی اگر این فیلم موفقیت تجاری نداشته باشد برایم مهم نیست . البته گاهی می‌خواهم که فیلمی هم به میل و دلخواه شخص خودم بازی کنم . اگر شانس یاری کند که هم شخصیت کارگردان و شیوه کارش به من بخورد و هم سناریوی خوبی درمیان باشد ، کمال مطلوبم خواهد بود .



بازی کنید ؟

م . م : فلینی به من گفته است که در فیلم آینده‌اش بازی خواهم کرد . این فیلم براساس زندگی « رم امروز » خواهد بود و از چند داستان تشکیل خواهد شد تا جنبه های متعدد فیلمش نمایانده شود . امیدوارم بتوانم در این فیلم بازی کنم .

● فیلمبرداری کار های فلینی چطور انجام می‌شود ؟

م . م : خیلی سریع ، ولی روی حقه های سینمایی آنقدر با دقت کار می‌کند که وقت زیادی می‌گیرد . نور پردازش خیلی طولی کشد ، چون همیشه چیز های استثنایی می‌خواهد . ولی خودش خیلی سریع است .

● سئوالی پیش با افتاده دارم . فیلم هایتان را چطور انتخاب می‌کنید ؟

م . م : در هر فیلم نکته جالبی هست و

هست . کارگردانها نمی‌خواهند فیلمی جدلی را با هدفی « دراماتیک » بسازند ، شاید برای این که با دولت درگیری پیدا نکنند ، زیرا دولت هم نمی‌خواهد با « واتیکان » درگیر شود . ما راه میانه‌ی برگزیدیم و از این موضوع يك كمدی ساختم . اما من به عنوان « کم‌دین » می‌گویم که شخصیت کشیش خیلی برجسته نیست ، برای این‌که يك کشیش هرچند بخنداند و سرگرم کند ، بالاخره کشیش است و کاری نمی‌توان کرد . اما لحظات خوبی هم در فیلم هست . و بالاخره ، فیلم دلپسندی است ، کم‌دینی است که در ایتالیا خوب کار میکند .

● درباره « سانسور » چه فکر می‌کنید ؟

م . م : در ایتالیا همیشه دربار « سانسور » حرف می‌زنند ، اما هرچه بیشتر می‌بینم فیلمها بمنابیش در می‌آید ، بیشتر معتقد می‌شوم که « سانسور » وجود ندارد . البته « سانسور » هست ، اما اگر دنبال کاری بروی بالاخره به نتیجه می‌رسی ، چون می‌بینم که همه فیلم ها بالاخره به نمایش درمی‌آید . فیلمی را توقیف می‌کنند ، بعداز توقیف بیرون می‌آید و در همه موارد ، این جریان حتی لیلی هم برای فیلم می‌شود .

من فکر می‌کنم همه فیلمها می‌توانند نمایش داده شوند ، فقط شاید محدودیتی برای نمایش بدن انسان وجود داشته باشد ، یعنی آن جاهایی که مربوط می‌شود به فیلمهای شهوانی . اگر من سانسورچی باشم قبول نخواهم کرد به فیلمی اجازه نمایش دهم که در آن افراد



با نمایش جزئیات مخصوص عشق‌بازی می‌کنند . چرا که من می‌خواهم فیلم را با معیار فرهنگی و آزادی بینم ، و چنین جزئیاتی فقط مخصوص فیلم های مستهجن است . من حتما این‌چور صحنه ها را سانسور خواهم کرد ، مگر این‌که جزء يك فیلم خارق‌العاده و هنری باشد و آن میان نقشی حقیقی داشته باشد .

اما « سانسور » ناپستو زشته سانسور «اندیشه» است . من دیده‌ام که معمولا فیلمهای سانسور می‌شوند که اندیشه‌ی دربطشان بوده ، نه آنها که حاوی چیز های مبتذل بوده‌اند . اما حتی در این موارد هم دیده‌ام که فیلم بالاخره آزاد شده است .

● درباره فیلم آخرتان « زن کشیش » - که با سوفیا لورن بازی کرده‌اید ، چه می‌گویید ؟

م . م : باید می‌گفتم در زندگی عمومی و سیاسی ، زیرا سینما همیشه دربی آن می‌آید . مردم کار می‌کنند ، فیلم می‌سازند . کارگردانهایی هستند که برانگیخته شده‌اند یا هوا برشان داشته که از کشور یا اجتماع یا حکومت ایتالیا انتقاد کنند . کسانی هم هستند که همچنان به ساختن سینمای خود ادامه می‌دهند ، مثل « پازولینی » که او را به عنوان کارگردان و هنرپیشه تحسین می‌کنم . خیلی جالب است . شاید او را بیشتر بتوانم يك شاعر ستایش کنم تا يك کارگردان ، اما درهر حال جالب است ، حتی سینمایش . یادی‌گویم که سینمای ایتالیا در حال صعود نیست ، زیرا دلایل اقتصادی وسایل کار را مشکل کرده تهیه‌کننده درمیان است . ملاحظات دیگری هم

است . ساختن فیلم ، فیلم خوب ، روزه به روز مشکل تر می‌شود ، چون پیدا کردن پول سخت‌تر می‌شود . اگر فکری داشته باشی فقط در صورتی می‌توانی یا سینما بیان کنی که پول هم داشته باشی . علت کمبود فیلم خوب ، کم پولی و کم فکری است ، که تصور می‌کنم در همه جا اینطور باشد . علت این بحران چیست ؟ شرایطی سیاسی و اقتصادی است که خیلی از سینما فاصله دارد ، دلار است و شرایط امریکاست . امریکا کشوری است که همه چیز های را که اینجا جریان دارد مراقبت می‌کند ، کشوری که حاکم و فرمانروایش دلار است . سینما در برابر پول خیلی حساس است ، پول هم از امریکا می‌آید ، امریکاییها هم دیگر حاضر نیستند به سادگی پول خارج کنند ، چون خودشان مسائل و خیمی دارند که سینما نسبت به آنها مسئله ثانوی است .

● چیز های دیگر: وسترن-سیاتی-ها؟
 م . م : یکی از این وسترن ها را دیده‌ام . خیلی سرگرم شدم . اولین فیلم « سرچولونه » بود . « به خاطر يك مشت دلار » . سرگرم کننده بود . اینها فیلمهای پولسازی است که

به خیلی از تهیه‌کننده ها امکان بقا می‌دهد ، مثلا آقایی که تهیه‌کننده فیلم « سایرینکون » فلینی است پولش را از راه وسترن اسپاتی به دست آورده . پس می‌بینید که خوب کاری است . آدم در ایتالیا فیلم می‌سازد ، وسترن اسپاتی را با هوشمندی می‌سازد و در امریکا پول به‌دست می‌آورد ، آنوقت با پولش فیلمهای



جالب و خوب تهیه می‌کند . اما اساسا مردم با این وسترن ها سرگرم می‌شوند . همیشه که نمی‌شود فیلمهای مهم و متعدد و روشنفکرانه ساخت . در غیر این صورت آدمها به صورت آذمهای مکانیکی در می‌آیند . باید به مردم نقل و خردمندی بخشید ، اما نباید فراموش کرد که نمی‌شود همیشه مردم را هشدار داد که باالله باالله ، یادگیر ، جستجوی دانش بکن . من می‌گویم گاهیگاهی هم باید مردم را سرگرم کرد ، وگرنه سینما می‌شود سینمای فرهنگی .

● درباره سینمای « اندی وارهلو » - سینمای زیر زمینی - چه می‌گویید ؟

م . م : گوش کنید ، سینمای زیر زمینی برای من هیچ معنایی ندارد . نمی‌خواهم برودعا باشم ، ولی این سینما بعداز جنگ در ایتالیا اختراع شد . خیلی خوب است که امریکاییها موفق شده‌اند از دست هالیوود خلاص شوند ، ولی بر سر افسانه اسرافاکت کنیم ، چسبون امریکاییها سی سال بعداز ایتالیا سینمای زیر زمینی را کشف کرده‌اند . چه بهتر . ضرب‌المثلی می‌گوید که در کردن بهر از هرگز نکردن است . اما آنها به هیچ نحوی سینمای زیر زمینی را اختراع کرده‌اند ، بلکه بالاخره فهمینند که سینمای زیر زمینی هم وجود دارد . من سودی نمی‌بینم در این که نوی‌فیلمی بازی کنم که مردی را هشت ساعت در حال خواب نشان دهد . سینما یعنی حرکت . آسان

تر از این چیزی نیست که مردی را هشت ساعت در حال خواب نشان دهند . نه ، نه ، این افراط است ، شوخی است . با سینمای زیر زمینی می‌خواهند همه چیز را تجربه‌کنند . اما فراموش نکنید آنچه ارزش‌است باارزش باقی می‌ماند و آنچه باارزش نیست بی ارزش خواهد ماند ، مردی که درحال خواب از او فیلم برداشته‌اند بالاخره بیدار می‌شود ، چون نمی‌تواند همه عمر را بخوابد ، و بعد می‌گوید : « خوب تو درحال خواب فیلم مرا گرفتی . بسیار خوب ، حالا من می‌روم به سینما فیلم کابوی ببینم . » تجربه های نوع دیگرهم‌هست . فیلم های گامگاه با « فصل » های تام‌ساید ، برای تمرکز . اما این ها تجربه هایی است که اطباء در آزمایشگاهها می‌کنند ، نمی‌شودگفت: « خوب ، از امروز به بعد متحصرا اینطوری باید فیلم ساخت . » جستجویی خوب است ، اما این ها تجربه است ، نه جستجو ، سینما چیز دیگری است . نوجهی مختصر به این‌چیز ها بدینست ، ولی نمی‌شود گفت : « اه ، چه معجزه‌ی ... »

● راجع به الیوتری صحبت کنیم .
 م . م : اه ، پتری ! يك دوست است . کسی است که اولین فیلمش را من برایش بازی کرده‌ام . فکر می‌کنم یکی از نام‌آورترین فیلم ساز های جوان ایتالیا باشد.منظورم کارگردان های ۲۷ - ۲۸ ساله‌ی ایتالیا هستند ، سه ۲۵ - ۲۴ ساله ها . و بهرحال ، من او را بعنوان یکی از آدم‌های جالب‌نوجه نسل‌خودش

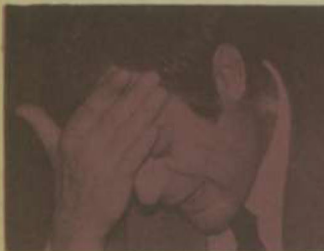


میشناسم . من آخرین فیلم او را ندیده‌ام ، اما فیلم های دیگری را دیده‌ام ، و می‌توانم بشما بگویم که احتیاجی به دیدن همه‌ی فیلم هایش نیست ، من افکار او ، و طرز کارش را می‌شناسم . من در دو فیلم با او کار کرده‌ام ، و سینمای او را جالب توجه میدانم ، سینمایی است که حمله میکند ، سینمای فکر است ، و سینمایی است که از نقطه‌ی نظر تکنیک ، و همچنین نحوه خاص بازگو کردن داستانی که در اختیار دارد و بخاطر سلیقه‌ی بصری شگفت‌انگیزش ، تحسین انگیزست سینمای او سینمای فکر ، سینمای نو ، و سینمای متعهدی است ، که ف‌الواقع به وجهی عالی انجام می‌پذیرد . من او را خیلی دوست دارم .

● درباره‌ی سینمای متعهد صحبت کردید ، در این مورد درموردسینمای سیاسی ، نظراتان چیست ؟

م . م : فکر می‌کنم که این پدیده کاملا طبیعی است . و وابستگی بسیار به لحظات تاریخی سینما دارد . همیشه وقتی سینمایسیار پیشرفته است ، زمانی را که در آن زندگی می‌کنید ، حذف کرده . وقتی من بچه بودم ، سینمای هالیوودی وجود داشت ، با کم‌دی موزیکال ها ، با تمام آن چیز های که امروزه برای ما محو و مهم هستند ، اما این فیلم ها ، توصیف دقیق آن ایام بود . پس از آن مسائل شناخته‌ده تر میشوند ، مشکلات بزرگتر فرا می‌رسند ، جنگ ، پس از جنگ ، و بحران-

همچنانکه امروزه وجود دارد - و در تمام این مراحل ، سینما بهیچ وجه نمیتواند از آن برکنار باقی بماند . حالادردی-سینمای متوسط رسیده ، سینمای توصیفی ، مثل ادبیات ، و با هنر های دیگر . در حالیکه در آن زمان ، بکلی حالت توصیفی دیگری وجود داشت ، که فقط در خدمت گریز بکار میرفت ، برای سرگرم کردن مردم ، آنها را به رویا فرو بردن ، آنها را گریانمن ، و زندگی را از یادشان بردن ، بدون هر چیز دیگر . فقط فضیه را با چابلین مخلوط کنیم که او اینهمه را چهل سال قبل از دیگران انجام داد ... کم‌دی موزیکال ها زیبا بودند ، دلچسب بودند ، اما بهینا کسی نمی-فهمید که بسوی وضعیت های دهشتناک شتاب دارند ، وضعیت هایی که فرا رسیدند ، و پس از آن جنگ آمد . اینطوری آدم يك کم از مظلوم غایب بود ، آدم فکر میکرد که زندگی واقعا زیباست ، اگرچه اصلا زیبا نباشد ، اما آدم هوس میکرد که رویا بیابد ، خارج از ماجرا باقی بماند ، و بگوید « شاید یگروز من هم این جور می‌شوم ، و يك ماشینی زیبای سروي امریکایی ، با انواع دکمه‌های خودکار داخل آن داشته‌باشم.»بجای آنکه بگوید:«لعنت! من هرگز این ماشین‌را نخواهم داشت . واین‌خاطر مبارزه می‌کنم . » . همه کسی ، يك کمی در حالت خواب بود . حالا ، فضیه عادی است ، آدم بیدار می‌شود ، و این لحظه ، لحظه‌ی مناسب برای يك فیلساز است . داستانی مینوسد ، و از سینما برای بیان افکارش آنچنان استعانت



میکرد که يك نویسنده در نوشتن کتابش . واو ف‌المتل تمام آنچه را که شما الان از من پرسیدید ، بر روی فیلم خام مینویسد ، .. این فضیه سابقا عادی نبود ، زیرا « ستاره های سینما » وجود داشتند ، که هرگز با شما حرفی نمی‌زدند ، زیرا در آن دوره ، يك ستاره‌ی سینما موجودی بود که قابل لمس نبود ، يك چیز استثنایی بود . برعکس امروز ، که يك هنرپیشه ، فقط آدمی است که شغلی را انجام میدهد . هنوز هم سرو صداهایی در اطراف بعضی از هنرپیشه ها هست ، اما علت اینست که مدیران برنامه ها هنوز دربی ساختن افسانه هستند ، اما این ماجرا بزودی تمام‌خواهد شد . دیگر ستاره‌ای وجود ندارد . دیگر باین نوع اسطوره ها احتیاجی نیست ...

● بهرحال ، من سیاست باز نیستم ، اما آدم کسی متعادل ، نمیتواند در نظر نداشته باشد ، که مسایلی هم وجود دارد ، بحث‌برسر کمونسم و یا فاشیسم نیست . اگر صادق باشید ، در ش‌ن‌باید مسایلی هست که باید حل‌شود ، و بنابراین همینطوری ، خودتان را داخل يك برنامه‌ای می‌کنید ، فکر می‌کنید که « شاید حضور من فایده‌ای داشته باشد . » شما هرگز نمی‌روید وسط يك میدان فریاد « مردباد ، مردباد » بکشید ، اما مسلما اگر بشما فرصت تمهیهی فیلم هایی بدهند که حداقل مفاهیمی‌راده‌اشه‌باشد ، این‌کار را می‌کنید .

یادداشتی درباره ساخته شدن يك فیلم



❖ نگاه را با خورشید و ماهی نرم دیداری بود در کویری که دانش‌اش را به او سپاریم ، و او که بی دریغ به مانثار کند ، همه چیزش را ، آفتاب ، باد ، و سایش ماهی هایش را .

بالای تپه‌ای در قلب کویر ، غریبه‌ی ساعت روی شش می‌غلند ، و باد روی آن من ، و من که تخت و برهنه‌ام - و چون خاری که در وسط کویر از آفتاب و نشتی به خودش پناه آورده است ، به خودم پناه آورده‌ام - بر میگردم .

در زمینی افق سمت‌چپ من ، آنها دارند می‌آیند ، مفلول ها . آهسته آهسته . باد همراه آنهاست و نو گویی با ردهایشان بازی دارد ، و پایین کیمیای او است . سیاه‌تر و لاغر تر از همیشه ، و گردن بندش که چه سنگین است و چه سیاه .

از دو سو می‌آیند ، و طرف راست من که گورستانی سرد و خاموش است ، در انتظار است .

لحظه ها . لحظه ها می‌گذرند . مفلول ها پیش می‌آیند ، باد غوغا میکند . گورستان سرد ، گورستان مبروک . چه کسانی آن زیر ها خوابیده‌اند ؟

لحظه ها . نازیه ها . دقیقه ها ساعت ها . سال ها . قرن ها . زمان ، زمان چیست . شاید این من ، من نیستم .

سایش شنها در گوشم ظنین بخصوصی دارد . همه استفاده‌اند .

« ادریس ! ... بانوام . به دفعه دیگهی نمرین میکنم ... آهسته آهسته نزدیک میشی ، آتن ها را که دیدی یهو می‌کشی ، بعد پشت سرتو نگاه میکنی . اونای دیگه هم میان پشت سرتو ، اونوقت بطرف آتن ها بپوش میریزی ... دیگران هم گوش کنند ... کجا را نگاه میکنی یاسن ؟ »

و یاسن پیر که حاج و واج مانده است ، به این طرف و آن طرف نگاه میکند .

به این طرف بر میگردم ، تیره است و دوستش برنارد . دارد عینکش را پاک میکند . یا خودم میگویم : « چشماتش Out of Focus است ! »

از دور صدای کیمیای بسند است : « ادریس چند دفعه بگم به محض دیدن آتن ها سرجات میخکوب میشی ، بعد بپوش می‌آری ... » و بعد دستش را به سر زانویش می‌زند .

ساعت به هفت میرسد . یا خودم میگویم : « چقدر نمرین ، و اینها که اصلاً نمی‌فهمند ! » نمای اول ، دوربین . تیره . کیمیای زربخش . و روبرو مفلول ها با جواد و پشت سر چند تا بچه که آرام دراز کشیده‌اند .

دارند می‌آید (مغولها)



« آماده ! » صدای کیمیای است . و از آنطرف جواد میگوید « آماده‌ام ! » « موتور » ادریس جلو می‌آید ، و بعد دیگران ، و هرکدام ، دوزانو به یک آتن خیره شده‌اند . صدای باد در میان آتن ها . صدای موتور دوربین . مفلول ها بپوش می‌آورند .

ادریس آتن را لمس میکند . بعد دیگران و آهسته آهسته حرکتش می‌دهند . و مسالحظه به لحظه زمان را می‌گیریم . اندک اندک همگی آتن ها را به دوش میکنند ، و از تپه‌ی شش می‌گذرند . « Coupe! » صدای کیمیای است : « نوری حواست کجاست ؟ چرا به اینطرف آنطرف نگاه میکنی ، مرد ؟ » « من کی نگاه کردم ! ! » دوربین جایجا میشود .

روبرو ، یاسن است که باید بازی کند . پیر مرد هراسان است . نوری بالاتر نشسته است ، و مرتب حرف های کیمیای را برای او ترجمه میکند : « آتن را دست بزن . حالا برگردون . برگرد به آنطرف نگاه کن . » و یاسن پیر که مثل غروسک های توکی حرکت میکند ، نا مطمئن و معطع است . و باز فریاد کیمیای : « اینچوری نه یاسن ، اینچوری ! » اما زمان می‌خواهد ، نا گنجی یاسن و فریاد کیمیای خام شود .

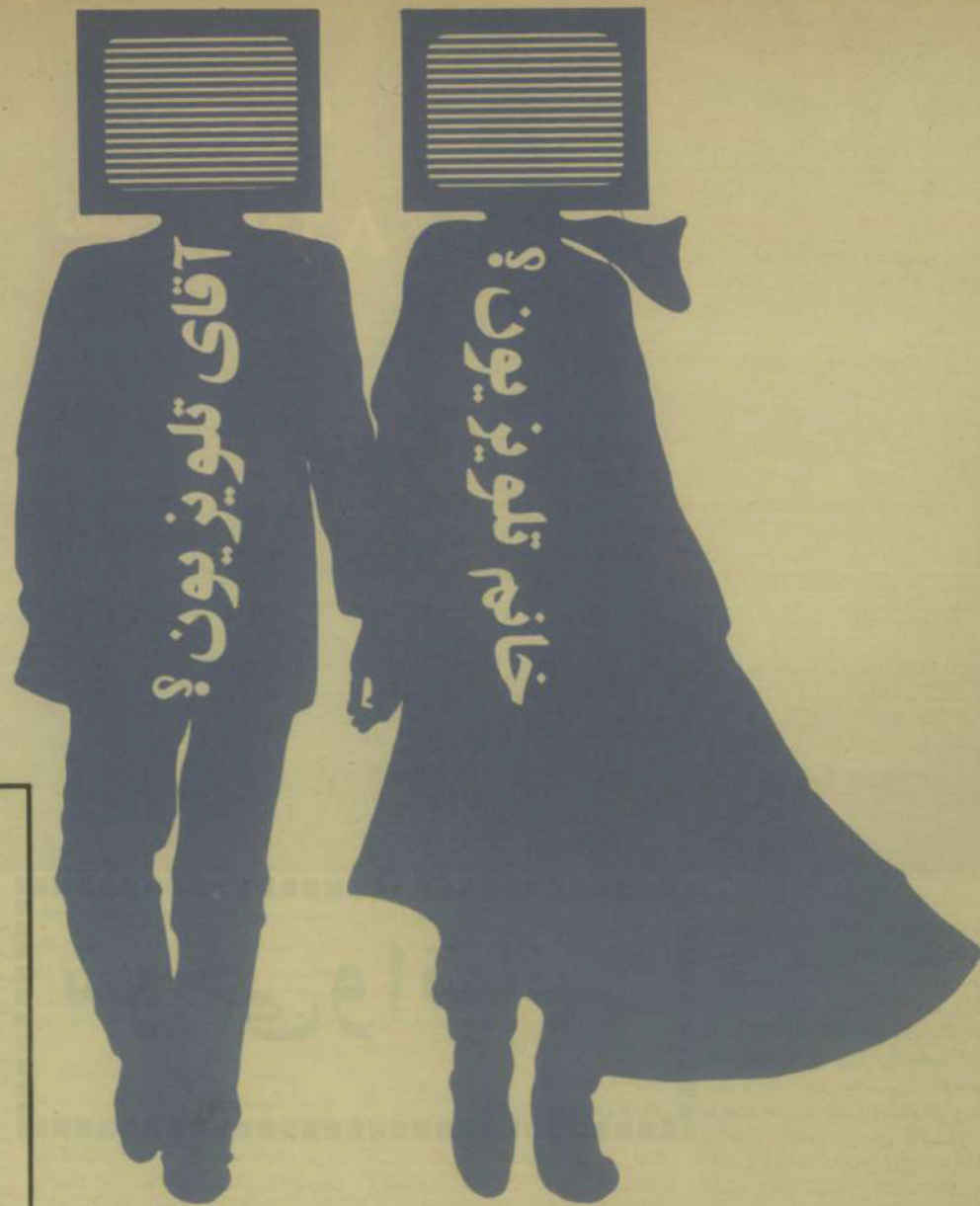
ادریس که روی شش ها پهن شده ، آهسته زیر روایش می‌خندد . تیره با برس ابرویش بجان دوربین اشاره ، اما ششها امان نمی‌دهند . حالا یاسن خودکار شده ، و لحظه میرسد .

« موتور ! » صدای موتور دوربین ، و صدای زوم Coupe یاسن پیر برای همیشه در این کادرب کوچک زیر آتن بی‌حرکت میماند ، کیمیای موافق است .

جای دوربین و زاویه عوض میشود . مفلول ها راه می‌افتند . همه جا کویر است ... کلاکت می‌زنم . عکس می‌گیرم ، مفلول ها را جایجا می‌کنم . همه چیز برای بعدی آماده است . کیمیای فریاد میکند : « ادریس ... شروع کن ! »

ادریس خراب میکند ، کیمیای بسه زانویش می‌گوید ، و فریاد میکند . دوباره مفلول ها ، به حالت اول در می‌آیند . و باز کیمیای میگوید : موتور ... ادریس ... ادریس ، این بار به آرامی حرکت میکند ، و « Coupe! » زربخش می‌نویسد : برداشت ؟ خیلی خوب .

« آب ، آب » صدای ملا است ، مفلول ما روی زمین اشاره‌اند و منتظر آید . و من ، باد دشت می‌افتم . بعد از غروب آفتاب که همگی پشت سر ملا صاف بسته‌بودند ، و دست ها را بهم فقل کرده بودند ، و ملا ، با صدای مخصوصی به لهجه‌ی قفقازی می‌گفت : « الله اکبر ! » محمد شاهر کنی دستیار کارگردان فیلم « مفلول ها »



يك سرگرمی و نظر خواهی

خوانندگان عزیز

نامه‌ها و کوبین های روز افزون وهنه روزه‌تان نشان دهنده محبت و توجه شما به مجله تماشا و برنامه های تلویزیون است. هر روز تعداد بیشتری کوبین بدست ما می‌رسد و هر کوبین آقا و خانم انتخابی شمارا يك قدم به موفقیت نزدیکتر می‌کند .

در این هفته معرفی کاندیداهای ما به پایان می‌رسد و دیگر با شماست که خانم و آقای مورد نظرتان را انتخاب کنید و نامشان را در کوبین این صفحه بنویسید و برای ما بفرستید . کسانی که به‌نحوی در این مسابقه نامشان آمده‌اند کجاکوای تمام به انتظار پایان رای گیری هستند . گویندگان ، بازیگران سریالها ،

خواننده‌های تلویزیون که گاهی با کجکاوای سری به دفتر مجله می‌زنند و تعداد آراء را می‌پرسند و منتظرند ببینند که حاصل تلاش ها و کوشش های آنان تا چه حد از طرف مردم پذیرفته شده است و تا چه اندازه جایشان را در دل های تماشاگران باز کرده‌اند .

ما تا آخر تیر ماه به انتظار کوبین های شما هستیم و سپس در ششم مرداد ماه خانم و آقای تلویزیون مطابق رای های شما انتخاب خواهد شد و همه شما می‌توانید با کسانی که به آنها رای داده‌اید در مهمانی که به افتخار شما و آقا و خانم تلویزیون داده خواهد شد آشنا شوید . در این مهمانی دو نفر از شما انتخاب خواهند شد تا در پنجمین جشن هنر شیراز مهمان ما باشند . با هوایما از تهران به شیراز خواهند رفت

در بهترین هتل شیراز اقامت خواهند کرد و از کلیه برنامه‌های پنجمین جشن هنر استفاده خواهند کرد . لازم به توضیح نیست که لقب آقا و خانم تلویزیون می‌تواند به حق شایسته کسانی نیز باشد که چهره‌شان را روی صفحه تلویزیون نمی‌بینیم اما به راه های مختلف در گردش کارهای تلویزیون و تهیه برنامه‌ها نقش حساس و ارزشمندی دارند . اما هنگامی که از شما تماشاگران رای خواسته شود ناگزیر به کسانی رای خواهید داد که به‌نحوی چهره‌شان را روی صفحه تلویزیون دیده‌ایم .

بهر حال ما و کاندیداهای شما چشم براه کوبین‌هایتان هستیم و منتظریم که شما را در جشن هنر شیراز ملاقات کنیم .

نشانی و تلفن :
نام رای دهنده
خانم تلویزیون
آقای تلویزیون

کوبین مخصوص رای گیری

* در خانه فرخام اینفته ، جانی که چراغ روشن بود تاریک بود و بقند اطاق روشن . این دیگر چه مرز ش است ؟
 * از چراغهای خانه فر خانم بیشتر از این توقع نداشته باشید .
 * * *
 * چرا یکتبشبا دو قیاس و سترن بخش می شود ؟
 * برای اینکه شبهای دیگر بخش نمی شود .

* * *
 * چرا از اوینک به طور مرتب ترانه بخش می کنید ؟
 * بفرما ، حالا یا و مرتب باش! مگر خلق الله می گذارند ؟

* * *
 * نشان دادن صحنهائی که در آن سرکار استوار یا دیدن خانی دست ر پای خود را کم می کند صحیح نیست .
 * چشم ، به سرکار استوار توصیه می کنیم که وقتی خانی می بیند موافق دست و پایش باشد .

* * *
 * ضمن اخبار آن هفته نشان داده شد که نمایندگان برای نوبت گرفتن شب رادر مجلس می خوانند . مگر روز را از دستشان گرفته اند ؟
 * نگرفته اند ، اما خواب روز نمایندگان برای نوبت گرفتن نیست .

* * *
 * دیشب برنامه ای از خانم غاتم بخش شد که لباس زمستانی به تن داشتند و اصلا درست نبود .



شوخى با تلفن ۱۹۰۰۰۰

— اگر خانهاى مختصرى از تحولات سریع سند لیس خانها مطلع بودید می دانستید که کلاما هم صحیح بوده .
 * * *
 * چرا برنامه های جمعه دیشب شروع می شود ؟
 * برای اینکه جمعه روراستراحت است !
 * * *
 * خواهش است فیلم های جیموست را جهت ما کودکان نمایش دهید .

* چرا بجای بخش برنامه پهلوآنان از طریق شبکه ، برنامه شهان تهران را بخش نمی کنید ؟
 * برای اینکه شبهای تهران اسد هر وقت برنامه شبهای شبکه را تهیه کردیم بخش می کنیم .

* * *
 * رپرتاژ مسافه فونال، گویند در مورد یکی از بازیکنان هلندی گفت همان که ریش بزی دارد . آیا آن صحیح است ؟
 * خیر ، هیچ صحیح نیست . عین این اعتراض را هم به آن فوتبالیست هلندی کردیم .

* * *
 * در یکی از برنامه های روستائی در مورد صیفی کاری صحبت کنید .
 * چشم ، اوایل زمستان این کار را می کنیم .

* * *
 * آرم برنامه هفت شهر عشر اینست : « هفت شهر عشق را غلبا گنت — ما هنوز اندر خم يك كوچه ایم در حالیکه این آرم این مفهوم را نم رساند .
 * * *
 * پنجم ، همین روزها يك فیلد سینمائی از گردش عطار در هفت شهر عشق تهیه می کنیم و در فواصل آن نیز خودمان را در خم يك كوچه نشان می دهیم تا این ایراد برطرف شود .

شکست يك شورش



بروی میهمانان من آتش گشودند و گروهی را کشتند . « پادشاه مغرب در حالیکه آندوه بر صدای آرامش سایه افکنده بود ، به چند کشور خارجی اشاره کرد که به موقعیت درختان مغرب حادثت میگردند و بمحض انتشار خبر شورش از شورشیان جانبداری کردند .

پادشاه مغرب از مردم کشورش خواست که هوشیاری و خونردی خویش را از دست ندهند . زنان و مردانی که دلسر اسر مغرب به پیام سلطان حسن دوم گوش میدادند ، بعد از شنیدن این پیام نفسی آزر آسودگی و خشنودی کشیدند .

خبر گراری مغرب پنجاه دقیقه بعد از نیمه شب شنبه بوقت تهران ، خبر داده بود که پادشاه پیامی برای مردم کشورش خواهد فرستاد .

پادشاه مغرب ، ایراد پیام مفصلش را در ساعت دو و سی دقیقه بامداد یکشنبه آغاز کرد .

پادشاه در پیامش ضمن اشاره به توطئه گفت :

« جمعی عسبان زده تحت فرماندهی ژنرال میدوح ، به کاخ تابستانی که ما و جمعی از میهمانان ما در آن بودیم ، حمله ور شدند . »

پادشاه مغرب اشاره کرد که حمله در ساعت چهار بعد از ظهر بوقت تهران صورت گرفت ،

سلطان حسن دوم گفت : « ایمن حمله چهار ساعت و نیم ادامه داشت . » پادشاه مغرب گفت : « در جریان حمله چند ژنرال ، يك سرهنگ و پزشک مخصوص او کشته شدند . »

ژنرال اوفقی که از تردیکان پادشاه مغرب است ، از جانب او برای برقراری نظم اختیار کامل گرفت .

از میزان کلی تلفات شورش مغرب اطلاعی در دست نیست ، گفته میشود در حمله به کاخ سلطنتی دست کم صد تن کشته شدند و ۳۸ تن جراحت های وحیم برداشته اند .

عصر یکشنبه آژانس خبری مغرب گزارش داد که آخرین دسته شورشیان که در تردیکی اداره رادیوی رباط مخفی شده بودند بدون مقاومت تسلیم نیروهای وفادار را بدست مغرب شدند .

خبر گراری مغرب گزارش داد که این جمیع نه نفری که آشکارا وحشت زده بودند ، رو به دیوار دست بهوا ایستادند تا مامورین انتظامی برای یافتن اسلحه جستجویشان کنند .

روز یکشنبه در رباط اوضاع آرام بود و مردم سراسر مغرب پس از شنیدن پیام رادیویی پادشاهان با آسودگی خاطر درباره آنچه پیش آمده بود ، سخن می گفتند .

این آسودگی خاطر بدان سبب بود که شورش خیلی زود سرکوب شد . شب یکشنبه ، در شبی پرستاره و آرام ، پادشاه مغرب با صدای آرامش ، با ملت خود ش پیام داد که از خطر جسته است و شورشیان با شکست کامل روبرو شده اند .

سلطان حسن دوم که این پیامش ، مغربها را آسوده خاطر ساخت ، گفت : « جمعی صلح دیوانه در کاخ تابستانی

تماشای جهان در يك هفته

گرفت .

نماینده « ژن آفریک » نظر شاهنشاه را در زمینه اماکن مقدس فلسطین جویا میشود و شاهنشاه آریامهر میفرمایند : « ... اگر مسئله ورود به اماکن مقدس برای سه میلیون اسرائیلی يك مسئله شورانگیز و مذهبی است ، این مسئله برای يك میلیارد مسیحی و ۶۰۰ میلیون مسلمان نیز چنین است . نمیتوان وضع گذشته را بکجانیه دگرگون کرد . »

شاهنشاه آریامهر خطوط اصلی سیاست ایران را در قبال مسئله عضویت چین کمونیست در سازمان ملل متحد ، بدین نحو ترسیم میفرمایند : « در این مورد بای يك تحول متقابل در میان است . تا

اسمال بنظر نمی رسید چین علاقه چندانی بعضویت در این سازمان داشته باشد . در حالیکه اینك علاقه زیادی بد تبادل نظر های بین المللی نشان میدهد ... در هر صورت ما در اجلاسیه آینده بنفع عضویت چین در سازمان ملل رای خواهیم داد . »

نماینده « ژن آفریک » نظر شاهنشاه را درباره سیاستداران و شخصیت های مورد علاقه شان جویا میشود . شاهنشاه آریامهر میفرمایند : « ... در میان سیاستمدارانی که آنها را تحسین میکنم ، میتوان البته ژنرال دوگل را یاد کنم ، با وجود تحسین بسیار زیادی که برای رضاشاه ، پدرم دارم ، قبلا میدانستم که با او فرق خواهم داشت و وقتی بقدرت رسیدم ، بنحو دیگری عمل خواهم کرد . شاید از من بجای او بوم ، نمی توانستم آنچه را که او انجام داد ، انجام دهم . همانطور که اگر رضاشاه هم اکنون بجای من بود ، نمیتوانست کاری را که من انجام داده ام ، انجام دهد . »

شاهنشاه آریامهر در این مصاحبه که دو ساعت بطول انجامید درباره مسائل مهم دیگری نیز با نماینده « ژن آفریک » — که بیشتر خوانندگان آفریقائیها هستند سخن گفتند .

شاهنشاه آریامهر در پاسخ یکی از پرسش های فرستاده « ژن آفریک » در اشاره به سیاست نفتی ایران فرمودند : « ... قصد ما اینستکه عملیات تبدیل نفت در کشور خودمان انجام گیرد تا نفت به فرآورده های پتروشیمی تبدیل شود و مشاغل جدیدی هم بوجود آید : من علاقمندم که سود هر لیتر نفتی که در کشورمان « تبدیل » میشود ، صد برابر سود هر لیتر نفتی باشد که صادر می کنیم . بیشک تا مدتی میزان نفت صادراتی افزایش خواهد یافت . اما پس از اینکه قاطعی بدست آورد . در این رای گیری ۶۸ نماینده مجلس شورای ملی و سی ستانور انتخابی برگزیده شدند . تمداد رای دهندگان در سراسر کشور ۴ میلیون و ۹۳۹ هزار و ۸۸۷ نفر بود .

انتخابات

بعد از تقریباً پانزده روز مبارزه انتخاباتی و بیست و چهار ساعت رای گیری و شمارش آراء عصر شنبه حزب « ایران نوین » در انتخابات پارلمانی پیروزی قاطعی بدست آورد . در این رای گیری ۶۸ نماینده مجلس شورای ملی و سی ستانور انتخابی برگزیده شدند . تمداد رای دهندگان در سراسر کشور ۴ میلیون و ۹۳۹ هزار و ۸۸۷ نفر بود .

ایران نوین که از هشت سال پیش بعنوان حزب اکثریت قدرت را به دست دارد ، در يك دوره چهارساله دیگر هم حاکم خواهد بود . در دوره بیست و سوم مجلس شورای ملی حزب « ایران نوین » ۲۳۱ کرسی ، حزب « مردم » ۳۶ کرسی و حزب « ایرانیان » که شاخه انشعابی حزب « پان ایرانیست » است ، سک کرسی

شوخى و انسانیت

از ریچارد آرمز ترجمه: جهانپخش نورانی

نوشته های وی از اول تا به آخر نشان میدهد که او يك منتقد چیره دست و درك کننده ی مسلم انسان است . بر خرو اوقات ، بویژه وقتیکه يك هجو نویس از طنز استفاده میکند ، خواننده ممکن است فکر کند که او بیشتر يك جامعه گریز است تا يك انسان واقعی . جونا تان « سوفت حتی در کتاب « پیشنهاد فروتنانه » و آخرین کتاب سفرهای گالیسور ، و شاید بویژه در کتابهای فوق ، هم انتقاد کننده بود و هم یاری کننده . اگر او همانند بیش اشتباه آلود بعضی ها سرانجام از ژرد انسانی متفر میشد ، از انسانیت دست میشت و بجای نویسنده گی به گوشه گیری می پرداخت .

من قراز و تشبیه های اخلاق انسان را دیدم . اما فکر می کنم حسن شوخی انسان نسبتا ثابت است . این حس مثل سایر حواس پنجگانه او را برای زنده ماندن کمک میکند . اگر جنگ و نزاع به پایان برسد (و ادامه جنگ نشانه ی دیگری از نقص انسان است) فکر میکنم که این ختام به بعثت اخلاق تعالی یافته ی انسانی بلکه بعثت هوش و حس شوخی او خواهد بود . ممکن است روزی با استهزای جنگ به وجود آن خاتمه داده شود !

در نمایشنامه های شکسپیر آدمهای مسخره خردمندترین انسان ها هستند . اگر امیران و سلاطین به نصیحت آنان گوش فرا میدادند امکان نداشت در برده پنجم کشته شوند .

پادکنکهای دیدبه و کیکبوسوزن میزند و خاک ازه قیصرهای پوشالی را بیرون میریزد .

غرور که جزو هفت گناه کبیره است اولین هدف یورش اوست . با افشاء نقص های انسانی کسانی که فکر میکنند کاملند او يك چنین آدمهائی را در سطح سایر مردمان قرار میدهد . با ابتکار او از سیمهای خاردار میگذرد . از روی دیوارها می پرد و انسانها را از تژاها ، تبارها و ملیتها رها می سازد . از جایی که او با خوشدلی و چابکی گذشته ، دیگران نیز می توانند عبور کنند . بنا وجود این مطلب که شوخی نویسی از نقص های انسان با خبر است و حتی از آنها لذت می برد باید بگویم که اومعتقد به توانائی ترقی انسان نیز هست .

در آخرین پرده ی « پرومته ی زنجیر گسته » ارائه می دهد کمال ناپذیر است ، زیرا اگر قابلیت کمال داشت همانطور که گفتیم دیگر انسان نمی بود . اما او ترقی پذیر است و قلمرو ترقی گسترده

همانند پاپ شوخی نویسی می دانند که انسان ناقص است . اگر انسان کامل بود دیگر آدم نبود فرشته بود . امب شوخی نویسی امروزه برای آفرینش شادی از قلمرو پذیرش نقص های انسان بوسیله ی پاپ ، فراتر می رود . از این جهت او بیشتر به جوسر و شکسپیر شبیه است تا عقل نویس عقلانیت را به پیروی از احساسات ترجیح میدهد . — همچنین یکی از نقش های ویژه ی او تقویت عقل و عقلانی بودن است . شوخی نه تنها تسکین دهنده ی کشفهاست بلکه برازنده ی امتیازها نیز هست . شوخی نویسی (بویژه شوخی نویسی هدفدار ، یعنی هجو نویسی) همواره به



بنظر می‌آید که در کویت و ریاض صحبت بیشتر در اطراف مسئله فلسطینی‌ها بوده است.

«اشترن» و «برگوس» در قاهره طرح جدید آمریکا در زمینه نحوه گشایش ترعه سوئز را با مقامات مصری در میان نهادند. کارشناسان سیاسی می‌گویند: «بنظر آمریکا صلاح است که مصر از اصرار در استقرار نیروهای خود در نوار تخلیه شده شرق ترعه سوئز - البته بعد از آنکه اسرائیلی‌ها از این نوار عقب‌نشستند - دست بردارند و در عوض اسرائیلی‌ها بر عرض این نوار بیفزایند.»

قرارت «جوئزف سیسکو» معاون امور خاورمیانه وزارت خارجه برای بحث با مقامات اسرائیلی، در همین زمینه، بزودی به تل‌آویو سفر کند.

حقیقت اینست که اسرائیلی‌ها نمی‌خواهند در زمینه گشایش ترعه سوئز امتیازی بدهند. سود اسرائیل از باز

آقای هویدا در بازگشت از سفر انتخاباتی در دیدکترین حوزه به‌فراودگاه مهرآباد، رای داد.

بدست آوردند.

تعداد کرسیهای مجلس شورای ملی در دوره بیست و سوم ۲۶۸ است. درحالی که این رقم در دوره بیست و دوم ۲۱۷ بود.

حزب «مردم» این بار چهار کرسی بیش از دوره قبل دارد و حزب «ایران نوین» پنجاه نماینده بیشتر دارد. بدین ترتیب اختلاف میان تعداد نمایندگان دو حزب نسبت به دوره بیست و دوم افزایش یافته است.

در انتخابات این دوره کسی به‌نحوه رای‌گیری و شمارش آراء اعتراضی نکرد و بهمین جهت وزارت کشور بخلاف دوره قبل مجبور نشد انتخابات هیچ حوزه‌ای را متوقف سازد.

بدنبال گشایش دوره بیست و سوم مجلس شورای ملی با احتمال بسیار زیاد در شهریور - دولت آقای هویدا استعفا میدهد. ناظران برین عقیده‌اند که دولت آینده آقای هویدا صاحب چند وزیر جدید خواهد بود و برخی از وزیران هم احتمالاً «مندی‌هاپشان» را با یکدیگر عوض خواهند کرد.

دیپلماسی شتاب

دیپلماسی آمریکا که میخواهد با استفاده از همه امکانات خویش تا قبل از پایان تابستان راهی برای گشایش ترعه سوئز بیابد، طرف یک هفته اخیر با فرستادن «اسپیرو آگنیو» معاون رئیس جمهوری به کویت و عربستان و اعزام «برگوس» حافظ منافع آمریکا در مصر و «اشترن» مسئول امور مصر در وزارت خارجه آمریکا به قاهره، به تلاش خود آهنگ تندتری داده است.

«اسپیرو آگنیو» ضمن اقامت در کویت و عربستان که بیش از دیگر کشورهای عرب به آمریکا نزدیک هستند، کوشید تا از نظرات اعراب آگاه شود و سیاست آمریکا در قبال بحرین خاور میانه عربی را برای آنها روشن سازد.



اسپیرو آگنیو

شدن این راه آبی، تنها جنبه تاکتیکی خواهد داشت. یک راه آبی بین‌المللی میان مصر و اسرائیل حاصل میشود، بشرط آنکه نیروهای مصری در مشرق ترعه مستقر نشوند - در برابر مصر،



ابابان و ژرف سیسکو

آمریکا و شوروی سوده‌های اقتصادی و حیثیتی فراوان نصیبشان میشود.

گذشته از این بسته بودن ترعه سوئز به اسرائیلی‌ها - و هم به سوریه و اردنیه و لبنانی‌ها - امکان میدهد که از لوله‌های ترانزیتی انتقال نفت سود بیشتری نصیب خویش سازند. این بهره‌وری از بسته بودن ترعه سوئز خود دلیلی است بر سیاست انعطاف‌ناپذیر برخی محافل عرب. بخصوص که تحویل نفت در کنار مدیترانه برای کشور صادرکننده هم سودهایی در بردارد.

بهرحال «دیپلماسی شتاب» آمریکا بدون توجه به این مخالفت‌ها - همراه با تلاش برای رفع آنها - میکوشد زمینه گشایش ترعه سوئز را فراهم آورد، بی آنکه کارشناسان به‌بیروزش امید چندانی داشته باشند.

دشواری‌های جدید

گرفتاری آمریکا در ویتنام و عوارض شرکت در جنگ هندوچین بزرگترین مایه اشتغال خاطر مردم آمریکاست. این عوارض و آن گرفتاری روزبروز مقیاس بزرگتری پیدا میکند. بعد از شکست طرح «ویتنامی کردن جنگ»، بعد از ثبوت این نکته که «بیروزی نظامی در هندوچین میسر نیست» و بعد از بی‌ثمر شدن «هندوچینی کردن جنگ ویتنام»، اینک گرفتاری جدید آلودگی سربازان آمریکائی مقیم ویتنام به‌مواد مخدرست.

هفته گذشته «رابرت استیل» نماینده کنگره آمریکا اعلام کرد که یک ژنرال برجسته ارتش ویتنام جنوبی از عاملین اصلی توزیع هروئین میان سربازان آمریکائیت. این ژنرال که در شمار سرسخت‌ترین هواداران «وان تیو» - رئیس جمهوری فعلی ویتنام جنوبی است، روز جمعه از جبهه جنگ بسایگون آمد تا از خود دفاع کند.

«رابرت استیل» نماینده جمهوری خواه کنگره آمریکا که بتازگی از ویتنام بازگشته است، میگوید جمعی از افسران ارشد ارتش آمریکا و ویتنام جنوبی با استفاده از هواپیماها، هلیکوپترها و وسایل نقلیه نظامی به توزیع هروئین میان سربازان آمریکائی و مقامات دولتی ویتنام جنوبی، کامبوج و لانوس اشتغال دارند. * * * در میان این جنجال‌ها، «پروس» نماینده آمریکا در گفتگوهای پاریس پیشنهاد جدید هفت ماده‌ای ویتکنگ را رد کرد. این پیشنهاد همان گونه که اشاره شده بود، نکته تازه‌ای در بر نداشت و بهمین سبب انتظار نمی‌رفت مورد قبول قرار گیرد.

در این دوسه ماهی که به انجام انتخابات ریاست جمهوری در ویتنام جنوبی باقی مانده است، باید در انتظار حمله‌های دیپلماتیک هانوی و ویتکنگ بود. اینان اصرار دارند که بهر طریق مانع بیروزی «تیو» و «کائوکی» شوند.

آنطور که پیداست ژنرال «وان مین» بهترین «طرف گفتگو» برای کمونیست‌هاست. اگر آمریکائی‌ها در انتخابات شهریور اسامی مقتدمات پیروزی «وان مین» را فراهم آورند، پیداست که به‌پایان دخالت خویش در هندوچین - ولایجرم به‌پایان جنگ در این منطقه - تن در داده‌اند. ولی اگر «کائوکی» یا «وان تیو» پیروز شوند، باید در نوامبر ۱۹۷۲ منتظر آن بود که جنگ ویتنام یک بار دیگر درانتخاب «مستاجر کاخ سفید» نقش اساسی را بازی کند.

صف بندی جدید

بدنبال تصویب قطعی پیمان دوستی مصر و شوروی بنظر می‌آید که صف‌بندی نیروها در خاورمیانه عربی مشخص‌تر میشود و بدین سبب بحرانی در ابعادی وسیع‌تر از چهارچوب منطقه‌ای خویش قرار میگیرد.

سفر ریچارد هلمس رئیس «سیا» به اسرائیل - همراه با این شایعه که میان وزارت امور خارجه آمریکا و سیا بر سر سیاست آمریکا در خاورمیانه عربی اختلاف نظر هست - از جانب مطبوعات اسرائیل گامی در راه تحکیم روابط واشنگتن و تل‌آویو تلقی شده است.

محافل اسرائیلی انتظار دارند که بدنبال این سفر اسلحه آمریکائی - از جمله هواپیماهای بدون خلبان - با سرعت بیشتری به اسرائیل تحویل شوند.

روزنامه اسرائیلی «هاآرتز» در اشاره به موقعیت نظامی این کشور می‌نویسد: «کشورهای غربی نیروهای نظامی اسرائیل را بخشی از استخوان‌بندی پیمان ناتو در مدیترانه میدانند، هرچند که میان اسرائیل و ناتو قراردادی بسته نشده است.»

به‌عقیده «هاآرتز» مسئله فرستادن نیروهای ناتو بکمک اسرائیل در زمان خطر، مطرح‌نیست، ولی ناتو علاقمندست که اسرائیل از آمریکا اعتبار و اسلحه بگیرد.

«هاآرتز» ضمن اشاره به نگرانی غرب از نفوذ شوروی در مدیترانه می‌نویسد: «این موضوع سبب شده است که امنیت اسرائیل در شمار عوامل دفاعی پیمان آتلانتیک شمالی قرار گیرد.»

از قرار معلوم همه رهبران اسرائیل با وابستگی کشورشان به «ناتو» موافق نیستند و هم اینک در محافل حاکمه اسرائیل بحث و جدل‌های تندی در زمینه «تعمین خط مشی اسرائیل در برابر ناتو» جریان دارد.

محافل آگاه تل‌آویو میگویند: «اگر موضوع تقلیل متقابل نیروهای پیمان‌های ورشو و ناتو در اروپا قطعیت پیدا کند، اهمیت اسرائیل در سازمان دفاعی غرب افزون‌تر خواهد شد.»

با توجه باین عوامل، بگمان کارشناسان سیاسی، بعید نیست که آمریکا و اسرائیل قراردادی ببندند که بموجب آن آمریکا متعهد به تحویل مقادیر معینی اسلحه به اسرائیل شود.

ممکن است در برنامه های تلویزیون هاتقیراتی در آخرین لحظات روی دهد. این گونه تغییرات قبلا از تلویزیون ها اعلام خواهد شد.

برنامه

تلویزیون ملی ایران

برنامه اول - شبکه:

(همدان: اصفیان)

برنامه دوم

مرکز استان

رشت

تبریز

بندرعباس

کرمانشاه

رضائیه

آبادان

شیراز

تلویزیون آموزشی

تلویزیون آمریکا

رادیو ایران

رادیو تهران

رادیو F. M

از پنجشنبه

۲۴ تیرماه

تا چهارشنبه

۳۰ تیرماه ۱۳۵۰

پنجشنبه ۲۴ تیرماه

بخش اول	۱۳	آهنگهای روز
	۱۳:۱۵	شروع برنامه
	۱۳:۱۶	درباره مدرسه عالی تلویزیون و سینما
	۱۳:۲۰	اصونگر
	۱۴	احزابوس
	۱۴:۳۰	رضی و اواری همدان ارویانی
	۱۴:۴۵	اخبار

بخش دوم

۱۸:۰۴	بازی بازی
۱۸:۳۰	اخبار
۱۸:۴۰	باگربانی
۱۹:۰۷	زنگوله‌ها
۱۹:۳۶	راه آهن
۲۰:۳۰	اخبار
۲۱:۵	ترازه ایرانی
۲۱:۳۰	موسیقی ایرانی
۲۲	فیلم هفته
	کارگردان جرج منکوان - بازیگران: برب وینولدز، اینگر استیونز

سایمون سرخ‌پوستی که باهام قتل برادرش ده سال از بهترین سالهای زندگی‌اش را در زندان بسر برده، تصمیم میگیرد، با پیدا کردن قاتل اصلی انتقام روزهایی از دست رفته را بگیرد...

(معرفی کامل این فیلم را در صفحه ۶۰ بخوانید.)

جمعه ۲۵ تیرماه

۱۳:۴۴	کارگاه موسیقی و کارتون کودکان یا سند کارل ارف آهنگساز و مربی مشهور موسیقی قطعات سازی آموزشی را می‌نوازند.
۱۴	کهنکشان
۱۴:۵۰	رویدادها
۱۵:۳۰	فیلم سینمایی
۱۷	فوتبال
۱۸:۳۰	ستارگان
۱۹	رتنگارنگ
۱۹:۳۰	شما و تلویزیون
۲۰	موسیقی فرهنگ و هنر
۲۰:۳۰	اخبار
۲۱:۰۵	ترازه ایرانی
۲۱:۳۰	اخبارپوس
۲۱:۵۰	چشم‌هنر
۲۲:۳۵	غرب وحشی

شنبه ۲۶ تیرماه

بخش اول	۱۳	آهنگهای روز
	۱۳:۱۵	شروع برنامه
	۱۳:۱۶	کارگر



برنامه کارگر

۱۳:۳۰	بیوتون پلیس قسمت ۲۵۰
۱۴	هالیوود و ستارگان
۱۴:۳۰	موسیقی اصیل ایرانی
۱۴:۴۵	اخبار

بخش دوم

۱۸:۰۴	کارتون
۱۸:۳۰	اخبار
۱۸:۴۲	سرزمین‌ها
۱۹:۰۷	روح کابینان گروک
۱۹:۳۴	مجله نگاه



مجریان برنامه مجله نگاه

۲۰	دنیای یک زن
۲۰:۳۰	اخبار
۲۱:۰۵	ترازه ایرانی
۲۱:۳۰	میلیاردر
۲۱:۴۰	چهره ایران
۲۳:۱۰	روزهای زندگی

نونی، بعد از بازگویی حقیقت بیماری و ترک مری برای پدرش، قصد ترک شهر را دارد. مریت از اینکه نادانسه، با مری ازدواج کرده و سه خوشبختی او و فرزندش شده ناراحت است و از دکتر هورن علت کتمان واقعیت را جویا می‌شود. در قسمت ۲۲۸ و ۲۲۹ باحوالی تازه در این مجموعه روایت می‌شود.

برنامه اول شبکه (همدان - اصفهان)

یکشنبه ۲۷ تیرماه

بخش اول	۱۳	آهنگهای روز
	۱۳:۱۵	شروع برنامه
	۱۳:۱۶	حفاظت و امنی
	۱۳:۳۰	دختر شاه پریان
	۱۴	ادبیات جهان
	۱۴:۳۰	وارنه
	۱۴:۴۵	اخبار

بخش دوم

۱۸:۰۴	کارتون
۱۸:۳۰	اخبار
۱۸:۴۰	آقخره

دو دزد زرنگ، با مقداری الماس‌سروته بصورت ماهیگیر قصد فرار دارند، و برای انجام نقشه خود از هیچ‌کاری روگردان نیستند حتی گرفتاری جوی و دوستش، که در داستان ماهیگیری خواهیم دید.

۱۹:۰۷	وارنه شش و هشت
۱۹:۳۲	ایران زمین
۱۹:۵۹	کت مونت کریستو
۲۰:۳۰	اخبار
۲۱:۰۵	ترازه ایرانی
۲۱:۳۰	روکامبول
۲۱:۳۵	مسابقه جاذبه بزرگ
۲۲:۰۵	موسیقی فرهنگ و هنر

در برنامه موسیقی ایرانی خاطره پروانه افسانه، پرپوش و افخم هنرمندان اداره کل فعالیت‌های هنری وزارت فرهنگ و هنر، ترانه‌های آن شب، آرزوی فردا، پریشون، سرود آشنایی را به‌همراهی ارکستر محمد حدیدی، عماد رام، خوشدل اجرا می‌کنند، اشعار از معینی کرمانشاهی.



افسانه هنرمند اداره کل فعالیت‌های هنری وزارت فرهنگ و هنر

۲۲:۳۰	روزها و روزنامه‌ها
-------	--------------------

● شنبه ۲۶ تیرماه

- ۱۷ر۴۵ قرائت قرآن
- ۱۸ر۰۴ کارتون
- ۱۸ر۳۰ اخبار
- ۱۸ر۴۴ همسایگان
- ۱۹ر۰۷ روح کابینان گرگ

وحت در ماه عمل

یک دختر و پسر جوان که با شوق و علاقه با مشکلات زندگی مشترک خود مبارزه می‌کنند... در طی حادثه‌هایی به خانه کابینان گرگ قدم می‌گذارند و... بازیگران خوب لنج - ادوار مولار - جین رینولتز.

۱۹ر۳۴ مجله نگاه

- ۱۹ر۵۵ جوانان (محلی)
- ۲۰ر۳۰ اخبار سراسری و خوزستان
- ۲۱ر۱۰ روزهای زندگی
- ۲۰ر۴۰ چهره ایران
- ۲۲ر۱۵ بیتون پلیس
- ۲۳ر۱۰ دکتر بن کیسی

● یکشنبه ۲۷ تیرماه

- ۱۷ر۴۵ قرائت قرآن
- ۱۸ر۰۴ کارتون
- ۱۸ر۳۰ اخبار
- ۱۸ر۴۰ همسایگان
- ۱۹ر۰۷ وارثه شش و هشت
- ۱۹ر۳۲ ایران زمین

شخصیت خاصی نادر، بنیان‌گذار سلسله افشاریه و یکی از بزرگان تاریخ ایران در برنامه ایران زمین، با شرکت آقای دکتر رضوانی استاد دانشگاه تهران بررسی می‌شود.

- ۱۹ر۵۹ کنت مونت کریستو
- ۲۰ر۳۰ اخبار سراسری و خوزستان
- ۲۱ر۱۰ روزهای زندگی
- ۲۲ر۱۰ مسابقه جایزه بزرگ
- ۲۳ر۱۰ فیلم سینمایی

● دوشنبه ۲۸ تیرماه

- ۱۷ر۴۵ قرائت قرآن
- ۱۸ر۰۴ کارتون
- ۱۸ر۳۰ اخبار
- ۱۸ر۴۵ برنامه جهانی کودکان
- ۱۹ر۵۵ دوردنیا
- ۲۰ر۳۰ اخبار
- ۲۱ اخبار خوزستان
- ۲۱ر۱۵ موسیقی تلویزیون خلیج فارس
- ۲۱ر۳۵ هفت شهر عشق
- ۲۲ر۰۵ سازمان اس
- ۲۳ر۱۰ انسانها

● سه‌شنبه ۲۹ تیرماه

- ۱۷ر۳۰ شروع برنامه
- ۱۷ر۳۲ تلاوت قرآن
- ۱۷ر۵۰ کودکان روستایی

- ۱۸ر۳۰ اخبار
- ۱۸ر۴۵ آموزش روستایی
- ۱۹ر۳۵ جادوی علم
- ۲۰ علیسا

در چهارمین بخش مجموعه ملیسا، فاستر می‌کوشد با پیدا کردن مدارک مستند، انهامان را که به او نسبت می‌دهند رد کرده و رد پای از قاتل ملیسا پیدا کند. این برنامه داستان «برده» را با بازی تونی برایتون - هلن کریستی - بریان وایلد کارگردانی کرده است.

- ۲۰ر۳۰ اخبار سراسری و استان خوزستان
- ۲۱ر۳۰ سرکار استوار



صحنه‌ای از برنامه سرکار استوار
۲۲ر۱۵ سیمارون
۲۳ر۱۰ روزهای زندگی

● چهارشنبه ۳۰ تیرماه

- ۱۷ر۴۵ تلاوت آیات قرآن
- ۱۸ر۰۴ آموزش زنان روستایی
- ۱۸ر۳۰ اخبار
- ۱۸ر۴۵ همسایگان
- ۱۹ر۱۰ گزارش استرنج
- ۲۰ مسابقه هما
- ۲۰ر۳۰ اخبار سراسری و استان خوزستان
- ۲۱ر۳۰ درباره مدرسه عالی تلویزیون
- و سینما
- ۲۱ر۴۵ خانه قهر خانم



۲۳ر۱۵ بیتون پلیس



باربارا پرکینز در محله بیتون

۲۳ر۱۰ موسیقی تلویزیون خلیج فارس

● سه‌شنبه ۲۹ تیرماه

- ۱۶ر۳۰ آموزش روستایی
- ۱۸ر۱۲ وارثه غربی
- ۱۸ر۳۵ آقاخسه
- ۱۹ آنچه شما خواستاید
- ۱۹ر۳۰ موسیقی فرهنگ و هنر
- ۲۰ اخبار
- ۲۰ر۳۵ اخبار بندر عباس
- ۲۰ر۴۰ سرکار استوار
- ۲۱ر۳۰ فیلم سینمایی
- ۲۲ ایران زمین



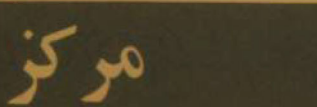
گوهرتاج پژمان گوینده تلویزیون بندر عباس

● دوشنبه ۲۸ تیرماه

- ۱۶ر۳۰ اسلاید و موزیک
- ۱۷ تدریس زبان انگلیسی
- ۱۷ر۳۰ کودکان
- ۱۸ دانش
- ۱۸ر۳۰ موسیقی محلی
- ۱۹ دکتر کیلندر
- ۲۰ اخبار
- ۲۰ر۳۵ اخبار بندرعباس
- ۲۰ر۴۰ موسیقی
- ۲۱ میزگرد تلویزیون (محلی)
- ۲۱ر۳۰ سال کورش بزرگ
- ۲۲ داستانهای جاوید ادب فارسی
- ۲۳ فانوس خیال

● یکشنبه ۲۷ تیرماه

- ۱۶ر۳۰ اسلاید و موزیک



صحنه‌ای از مجموعه خانه قهر خانم

- ۲۱ر۳۰ بیتون پلیس
- ۲۲ وارثه
- ۲۲ر۳۰ چهره ایران امواج روشن
- (محلی)
- ۲۳ وارثه

● پنجشنبه ۲۴ تیرماه

- ۱۶ر۳۰ اعلام برنامه + کارتون
- ۱۷ سرزمین عجایب
- ۱۸ زنگوله‌ها
- ۱۸ر۳۰ وارثه
- ۱۸ر۴۵ اخبار استان
- ۱۹ هالیوود و ستارگان
- ۱۹ر۳۰ اختاپوس
- ۲۰ دامبی و پسر
- ۲۰ر۳۰ اخبار سراسری و استان
- آذربایجان
- ۲۱ داستانهای جاوید ادب ایران

● چهارشنبه ۳۰ تیرماه

- ۱۶ر۳۰ اسلاید و موزیک
- ۱۷ تدریس زبان انگلیسی
- ۱۷ر۳۰ کودکان
- ۱۸ نوبانوگان (محلی)
- ۱۸ر۳۰ باگربانی
- ۱۹ مسابقه تلاش
- ۲۰ اخبار
- ۲۰ر۳۵ اخبار بندرعباس
- ۲۰ر۴۰ وارثه
- ۲۱ خارج از محدوده
- ۲۱ر۳۰ بیتون پلیس



چهره‌ای از محله بیتون

- ۲۲ر۳۰ هفت شهر عشق
- ۲۳ نگاهی به گذشته
- ۲۳ر۱۵ کاوش

مرکز تبریز



- ۲۲ موسیقی ایرانی
- ۲۲ر۳۰ فیلم سینمایی

● جمعه ۲۵ تیرماه

- ۹ اعلام برنامه + موسیقی نوجوانان
- ۹ر۳۰ سیمارون
- ۱۱ موسیقی شاد ایرانی
- بخش دوم
- ۱۵ر۳۰ فوتبال
- ۱۷ موسیقی ایرانی
- ۱۷ر۳۰ اترافی



صحنه‌ای از داستانهای جاوید ادب ایران

مرکز بندرعباس



- ۱۲ر۳۰ رنگارنگ
- ۱۳ فیلم سینمایی
- ۱۴ر۳۰ سرزمین عجایب
- ۱۵ر۳۰ رویداد های ایران و جهان
- ۱۶ فوتبال
- ۱۷ راه آهن
- ۱۸ شما و تلویزیون (محلی)
- ۱۸ر۳۰ خیابان منحوس
- ۱۹ر۳۰ اختاپوس



صحنه‌ای از برنامه اختاپوس

- ۲۰ر۳۵ اخبار بندرعباس
- ۲۰ر۴۰ وارثه
- ۲۱ قرعه کشی
- ۲۱ر۳۰ مسابقه چهره‌ها
- ۲۲ فیلم سینمایی

● جمعه ۲۵ تیرماه

- ۱۱ر۳۴ کارگاه موسیقی
- ۱۴ر۰۵ باگربانی

● پنجشنبه ۲۴ تیرماه

- ۱۶ر۳۰ اسلاید و موزیک
- ۱۷ کودکان
- ۱۸ ورزش (محلی)
- ۱۸ر۳۰ تونس
- ۱۹ دامبی و پسر
- ۱۹ر۳۰ نغمه‌ها
- ۲۰ اخبار

۱۸۳۰	رویداد های ایران و جهان
۱۹	راهبه پرند
۱۹۳۰	راز بقا
۲۰	خانه قهر خانم
۲۰۳۰	اخبار
۲۱	جاد
۲۲	دش پالکی



سحنه‌ی از برنامه داش پالکی، جهانگیر صمیمی فرد، منوچهر حامدی، پرویز سیرینی

شنبه ۲۶ تیرماه

۱۷	اعلام برنامه + کارتون
۱۷۳۰	بازی بازی
۱۸	جادوی علم
۱۸۳۰	وارپته
۱۸۴۵	اخبار استان
۱۹	حقیقت
۱۹۳۰	غرب وحشی
۲۰۳۰	اخبار سراسری و استان
	آذربایجان

۲۱	محله پیتون
۲۲	چهره ایران
۲۲۳۰	موسیقی ایرانی

یکشنبه ۲۷ تیرماه

۱۷	اعلام برنامه + کارتون باگربانی
۱۷۳۰	آقا خرجه
۱۸	نغمه‌ها
۱۸۳۰	کاوش
۱۸۴۵	اخبار استان
۱۹	آنچه شما خواهید
۱۹۳۰	مدافضان
۲۰۳۰	اخبار
۲۱	موسیقی کلاسیک
۲۱۳۰	فیلم سینمایی

دوشنبه ۲۸ تیرماه

۱۷	اعلام برنامه کارتون و آموزش
	روستایی کودکان

۱۸	جولیا
۱۸۳۰	وارپته
۱۸۴۵	اخبار استان
۱۹	ایران زمین
۱۹۳۰	بیقرار
۲۰۳۰	اخبار
۲۱	محله پیتون
۲۲	سرکار استوار

سهشنبه ۲۹ تیرماه

۱۷	اعلام برنامه + آموزش روستایی
۱۸	وارپته شش و هشت
۱۸۳۰	نگاهی به گذشته
۱۸۴۵	اخبار استان
۱۹	داستان سفر
۱۹۳۰	دکتر کیلدر
۲۰۳۰	اخبار
۲۱	موسیقی ایرانی
۲۱۳۰	فیلم سینمایی

مرکز شیراز



برنامه موسیقی محلی شیراز

چهارشنبه ۳۰ تیرماه

۱۷	اعلام برنامه + آموزش زنان روستایی
۱۷۳۰	توسن
۱۸	محله نگاه
۱۸۳۰	ساز تنها
۱۸۴۵	اخبار استان
۱۹	سرزمینها
۱۹۳۰	روهاید
۲۰۳۰	اخبار
۲۱	محله پیتون
۲۲	پهلوانان



کیانی در مجموعه پهلوانان

یکشنبه ۲۷ تیرماه

۱۸	شروع برنامه
۱۸۰۴	کارتون
۱۸۳۰	اخبار
۱۸۴۰	آقاخرجه
۱۹۰۷	وارپته شش و هشت
۱۹۳۲	ایران زمین
۱۹۵۹	کت مونت کریستو

در یازدهمین قسمت از این برنامه که بکارگردانی پیشر هموند توسط آنتونی استیون برای تلویزیون تنظیم شده، ادموند دانت، با لقب کنت مونت کریستو، وسایلی فراهم میآورد تا انتقام خود را از دشمنان پیشین بستاند.

بازیگران - الیزبث - ناناشا پیری

۲۰	دنیای یکنون
۲۰۳۰	اخبار
۲۱	اخبار استان شیراز
۲۱۳۰	میلیاردر
۲۱۴۰	چهره ایران

مهاباد شهری قشنگ و تاریخی از استان آذربایجان با ویژه گیهای خود در برنامه چهره‌ی ایران معرفی می‌شود، که با بررسی تاریخچه فرهادگاه یکی از مناطق باستانی آن و زندگی چوپانان کرد و روش کار و معاششان همراه است. این برنامه را مرکز فرستنده تلویزیون رضائیه تهیه کرده است.

۲۲۱۰ پیتون پلیس

پنجشنبه ۲۴ تیرماه

۱۸	شروع برنامه
۱۸۰۴	کودکان (محلی)
۱۸۳۰	اخبار
۱۸۴۰	کارتون باگربانی
۱۹۰۷	شما و تلویزیون (محلی)
۱۹۳۶	راه آهن
۲۰۳۰	اخبار سراسری و استان فارس
۲۱۳۰	موسیقی ایرانی
۲۲	فیلم هفته

جمعه ۲۵ تیرماه

۱۳	زمین و شگفتیهای زندگی
۱۳۳۴	کارگاه موسیقی و کارتون



۱۸	شروع برنامه
۱۸۰۴	کارتون
۱۸۳۰	اخبار
۱۸۴۲	سرزمینها
۱۹۰۷	روح کایتان گرگ
۱۹۴۴	موسیقی محلی شیراز

دوشنبه ۲۸ تیرماه

۱۸	شروع برنامه
۱۸۰۴	کارتون
۱۸۳۰	اخبار
۱۸۴۵	برنامه جهانی کودکان



نمایش ورزش باستانی در برنامه جهانی کودک

بنسبیت روز اتحادیه جهانی ارتباطات و برای نشان دادن امکانات ارتباطی در عصر حاضر برنامه تلویزیونی با شرکت کشور های مختلف جهان، ایالت الاتا از امریکه کانادا، کلمبیا - برزیل - اسپانیا - سوئیس - دانمارک ایران - ژاپن - استرالیا و تونس ترتیب داده شد که به زندگی کودکان و نوجوانان احساس داشت و دانشی کمترین مشهور آن را اداره می‌کرد.

برنامه ایران، نمایش جالبی از ورزش باستانی بود که ۱۸ کودک ۷ تا ۱۲ ساله آنرا اجرا کردند، که در برنامه جهانی کودک خواهیم دید.

۱۹۵۵	دور دنیا
۲۰۳۰	اخبار سراسری و استان فارس
۲۱۱۵	مسابقه مسائل روز (محلی)
۲۱۳۵	هفت شهر عشق
۲۲۰۵	سازمان اس

سهشنبه ۲۹ تیرماه

۱۷۴۶	شروع برنامه
۱۷۵۰	آموزش کودکان روستایی
۱۸۳۰	اخبار
۱۸۴۵	آموزش روستایی
۱۹۲۵	جادوی علم
۲۰	ملیسا
۲۰۳۰	اخبار سراسری و استان فارس
۲۱۳۰	سرکار استوار
۲۲۱۵	سینارون

چهارشنبه ۳۰ تیرماه

۱۸	شروع برنامه
----	-------------

۱۸۰۴	آموزش زنان روستایی
۱۸۳۰	اخبار
۱۸۴۵	آنچه شما خواهید

نمایش جالبی از تقلید حیوانات باغ وختن و مردمی که بدین آنها می‌بایند، عملیات آکروباسی در ارتفاع زیاد، تهیه نت های موسیقی برای پیانوی خودکار و بالاخره تمرینات مشکل افرادی که برای مأموریت های جنگی انتخاب می‌شوند.

۱۹۱۰	گزارش استرنج
۲۰	مسابقه هما
۲۰۳۰	اخبار سراسری و استان فارس
۲۱۳۰	درباره مدرسه عالی تلویزیون و سینما
۲۱۴۵	خانه قهرخانم
۲۲۱۵	پیتون پلیس

مرکز دشت

۲۰۳۰	اخبار سراسری و گیلان
۲۱۱۵	عشق روی پشت بام
۲۱۴۵	هفت شهر عشق
۲۲۱۵	سازمان اس

۲۰۳۰	اخبار سراسری و گیلان
۲۱۱۵	میلیاردر
۲۱۳۰	چهره ایران
۲۲	پیتون پلیس
۲۲	فرهنگ و هنر گیلان (محلی)



بروانه جاوید مجری برنامه هنر و ادبیات گیلان

سهشنبه ۲۹ تیرماه

۱۷۵۰	کودکان روستایی (محلی)
۱۸۴۵	آموزش روستایی (محلی)
۱۹۳۰	جادوی علم
۲۰	ملیسا
۲۰۳۰	اخبار سراسری و گیلان
۲۱۱۵	سرکار استوار



برنامه سرکار استوار

یکشنبه ۲۷ تیرماه

۱۸۱۵	کارتون
۱۸۳۰	آقاخرجه
۱۹	وارپته شش و هشت
۱۹۳۰	ایران زمین
۲۰	کت مونت کریستو
۲۰۳۰	اخبار سراسری و گیلان
۲۱۱۵	روکامبول
۲۱۳۰	فیلم انتخابی هفته
۲۲	موسیقی ایرانی
۲۲۳۰	روزها و روزانه ها

چهارشنبه ۳۰ تیرماه

۱۸۱۵	آموزش زنان روستایی
۱۸۴۵	آنچه شما خواهید
۱۹	وارپته
۱۹۱۵	درباره کنگور
۱۹۳۰	گزارش استرنج
۲۰۳۰	اخبار سراسری و گیلان
۲۱۱۵	مدرسه عالی تلویزیون
۲۱۳۰	خانه قهرخانم
۲۲	پیتون پلیس

پنجشنبه ۲۴ تیرماه

۱۸۱۵	بازی بازی
۱۸۴۵	باگربانی
۱۹	زنگوله ها
۱۹۳۰	راه آهن
۲۰۳۰	اخبار سراسری و گیلان
۲۱۱۵	قرعه کشی یا موسیقی ایرانی
۲۲	فیلم سینمایی هفته

جمعه ۲۵ تیرماه

۱۳۳۰	کودکان (محلی)
------	-----------------



ارکستر فرهنگ و هنر گیلان

۲۰۳۰	اخبار سراسری و گیلان
۲۱۱۵	اختاپوس
۲۲	چش هنر
۲۲۱۵	گرفتار

شنبه ۲۶ تیرماه

۱۸۱۵	کارتون
۱۸۳۰	سرزمینها
۱۹	روح کایتان گرگ
۱۹۳۰	محله نگاه
۲۰	دنیای یک زن

سحنه‌ی از برنامه کودک که در تلویزیون گیلان بدست یکساعت تهیه می‌شود و برنامه های تفریحی - تدریسی تقاضی، میزگرد و مسائل مربوط به کودکان را دربر می‌گیرد.



مرکز رضائیه

پنجشنبه ۲۴ تیر ماه

- ۲۰:۳۰ اخبار
- ۲۱:۱۵ اختاپوس
- ۲۱:۴۵ جشن هنر
- ۲۲ اعتراف

- ۱۸ بازی بازی
- ۱۸:۳۰ اخبار
- ۱۸:۴۵ باگربانی
- ۱۹ زنگوله‌ها
- ۱۹:۳۰ راه آهن
- ۲۰:۳۰ اخبار
- ۲۱:۱۵ قرعه کشی یا موسیقی ایرانی
- ۲۱:۴۵ فیلم سینمایی

شنبه ۲۶ تیر ماه

- ۱۸ کارتون
- ۱۸:۳۰ اخبار
- ۱۸:۴۵ سرزمینها
- ۱۹ روح کابیتان گروک
- ۱۹:۳۰ مجله نگاه
- ۲۰ دنیای یک زن

جمعه ۲۵ تیر ماه

- ۱۳:۳۰ کارگاه موسیقی
- ۱۴ کیهکشان
- ۱۵ رویدادها
- ۱۹:۳۰ فیلم سینمایی
- ۱۷ فوتبال
- ۱۸:۳۰ وارینه
- ۱۸:۴۵ آژیر
- ۱۹ از هم‌رنگ (تولید محلی)
- ۱۹:۳۰ ستارگان
- ۲۰ موسیقی محلی

یکشنبه ۲۷ تیر ماه

- ۱۸ کارتون
- ۱۸:۳۰ اخبار

- ۱۸:۴۵ آقارخه
- ۱۹ وارینه شش و هشت
- ۱۹:۳۰ ایران زمین
- ۲۰ کت مونت کریستو
- ۲۰:۳۰ اخبار
- ۲۱:۱۵ روکامبول
- ۲۱:۳۰ مسابقه جایزه بزرگ (تولید محلی)
- ۲۲ موسیقی ایرانی
- ۲۲:۳۰ روزها و روزنامه‌ها

دوشنبه ۲۸ تیر ماه

- ۱۸ کارتون
- ۱۸:۳۰ اخبار
- ۱۸:۴۵ تونس
- ۱۹ موسیقی شاد ایرانی
- ۱۹:۳۰ دانش
- ۲۰ دور دنیا
- ۲۰:۳۰ اخبار
- ۲۱:۱۵ عشق روی پشت بام
- ۲۱:۴۵ هفت شهر عشق
- ۲۲:۱۵ سازمان اس

مرکز کرمانشاه

پنجشنبه ۲۴ تیر ماه

- ۲۱ جون آبیون
- ۲۱:۳۰ ترانه‌ها
- ۲۱:۴۰ بوتن هفته (محلی)
- ۲۲ اختاپوس
- ۲۲:۳۰ فیلم جاد

شنبه ۲۶ تیر ماه

- ۱۷:۳۰ موسیقی و کودک
- ۱۸ آقارخه
- ۱۸:۳۰ دانش
- ۱۹ غرب وحشی
- ۲۰ موسیقی محلی
- ۲۰:۳۰ اخبار
- ۲۱ مجله پیتون
- ۲۲ چهره ایران
- ۲۲:۳۰ فیلم انتخابی هفته

جمعه ۲۵ تیر ماه

- ۱۵:۳۰ بازی بازی
- ۱۶ فیلم سینمایی
- ۱۷:۳۰ رازبقا
- ۱۸ آقای نواک
- ۱۸:۵۰ ترانه‌ها
- ۱۹ دختر شاه پریان
- ۱۹:۳۰ رویداد های هفته
- ۲۰ موسیقی ایرانی
- ۲۰:۳۰ اخبار

یکشنبه ۲۷ تیر ماه

- ۱۷:۳۰ مضحك قلمی
- ۱۷:۴۵ کیهکشان
- ۱۸:۳۰ روستائیان (محلی)

دوشنبه ۲۸ تیر ماه

- ۱۷:۳۰ کیمیا
- ۱۸ جادوی علم
- ۱۸:۳۰ رنگارنگ
- ۱۹ گزارش استرنج
- ۲۰ نقشه‌ها
- ۲۰:۳۰ اخبار
- ۲۱ مجله پیتون
- ۲۲ تلویزیون و تماشاگران (محلی)
- ۲۲:۳۰ آخرین مهلت

سه‌شنبه ۲۹ تیر ماه

- ۱۷:۳۰ چکار کم

سه‌شنبه ۲۹ تیر ماه

- ۱۷:۳۰ آموزش کودکان روستایی
- ۱۸:۳۰ اخبار
- ۱۸:۴۵ آموزش روستایی
- ۱۹:۳۰ جادوی علم
- ۲۰ ملیسا
- ۲۰:۳۰ اخبار
- ۲۱:۱۵ سرکار استوار
- ۲۲:۱۵ فیلم سینمایی

چهارشنبه ۳۰ تیر ماه

- ۱۸ آموزش زنان روستایی
- ۱۸:۳۰ اخبار
- ۱۸:۴۵ آنچه شما خواسته‌اید
- ۱۹ وارینه
- ۱۹:۳۰ گزارش استرنج
- ۲۰:۳۰ اخبار
- ۲۱:۱۵ مدرسه عالی تلویزیون
- ۲۱:۳۰ خانه قهر خانم
- ۲۲:۱۵ روزهای زندگی

تلویزیون آموزشی

پنجشنبه

- ۸ ترانه ها و چشم اندازها
- ۸:۲۰ شروع برنامه
- ۸:۳۵ مسابقه شیمی
- ۹ گرامر انگلیسی
- ۹:۱۵ طبیعت بنجم
- ۹:۴۰ رنگ تفریح
- ۹:۵۵ مری ششم
- ۱۰:۲۰ مکالمه فرانسه
- ۱۰:۳۵ مناجات ششم طبیعی
- ۱۱:۰۵ آئین نکارش
- ۱۱:۲۰ رنگ تفریح
- ۱۱:۴۰ جبر ششم طبیعی
- ۱۲:۱۰ گوناگون
- ۱۲:۴۰ روش تفریح ریاضی
- دبستانی
- ۱۲ فیلم داستانی

جمعه

- ۸ ترانه ها و چشم اندازها
- ۸:۲۰ شروع برنامه
- ۸:۳۵ بعدا اعلام می‌شود
- ۸:۴۵ برنامه کودک
- ۹:۱۵ برنامه هنری
- ۹:۴۵ فیلم آموزشی
- ۱۰:۲۰ مسابقه اطلاعات عمومی
- ۱۱ برنامه هنری
- ۱۲:۲۵ برنامه سینمایی
- ۱۲:۵۰ پایان

شنبه

- ۸ ترانه ها و چشم اندازها
- ۸:۲۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۸:۳۵ شیمی چهارم
- ۹ انگلیسی دوره دوم
- ۹:۱۵ طبیعت چهارم
- ۹:۴۰ رنگ تفریح
- ۹:۵۵ فیزیک چهارم

تلویزیون آمریکا

پنجشنبه

- ۸ تکر برای اطفال
- ۹ دانیل بون
- ۱۰ جهان حیوانات
- ۱۰:۲۰ جوی بیشاپ
- ۱۱ پایان برنامه یامداری
- ۱۲:۳۰ جمع و جورش کن
- ۱۴ ورزشکار آمریکایی
- ۱۵ تکر مایه
- ۱۶:۳۰ برنامه مخصوص
- ۱۷ دوش اسکی کبلی

جمعه

- ۱۲:۳۰ قلب مقدس
- ۱۲:۴۵ کریستوفرها
- ۱۴ زندگی همین است

- ۱۰:۲۰ مکالمه فرانسه
- ۱۰:۳۵ ریاضی چهارم
- ۱۱:۰۵ فیزیک و جابجایی
- ششم
- ۱۱:۲۰ رنگ تفریح
- ۱۱:۴۰ حساب استدلالی ششم
- ریاضی
- ۱۲:۱۰ فیزیک ششم
- ۱۲:۴۰ علوم و ریاضی دبستانی
- ۱۳ فیلم داستانی

سه‌شنبه

- ۸ ترانه ها و چشم اندازها
- ۸:۲۰ شروع برنامه
- ۸:۳۵ شیمی ۱ و ۲
- ۹ انگلیسی دوره دوم
- ۹:۱۵ ادبیات فارسی
- ۹:۴۰ رنگ تفریح
- ۹:۵۵ مسابقه علم و تجربه
- ۱۰:۲۰ مکالمه فرانسه
- ۱۰:۳۵ مسابقه ریاضی
- ۱۱:۰۵ فیزیک و جابجایی
- ششم
- ۱۱:۲۰ رنگ تفریح
- ۱۱:۴۵ هنر و تفریح و
- ۱۲:۴۰ علوم و ریاضی دبستانی
- ۱۳ فیلم داستانی

چهارشنبه

- ۸ ترانه‌ها و چشم اندازها
- ۸:۲۰ شروع برنامه
- ۸:۳۵ شیمی پنجم
- ۹ گرامر انگلیسی
- ۹:۱۵ مسابقه طبیعی
- ۹:۴۰ رنگ تفریح
- ۹:۵۵ فیزیک پنجم
- ۱۰:۲۰ مکالمه آلمانی
- ۱۰:۳۵ ریاضی پنجم
- ۱۱:۰۵ رسم فنی
- ۱۱:۲۰ رنگ تفریح
- ۱۱:۴۰ جبر ششم ریاضی
- ۱۲:۱۰ مکانیک ششم ریاضی
- ۱۲:۴۰ بخوانیم و بنویسیم
- ۱۳ فیلم داستانی

دوشنبه

- ۸ ترانه‌ها و چشم اندازها
- ۸:۲۰ شروع برنامه
- ۸:۳۵ شیمی ۲
- ۹ انگلیسی دوره اول
- ۹:۱۵ طبیعت ۲
- ۹:۴۰ رنگ تفریح
- ۹:۵۵ فیزیک ۲
- ۱۰:۲۰ مکالمه آلمانی
- ۱۰:۳۵ ریاضی سوم
- ۱۱:۰۵ زمین شناسی ششم
- ۱۱:۲۰ رنگ تفریح

- ۱۷:۲۰ ورزش در هوای آزاد
- ۱۸ رویداد های هفته
- ۱۸:۲۰ بیل آندرسن
- ۱۹ برنامه مخصوص
- ۲۱ کشف جنایت
- ۲۲ فیلم سینمایی
- ۲۲:۵۰ دومین نمایش فیلم

- شنبه
- ۱۷ برنامه کودکان
- ۱۸ اخبار
- ۱۸:۲۵ آنگور که اتفاق افتاد
- ۱۹ دشت سرسبز
- ۱۹:۳۰ برنامه فیلیپ ویلسن
- ۲۱ پری مین
- ۲۲ نمایش لویدبرجر
- ۲۲:۳۰ مایک دوگلانس
- دوشنبه
- ۱۷ دشت سرسبز
- ۱۷:۲۰ اطلاق ۲۲۲
- ۱۸ اخبار
- ۱۸:۱۵ بزرگترین میله‌ده فرن
- ۱۸:۳۰ برنامه کمدی
- ۱۹ راهبه پرند
- ۱۹:۳۰ هانی وست
- ۲۰ آلفی ویلیامز
- ۲۱ دودبازوت
- ۲۲ فیلم سینمایی

- سه‌شنبه
- ۱۷ جولیا
- ۱۷:۲۰ نمایش دورپس‌دی
- ۱۸ اخبار
- ۱۸:۲۰ اطلاعات مخصوص
- ۱۹:۲۰ رداکلتون
- ۲۰ جیم نابورد
- ۲۱ داتیل بون
- ۲۲ ریچارد دایوید
- ۲۲:۲۵ دومین نمایش فیلم
- چهارشنبه
- ۱۷ عبور از هفت دریا
- ۱۷:۲۰ دنیای حیوانات
- ۱۸ اخبار
- ۱۸:۲۰ برنامه مخصوص
- ۱۹ برنامه گلن کبیل
- ۲۰ برنامه روان و ماربل
- ۲۱ برنامه تاتر
- ۲۲:۲۵ دومین نمایش فیلم

فرستنده رادیوئی F. M.



- ۲۰ ارکستر های بزرگ جهان:
- ۲۰:۳۰ اگر بیک
- ۲۰:۳۰ موسیقی جاز
- ۲۱ پیل و ان
- ۲۱ آهنگهای انتخابی
- ۲۲ موسیقی ایرانی
- ارکستر برنامه سوم:
- برنامه شماره (۱۰۷)
- آواز نوا (چهارگاه)
- ۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک
- پتوون
- ووتور تلونور شماره ۲

- شومان
- ستغونی شماره ۱
- فراک
- کوران های شماره ۲۰۲۱
- پاستوران
- ۴۴ موسیقی رقص

جمعه ۲۵ تیر ماه

- ۱۴ موسیقی سبک
- ۱۵ آثار برگزیده از آهنگسازان بزرگ
- ۱۷ آهنگهای انتخابی
- ۱۷:۳۰ موسیقی فولکلوریک
- مجارستان
- ۱۸ موسیقی جاز
- مایبل برادوز و کانت بیسی
- ۱۸:۳۰ موسیقی فیلم
- جیتی جیتی بنگ بنگ





اسدالله ملک نوازنده سنتور

۱۹۳۰ موسیقی رقص
۲۰۳۰ ساز تنها
۲۱ ارکستر های بزرگ جهان
چمبر لست

۲۱۳۰ کسرت خوانندگان خارجی
بادی مایبل
۲۲ موسیقی ایرانی
- ارکستر برنامه سوم:
برنامه شماره (۱۲۶)
آواز وفا (شور)
۲۲۳۰ ایرا (موسیقی آوازی)
موسورگسکی
- بوریس گودونف .

شنبه ۲۶ تیر ماه

۲۱ ارکستر های بزرگ جهان
استانلی بلاک
۲۱۳۰ موسیقی جاز
هوریس سیلور
۲۲ موسیقی ایرانی
- ارکستر برنامه سوم:
برنامه شماره (۱۲۱)
آواز ایرج (بیات ترک)
۲۲۳۰ موسیقی کلاسیک
شوستاکوویچ
- ستفونی شماره ۱۳
باخ
- آثار تنظیم شده اوزن
اورماندی

یکشنبه ۲۷ تیر ماه

۲۱ ارکستر های بزرگ جهان
کلدن استرینگز
۲۱۳۰ آهنگهای انتخابی
۲۲ موسیقی ایرانی
- ارکستر برنامه سوم:
برنامه شماره (۱۴۰)
آواز سیاوش (ماهور)

۲۲۳۰ موسیقی کلاسیک



دوازده

- اسکرتزو کاپریچو اپوس ۶۶
- ستفونی شماره ۴ در سل
ماژور
- کسرتو پیانو در سل
مینور اپوس ۲۳

دوشنبه ۲۸ تیر ماه

۲۱ ارکستر های بزرگ جهان
چت اکتیو
۲۱۳۰ موسیقی جاز
میلت جاکسون و کلس
۲۲ موسیقی ایرانی
- ارکستر برنامه سوم:
برنامه شماره (۱۴۲)
آواز قوامی (همایون)

۲۲۳۰ موسیقی کلاسیک

شوستاکوویچ
- ستفونی شماره ۷

سه شنبه ۲۹ تیر ماه

۲۱ ارکستر های بزرگ جهان
ادموندوراس
۲۱۳۰ آهنگهای انتخابی
۲۲ موسیقی ایرانی
- ارکستر برنامه سوم:
برنامه شماره (۱۲۱)
آواز شهیدی (چهارگاه)
۲۲۳۰ موسیقی کلاسیک
اشتراوس
سدون کیشوت
چایکوفسکی
- ستفونی شماره ۳

چهارشنبه ۳۰ تیر ماه

۲۱ ارکستر های بزرگ جهان
لیبریس
۲۱۳۰ موسیقی جاز
کولینت اس. اچ
۲۲ موسیقی ایرانی
- ارکستر برنامه سوم:
برنامه شماره (۱۴۷)
آواز وفا (شور)
۲۲۳۰ موسیقی کلاسیک
بتهوون
- سنات های ویلن و پیانو:
شماره ۱ در رماژور اپوس ۱۲
شماره ۱
شماره ۶ در لا ماژور اپوس ۱۷
شماره ۷ در دومینور
شماره ۱۰ در سل ماژور اپوس ۶۶

رادیو تهران

پنجشنبه ۲۴ تیر ماه

بخش اول
۶ موسیقی سبک
۸۳۰ برنامه انگلیسی
۹۳۰ برنامه فرانسه
۱۰۳۰ برنامه آلمانی
۱۱۳۰ ترانه های درخواستی
۱۲۳۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳۴۵ ساز تنها

بخش دوم

۱۷ ارکستر های بزرگ جهان
۱۷۳۰ موسیقی فیلم
۱۸ تدریس زبان فرانسه
۱۸۱۵ ساز های غربی
۱۸۳۰ موسیقی جاز
۱۹ ایران در بستر زمان
۲۰ بهترین آهنگهای روز
۲۰۳۰ جهان هنر
۲۱ موسیقی کلاسیک
۲۳ تا ۲۳ آهنگهای متنوع غربی

جمعه ۲۵ تیر ماه

بخش اول
۶ موسیقی سبک
۸ برنامه گلها
۸۳۰ ارکستر های بزرگ جهان
۹ آهنگهای متنوع غربی
۱۰ دفتر آدینه
۱۳ آهنگهای انتخابی
۱۴ موسیقی رقص در آمریکای
لاتین
۱۴۳۰ داستانهای کوتاه از نویسندگان
بزرگ

بخش دوم

۱۴ در جهان موسیقی
۱۵ آوازی موسیقی
۱۶ جاز ، موسیقی قرن ما
۱۷ نمایشنامه برنامه دوم
۱۸ اندیشه و احساس در هنر هفتم
۱۹ ایران در بستر زمان
۲۰ از کلاسیک تا مدرن
۲۳ تا ۲۳ آهنگهای متنوع غربی

شنبه ۲۶ تیر ماه

بخش اول
۶ موسیقی سبک
۸۳۰ برنامه انگلیسی
۹۳۰ برنامه فرانسه
۱۰۳۰ برنامه آلمانی
۱۱۳۰ ترانه های درخواستی
۱۲۳۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳۴۵ ساز تنها

بخش دوم

۱۷ ارکستر های بزرگ جهان
۱۷۳۰ موسیقی فیلم
۱۸ تدریس زبان فرانسه
۱۸۱۵ ساز های غربی
۱۸۳۰ موسیقی جاز
۱۹ ایران در بستر زمان
۲۰ بهترین آهنگهای روز
۲۰۳۰ ادبیات جهان
۲۱ موسیقی کلاسیک
۲۳ تا ۲۳ آهنگهای متنوع غربی

یکشنبه ۲۷ تیر ماه

بخش اول
۶ موسیقی سبک
۸۳۰ برنامه انگلیسی
۹۳۰ برنامه فرانسه
۱۰۳۰ برنامه آلمانی
۱۱۳۰ ترانه های درخواستی
۱۲۳۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳۴۵ ساز تنها

بخش دوم

۱۷ ارکستر های بزرگ جهان
۱۷۳۰ موسیقی فیلم
۱۸ تدریس زبان فرانسه
۱۸۱۵ ساز های غربی
۱۸۳۰ موسیقی جاز
۱۹ ایران در بستر زمان
۲۰ بهترین آهنگهای روز
۲۰۳۰ جهان اندیشه
۲۱ موسیقی کلاسیک
۲۳ تا ۲۳ آهنگهای متنوع غربی

دوشنبه ۲۸ تیر ماه

بخش اول
۶ موسیقی سبک
۸۳۰ برنامه انگلیسی
۹۳۰ برنامه فرانسه
۱۰۳۰ برنامه آلمانی
۱۱۳۰ ترانه های درخواستی
۱۲۳۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳۴۵ ساز تنها

بخش دوم

۱۷ ارکستر های بزرگ جهان
۱۷۳۰ موسیقی فیلم
۱۸ تدریس زبان فرانسه
۱۸۱۵ ساز های غربی
۱۸۳۰ موسیقی جاز
۱۹ ایران در بستر زمان
۲۰ بهترین آهنگهای روز
۲۰۳۰ قرن بیستم و افکار نو
۲۱ موسیقی کلاسیک
۲۳ تا ۲۳ آهنگهای متنوع غربی

سه شنبه ۲۹ تیر ماه

بخش اول
۶ موسیقی سبک
۸۳۰ برنامه انگلیسی
۹۳۰ برنامه فرانسه
۱۰۳۰ برنامه آلمانی
۱۱۳۰ ترانه های درخواستی
۱۲۳۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳۴۵ ساز تنها

بخش دوم

۱۷ ارکستر های بزرگ جهان
۱۷۳۰ موسیقی فیلم
۱۸ تدریس زبان فرانسه
۱۸۱۵ ساز های غربی
۱۸۳۰ موسیقی جاز
۱۹ ایران در بستر زمان
۲۰ بهترین آهنگهای روز
۲۰۳۰ جهان اندیشه
۲۱ موسیقی کلاسیک
۲۳ تا ۲۳ آهنگهای متنوع غربی

چهارشنبه ۳۰ تیر ماه

بخش اول
۶ موسیقی سبک
۸۳۰ برنامه انگلیسی
۹۳۰ برنامه فرانسه
۱۰۳۰ برنامه آلمانی
۱۱۳۰ ترانه های درخواستی
۱۲۳۰ تدریس زبان انگلیسی
۱۳۴۵ ساز تنها

بخش دوم

۱۷ ارکستر های بزرگ جهان
۱۷۳۰ موسیقی فیلم
۱۸ تدریس زبان فرانسه
۱۸۱۵ ساز های غربی
۱۸۳۰ موسیقی جاز
۱۹ ایران در بستر زمان
۲۰ بهترین آهنگهای روز
۲۰۳۰ صدای هنرمند
۲۱ موسیقی کلاسیک
۲۳ تا ۲۳ آهنگهای متنوع غربی

یکی از مدارس تلویزیون
ملی ایران
بنام « هوشنگ انصاری »
نامگذاری شد

همچنانکه در شماره های گذشته با اطلاع خوانندگان عزیز رسید کارکنان تلویزیون ملی ایران با خرید اوراق ۱۵ مدونه یادبود ، به نهضت بزرگ فرهنگی جشن دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران پیوستند . هفته گذشته اعلام شد که یکی از این مدارس بنام آقای هوشنگ انصاری وزیر فعلی اقتصاد نامیده خواهد شد . این نامگذاری بدان سبب است که تلویزیون ملی ایران در زمانی که آقای انصاری تصدی وزارت اطلاعات را بعهده داشت تاسیس شد ، و برای بزرگداشت خدمات ایشان به تلویزیون و رادیو ، نام « هوشنگ انصاری » بر یکی از مدارس که توسط تلویزیون ملی ایران بنا میشود ، نهاده خواهد شد .

تاتر سایه
(وایانگ کولیت)
از مالزی

سه شنبه (۲۲ تیر ماه) ، هنرمندان کشور مالزی (تاتر سایه) بدعوت سازمان جشن هنر و تلویزیون ملی ایران وارد تهران شدند . نخستین برنامه این گروه که شرکت در آن برای دوستداران هنر های نمایشی تجربه ای دلپذیر و کم نظیر است ، روز چهارشنبه ۲۳ تیر و دومین برنامه آنان روز پنجشنبه ۲۴ تیر ماه اجرا میشود . برنامه هنرمندان مالزی با استقبال بسیار هنر دوستان رو بر و شده است .

هفته تقالی

برنامه ای رایگان

برای عموم
به اهتمام پرویز صید
تقالی بیژن و منیژه
به روایت سه تقال زبده
و
نقل شیرین و خنده آور اسکندرنامه
بروایت مرشد برزو

دیدار وزیر اطلاعات عربستان سعودی



هفته گذشته وزیر اطلاعات عربستان سعودی از تلویزیون ملی ایران ، مرکز تهران دیدن کرد و در یک مصاحبه تلویزیونی شرکت جست .

برنامه رادیو هفتگی ایران

برنامه ویژه روز جمعه

۶	بامداد سلام شاهنشاهی	۱۶:۰۰	یکتید و بشنوید
	اعلام خیر	۱۷	آینه زندگی
۶:۰۸	تقویم تاریخ	۱۸	اخبار
۶:۱۵	شادی و امید	۱۸:۰۰	کاروانی از شعر و موسیقی
۷	مشروح اخبار	۱۸:۲۰	مسابقه رادیویی
۷:۱۰	برنامه کودک	۱۹	اخبار ورزشی
۷:۲۰	نسل آینده	۱۹:۰۰	موسیقی ایرانی
۸	اخبار	۲۰	اخبار و تفسیر
۸:۰۵	شما و رادیو	۲۰:۲۰	موسیقی ایرانی
۱۱:۲۰	کر و ارکستر رادیو ایران	۲۱	زیر آسمان کبود
۱۲	آذان ظهر	۲۱:۲۰	گلها
۱۲:۰۶	رنگها و بیرنگها	۲۲	اخبار - افسانه آذینه
۱۲:۲۰	سیر و سفر	۲۲:۲۰	ساز تنها
۱۳	تماشنامه	۲۲:۴۵	موسیقی ایرانی
۱۳:۲۰	گلها	۲۳	اخبار
۱۴	مشروح اخبار و تفسیر	۲۳:۰۵	گلها
۱۴:۴۵	ساز تنها	۲۳:۲۵	موسیقی ایرانی
۱۵:۱۰	شاعران قصه میگویند	۲۴	برنامه مادی
	اخبار		

از شنبه تا پنجشنبه

۶	بامداد سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه ها	۱۰:۲۰	ترانه های ایرانی
۶:۰۲	اخبار	۱۱	اخبار
۶:۰۸	تقویم تاریخ	۱۱:۱۰	موسیقی ملل
۶:۱۵	شادی و امید	۱۱:۲۰	موسیقی محلی
۶:۴۵	موسیقی نشاط انگیز	۱۱:۴۵	سخنرانی مذهبی
۷	اخبار	۱۲	آذان ظهر
۷:۱۵	کودک	۱۲:۰۶	ایران و اسلام
۷:۲۱	شکفتنیهای جهان بدون اخبار	۱۲:۲۰	کارگران
۸	اخبار	۱۳	اخبار هنری
۸:۰۵	نگاهی بطنیوعات	۱۳:۰۵	برنامه جوانان
۸:۱۵	آهنگهای بیکلام	۱۴	اخبار
۸:۲۰	رنگین کمان	۱۴:۲۰	سیری در مسئله روز
۹	اخبار	۱۵	ساز تنها
۹:۰۵	زن و زندگی	۱۵:۱۵	عمران منطقه ای
۱۰	اخبار	۱۵:۲۰	کاروان شعر و موسیقی
۱۰:۰۰	زن و زندگی	۱۶	اخبار
		۱۶:۰۵	از چهار گوشه جهان

به پیشنهاد برخی از شنوندگان رادیو، چون برنامه های روزانه رادیو ایران در ساعتهای مختلف غالباً یکسان است، جدول کامل برنامه های یک روز رادیو ایران را همراه با تفاوتهای آن در روز های هفته درج می کنیم و امیدواریم این ترتیب بیشتر مورد استفاده خوانندگان قرار گیرد.

تفاوت برنامه های رادیو ایران

ساعت	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه
۷/۳۲	شکفتنیهای جهان بدون سیری درمساله روز	سخنرانی	آشنائی با قانون	گفت و شنود هفته	داستانها	داستانها
۱۴/۳۰	سیری درمساله روز	عمران منطقه ای	سیری درمساله روز	در خدمت مردم	سیری درمساله روز	تفسیر قرآن
۱۵/۱۵	سیری درمساله روز	عمران منطقه ای	سیری درمساله روز	موسیقی ایرانی	سازمان ملل متحد	یاسداران جامه
۱۵/۳۰	سیری درمساله روز	عمران منطقه ای	سیری درمساله روز	موسیقی ایرانی	سازمان ملل متحد	یاسداران جامه
۱۶/۰۵	سیری درمساله روز	عمران منطقه ای	سیری درمساله روز	موسیقی ایرانی	سازمان ملل متحد	یاسداران جامه
۱۸/-	سیری درمساله روز	عمران منطقه ای	سیری درمساله روز	موسیقی ایرانی	سازمان ملل متحد	یاسداران جامه
۱۹/-	سیری درمساله روز	عمران منطقه ای	سیری درمساله روز	موسیقی ایرانی	سازمان ملل متحد	یاسداران جامه
۱۹/۰۵	سیری درمساله روز	عمران منطقه ای	سیری درمساله روز	موسیقی ایرانی	سازمان ملل متحد	یاسداران جامه
۱۹/۱۵	سیری درمساله روز	عمران منطقه ای	سیری درمساله روز	موسیقی ایرانی	سازمان ملل متحد	یاسداران جامه
۱۹/۳۰	سیری درمساله روز	عمران منطقه ای	سیری درمساله روز	موسیقی ایرانی	سازمان ملل متحد	یاسداران جامه
۲۱/-	سیری درمساله روز	عمران منطقه ای	سیری درمساله روز	موسیقی ایرانی	سازمان ملل متحد	یاسداران جامه
۲۱/۳۰	سیری درمساله روز	عمران منطقه ای	سیری درمساله روز	موسیقی ایرانی	سازمان ملل متحد	یاسداران جامه

پرسپولیس ۸ - گارد ۱

بر این نتایج باید خندید یا گریست؟ ما که حیرانیم!

تاج ۶ - افسر ۰

در پایان هفته سیزدهم امتیاز تاج و پرسپولیس همچنان بود که اگر هر دو تیم بازیهای باقی مانده خود را فتح میکردند با امتیاز برابر در صدر جدول قرار میگرفتند و برای تعیین قهرمان، اختلاف گل قضاوت میکرد که این قضاوت در پایان هفته سیزدهم با اختلاف ناچیز یک گل به نفع تاج بود.

در هفته چهاردهم پرسپولیس با گارد بازی میکرد که در طول بازیها پیشرفت فراوان کرده بود و با ۱۲ گل زده و ۱۱ گل خورده در مقام چهارم بود. برنامه مسابقات تاج در هفته های چهاردهم و پانزدهم بازی با افسر تیم هفتم رده بندی و قمر بیخ تیم سیزدهم بود، روشن است که هر دو تیم پرسپولیس و تاج برای بدست آوردن گلهای بیشتر در بازیهای باقیمانده تلاش میکردند ولی نتایجی که برای این دو تیم در مقابل گارد و افسر بدست آمد تنها حاکی از شکست این دو تیم نیست، بلکه شکست فوتبال ما است.

به عنوان دلیل در اینجا فقط توجه شما را به بازیهای این ۴ تیم که بوجود آورنده این نتایج بودند جلب میکنیم: ابتدا به گارد توجه کنید که در دوازدهم بازی قبلی خود هفت برد سه مساوی و فقط دو باخت در مقابل تاج و عتاب داشت، در حالیکه تیمی مثل پاس را دو بر صفر شکست داده و در ابتدای بازی با تاج ۲ بر صفر پیش بود و بطور کلی در دوازدهم بازی، یازدهم گل خورده یعنی بطور متوسط کمتر از یک گل برای هر بازی، ضمن اینکه فقط در یک بازی (تاج) سه گل خورده و هرگز در سایر بازیها تعداد گل های خورده اش از دو گل تجاوز نکرده است. به ناگاه این تیم در یک بازی ۸ گل میخورد و

مسابقه دور فرانسه: ادی مرکس پیشاپیش همه

دیروز هفتمین مرحله از ۲۰ مرحله پنجام و هشتمین مسابقه دور فرانسه انجام شد. مسابقه دور فرانسه امسال در مسافت ۳۵۹۸ کیلومتر طی مدت ۲۲ روز انجام میشود مسابقه از روز پنج تیر ماه از شهر مولهوز شروع شد و تاکنون دو چرخسواران جمعا ۲۹۰۰ کیلومتر را طی کرده اند و بقیه مسافت یعنی ۶۹۸ کیلومتر باقیمانده را طی چهار مرحله تا روز ۲۷ تیر ماه طی خواهند کرد.

چنانکه میدانیم در مراحل هشتم و نهم مسابقه ادی مرکس از رقیبا عقب ماند و نتوانست در گروهی باشد که با اختلاف بسیار کم از نفر اول به خط پایان برسد بطوری که در مرحله هشتم با اختلاف ۲۰ ثانیه و در مرحله نهم با اختلاف بیش از ۶ دقیقه به خط پایان رسید بسیاری این تاخیرها را دلیل بریزانو در آمدن مرکس دانستند ولی حقیقت اینست که چون نفسرات اول این دو مرحله در رده بندی کلی در مقام های بعد از پانزدهم بودند مرکس ترجیح داد آنها را آزاد بگذارد و از رقبای اصلی خود (زوتلمک - موتا -



از: محمد رضا میلانی نیا

واگر قبول کنیم تیمها نه این را نمیتوانم پس از بازی تیم امید پاس در آخرین بازی جام دوستی به زبان بیاروم و امیدوارم هیچ يك از کسانی که در فوتبال ما هستند به این مسئله فکر نکنند! تنها این سؤال باقی میماند که چرا باید برای خندیدن یا گریستن به این نتایج حیران بمانیم و این حیرت را چه کسی باعث شده است؟ به گمان من این تقصیر ابتداء به گردن من است که منویم بعد به گردن شما است که میخواهید. چون وضع مبارزه برای قهرمانی به دلیل اینکه من اصولی نوشته ام و شما از مسائلی بی توجه گشته اید، و معیارتان برای پشتیبانی و تشویق از مبارزه صحیح ورزشی، مسائلی غیر از حقیقت ورزش بوده است و در نتیجه ورزش به راهی افتاده که پایانی جز سقوط ندارد. فکر نمیکنید که زمان آن رسیده است که از این راه برگردیم و به حقیقت ورزش بپردازیم ولو اینکه گاهی این حقیقت منافع و تمایلات مارا دربارۀ يك تیم یادسته معین و مورد علاقه ما به خطر اندازد، و آیا زمان آن نیست که هر دسته پداند که برای آنکه مورد احترام و تشویق باشد قبل از هر چیز باید واقعا به حقیقت ورزش اعتقاد داشته باشد؟

ماوی داشت و در مقام هفتم جدول قرار گرفته بود، ولی هرگز در پنج بازی بیش از دو گل نخورده بود، حتی در مقابل تیمهایی مثل پرسپولیس، پاس و عتاب. خط دفاع افسر هم مثل گارد در دوازدهم بازی یازدهم گل خورده بود یعنی کمتر از یک گل برای هر بازی، ولی در هفته ما قبل آخرش گل خورد این شش گل را تاج زد که قبلا فقط يك بار شش گل به پیام و يك بار چهار گل به آتش نشانی زده بود ولی در آن زمان این دو تیم صاحب بدترین خطوط دفاعی بودند. این دو نتیجه را از هر زاویه که بررسی کنیم به شکست فوتبال میرسیم اگر علت را سقوط ناگهانی دو تیم گارد و افسر بدانیم باید قبول کنیم که فوتبالی که دو تیم مقام های چهارم و هفتم رده بندی در فاصله دو هفته تعطیل، این چنین سقوط میکند بی ریشه و اساس است. اگر تصور کنیم که تیم های پرسپولیس و تاج واقعا تا این حد نسبت به دیگران برتر هستند پس چرا در سایر بازیها اغلب نتایج، صفر - ۱ و صفر بر ۲ است؟ آیا این تیم ها لازم نمیدانند فوتبال خوب عرضه کنند و فقط برای ایشان کافی است که برنده باشند؟

مساله شطرنج شماره ۴

۱ - F - e8
۲ - D - f6 ++ مات

۱ - R - c6
۱ - R - c4
۱ - R - a4
۱ - R - a6

سیاه در دو حرکت و در دو حرکت سیاه را مات می کند

حل مساله شطرنج شماره ۳

۱ - F - e8
۲ - C x pb6 ++ مات

۱ - R - c6
۱ - R - c4
۱ - R - a4
۱ - R - a6

سیاه در دو حرکت مات می شود

تعمیرگاههای مجهز و مجاز شاوب لورنس در تهران و شهرستانها

<p>تعمیرگاه شاوب لورنس در کرمانشاه خیابان شاه بختی بل احلاسیه تلفن: ۴۹۳۹</p>	<p>تعمیرگاه شاوب لورنس در اهواز خیابان ۳۴ متری نبش کیومرث تلفن: ۴۱۹۶</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۸ شاوب لورنس خیابان نادری کوچه گوهر ناد پلاک ۱۵ تلفن: ۳۱۱۹۹۱</p>	<p>تعمیرگاه مرکزی: شاوب لورنس خیابان آینه‌هاور ایستگاه سینالکو پلاک ۵۵۸ تلفن: ۲۰ - ۹۶۳۰۱۶</p>
<p>تعمیرگاه شاوب لورنس در گرگان خیابان شالی کوبی مقابل سنما کابری تلفن: ۳۳۳۹</p>	<p>تعمیرگاه شاوب لورنس در اصفهان خیابان شح بیانی چهار راه سر نیب تلفن: ۲۷۹۱۶</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۹ شاوب لورنس خیابان شهناز شماره ۴۸ تلفن: ۷۵۶۵۰۴</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۲ شاوب لورنس خیابان سیمتری نارمک بالاتر از میدان هفت حوض جنب بانک اسحاق تلفن: ۷۹۵۵۶۵</p>
<p>تعمیرگاه شاوب لورنس درساری خیابان فردوسی پلاک ۷۰ تلفن: ۴۳۴۸</p>	<p>تعمیرگاه شاوب لورنس در شیراز خیابان قصرالدست چهار راه سینما سعدی: تلفن: ۳۵۹۸</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۱۰ شاوب لورنس خیابان فردوسی روبروی فروشگاه فرودوسی اول کوچه سیرک تکسکال سرویس تلفن: ۳۱۴۳۱۷</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۳ شاوب لورنس میدان ۳۵ شهرویر اول خیابان آذری پلاک ۸ تلفن: ۴۴۹۹۱ - ۸۳۳۵۶۰</p>
<p>تعمیرگاه شاوب لورنس در بندرعباس فرهنگه عابدینی خیابان رخسانه کبیر تلفن: ۳۳۱۶</p>	<p>تعمیرگاه شاوب لورنس در رشت خیابان سعیدی تلفن: ۵۶۶۰</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۱۱ شاوب لورنس خیابان پهلوی پالین تر از امیر اکرم تلفن: ۶۶۷۱۷۱</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۵ شاوب لورنس خیابان آریامهر جنب بانک ملی پلاک ۳۳۴ - ۳۳۳ تلفن: ۶۳۳۳۰</p>
<p>تعمیرگاه شاوب لورنس در دزفول خیابان سی متری جدید تلفن: ۳۵۶۳</p>	<p>تعمیرگاه شاوب لورنس در رضایه خیابان فرح نرسیده به خیابان داروش تلفن: ۸۳۲۷</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۱۵ شاوب لورنس عباس آباد سی متری نظامی پلاک ۱۷۹ تلفن: ۷۶۴۳۵۱</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۶ شاوب لورنس شمیرانات ۳ راهی قلهک تلفن: ۸۶۳۸۵۵ - ۸۶۷۲۸۱</p>
<p>تعمیرگاه شاوب لورنس در تبریز خیابان پهلوی مقابل کلاستر کوچه تلفن: ۷۹۰۸</p>	<p>تعمیرگاه شاوب لورنس در همدان خیابان بوعلی پلاک ۱۷۳ تلفن: ۴۱۹۶</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۱۵ شاوب لورنس خیابان شاهپور تلفن: ۴۱۴۳</p>	<p>تعمیرگاه مجاز شماره ۷ شاوب لورنس خیابان شمیران قدیم و عباس آباد نبش چهار راه قصر ارژنده تر و گرم تر است . تلفن: ۷۶۰۵۳۶</p>



مرگ چنین خواجه نه کاری است خرد

بقیه از صفحه ۷

در محلات شمالی تهران و فرای دور وزدیدک را در خویش نپرورد. تا همین اواخر، نه چندان دور، با اتوبوس خط رفت و آمد می‌کرد و آرزوی اتوبوس مدل فلان را بدل راه نمی‌داد (این نکته را من از بعضی شاگردان بسیار قدیمی او شنیدم). با اینکه فراهم آوردن اینگونه وسایل زندگی، برای مردی چون او، خواستی بود و توانستی. دکتر محمد معین، آنسوی مرز تحقیق و تصنیف، استاد یگانه‌ای بود که در حوزه درس دانشگاه نیز بی‌مانند بود. برای کسانی که با محیط درسی دانشگاه ما آشنائی ندارند، نمی‌دانند که چه عمری در سرکلاسه‌های درس، تشریح می‌شود و هنوز ثبت نام دانشجوییایان نرسیده امتحانات ترم اول آغاز میشود و هنوز استاد سخشن را آغاز نکرده صدای زنگ - هر سه ربع یک بار - دانشجویان را به « برای دانشگاه » دعوت می‌کند، گفتن اینکه دکتر معین تا چه حد از وقت کلاسی به سود دانشجو و علم استفاده می‌کرد، کار آسانی نیست. در تمام مدتی که شاگرد او بودم، یک جمله بیرون از حوزه درس و موضوع اصلی از او نشنیدم. به محض ورود به کلاس با ابهت خاصی که داشت، موج اتوبه دانشجویان و قبیل و قائلایشان را به سکوتی ممتد وا می‌داشت، بی‌آنکه در این باب سخنی بگوید. حضورش آرامش بخش و متین بود.

با اینکه دلی نرم و خوبی فروتن داشت، در کلاس درسی، مجال کوچکترین بحثی - بیرون از حوزه درسی - بکسی نمی‌داد تا وقت دیگران تشریح نشود - و این وفادار خاص را، من در کمتر استادی از استادان دانشکده ادبیات دانشگاه تهران دیده‌ام. بیرون از کلاس درس پدری مهربان بود، چوای مشکلات و زوایای روح دانشجو، و در جستجوی حل مشکلات او. دانشجویانی را که اهل استعداد تشخیص می‌داد بطرف مختلف تشویق می‌کرد و چه بسیار تحقیقات و رسالات که بزبان پارسی سپرده شده و حاصل تشویقهای او است. ارزشی که برای وقت خویش قائل بود و احترامی که به عمر دیگران می‌گذاشت یکی از ویژگیهای ممتاز روح او بود و از این باب شباهتی داشت به بدیع‌الزمان فروزانفر، با اینکه در روح فروزانفر نوعی خصیصه طنز و شوخ‌طبعی و بی‌اعتنائی به بعضی مسائل دیده می‌شد. جدی‌ترین مردی بود که در زندگی و دوران تحصیل دانشگاهی خود دیدم و اگر نه چنین بود، فراهم آوردن اینهمه آثار گرانمایه آیا امکان‌پذیر بود؟ خوب به یاد دارم که در آخرین روزهای سلامت خویش، یک روز به منزل یکی از دانشمندان بزرگ و اساتیدی که او نیز در راه و رسم خویش مردی یگانه است، آمده بود. نواری از « نوای نی » بی که درویشان پسر گور مولانا جلال‌الدین دولونیه نواخته‌اند در آنجا بود، گفتند بشنویم و همه موافقت کردند، در فاصله کوتاهی که آن نی نواخته می‌شد، دیدم و دقت کردم که معین می‌نوشید

تا ضمن لذت بردن از نوای آن نی، کار اصلی خود را نیز، که یادداشت برداشتن از کتابی بوده ادامه‌دهد. از هرگونه فرصتی برای کمال بخشیدن به طرح بزرگی که برای فرهنگ‌زبان فارسی پیش چشم داشت، استفاده می‌کرد. امین بود و دقیق، و در این راه کارش بحد وسواس می‌کشید. کوچکترین نکته‌ای اگر از کسی می‌شنید بنام او یادداشت می‌کرد. و بنام همان شخص چاپ می‌کرد. حواشی برهان قاطع بهترین شاهد این شیوه‌کار اوست. هر جا لغتی از لجه‌های شنیده، از هر کس شنیده، به نام او یادداشت کرده است. اگر شهادی از متنی از متون کسبی به او داده، همچنین به نام آن شخص در آنجا ضبط شده است و این روش را در همه آثار او ملاحظه می‌کنید. این مایه امانت در روزگاری که فضلی محترم معاصر - بخصوص نسل جوان - کتابها را از ریشه می‌زدند و بنام خود چاپ می‌کنند، کارهای فراموش شده خاورشناسان نسل پیشین را که نسخه‌های آن کمیاب است عینا بنام نالیف و تصحیح و تحقیق و گردآوری بنام خود چاپ می‌کنند، ترجمه را به نام نالیف عرضه می‌دارند، از آسای عظمت روح و بزرگواری اوست.

همین امانت و شرف علمی دکتر معین بود که دهخدا بزرگ - آن قهرمان پاکباز و آزاده تاریخ تمدن و فرهنگ ما - را وادار کرد تا سامان بخشیدن به کار « لغتنامه » را پس از مرگ خویش به دست معین بسپارد و او نیز با نوانائی خاص خویش تا آخرین روزهای سلامت برسر مظر مطالب آن - که بوسیله گروه نویسندگان لغتنامه تهیه



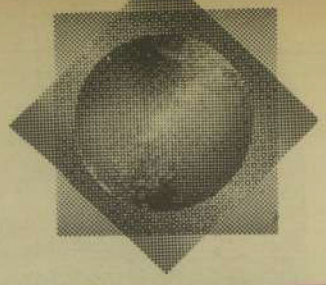
مشهور و روشنفکر ایتالیایی بانتظار بروی برده آمدن آخرین فیلم خود دکامرون است...

«فستیوال برلین» نخست، فیلم را پذیرفت، بعد آنرا رد کرد و در آخرین لحظه ها یکبار دیگر آن را برای شرکت در این فستیوال قبول کرد...



پازولینی، «بوکاجو» را با هنر تکان دهنده، تأثیری خود، بصورت یک درام خلق کرده است...

چند خبر هنری



دفتر طرح های اردشیر محمص

«کاکتوس» دفتر طرح های بال ۴۲ تا ۴۷ اردشیر محمص از طرف انتشارات «دفترهای زمانه» منتشر شد...

کتاب تازه «مجید نفیسی»

از «مجید نفیسی» شاعر بان بعد از «دربوست بیر» که شامل شعری او بود، کتابی منتشر شده است...



پرتو ۵۰۰ میلیون دلار

«موزه هنر متروپولیتن» نیویورک، صاحب تازگی تابلوی «ولاسکوژ» است که در نوامبر گذشته طی یک حراج هنری در لندن به مبلغ ۵۰ میلیون دلار...

آثار استادان گذشته

در خانه ی دوک «دربی شایر» در «دوتشایر» نمایشگاهی است از آثار طراحی استادان برجسته قدیمی بهمت دوک و دوشی و بنیاد نمایشگاه های بین المللی در واشنگتن دی سی...

جنگ فلک الافلاک

سرنجام پس از چند ماه انتظار جنگ فلک الافلاک به همت غلامحسین نصیری پور و با آثاری از دکتر امیرحسین آریابورد - جلال آل احمد - رضی برهنی - بهرام صادقی - عباس یهلوان - عباس نعلبندیان - اسماعیل خلیج - نعمت الله اسلامی - مهدی سامانی - اسحق عیسی و عده ای دیگر از نویسندگان شعرای معاصر منتشر گردید...



مارچلو ماسترو بانی

بقیه از صفحه ۴۳ شما در یک فیلم با زادبوم همبازی بوده اید؟

۲-۴: او با فیلم Z موفقیت پیدا کرد، میدانیم که بعنوان یک تهیه کننده، مقام بزرگی پیدا کرده، اینهمه اصلا مرا متعجب نمیکند...

میدانم که شما خوشتان نمیاید

مورد همبازی های مؤتد شمایا صحبت شده معذک میخواستم کمی راجع به فردانوی حرف بزنیم...



ساختن مرکز ما در حدود ۳۰ هزار متر

ساختن مرکز ما در حدود ۳۰ هزار متر زیر بنا دارد، سه استودیوی بزرگ داریم، که یکی مخصوص دوپلاز فیلم هاست...

فرصتی هم برای صحبت با آقای بهاری

بهراری مدیر مرکز آبادان پیدا می کند، آقای بهاری در کار تلویزیون سابقه های طولانی دارد، او با شروع از تشکیلات تلویزیون خوزستان و قدرت آن سخن می گوید...

خاک خوزستان

بقیه از صفحه ۴۱ من واقعا شیفته آموجتن بیشتر هستم و هرچه در این مورد بیشتر بیاموزم عشقم بیشتر میشود...

تلویزیون خوزستان از همان آغاز کار شروع به تهیه برنامه های پژوهشی و تحقیقاتی کرد و گروه هایی را فرستاد به شهرستان های مختلف استان...

تعمیم داریم زودی در بهبهان

تعمیم داریم زودی در بهبهان که حدود ۸۰ هزار نفر جمعیت دارد، یک مرکز خبری دائر کنیم تا به فوریت در جریان اخبار این شهرستان قرار بگیریم...

چینه سرگرمی داشت ولی حالا جنبه آموزشی هم پیدا کرده

چینه سرگرمی داشت ولی حالا جنبه آموزشی هم پیدا کرده، و در عین حال توانسته است در میان مردم و بخصوص جوانان جای برای خود باز کند...

این استان چند نفر تماشاگر دارد؟

این استان چند نفر تماشاگر دارد؟ در حدود ۷۰۰ هزار تماشاگر در داخل استان داریم (البته تماشاگران کشور هستی میجووار هم باید حساب آورد که متاسفانه تعدادشان برای ما معلوم است)...

در استان خوزستان که جمعا دو میلیون نفر جمعیت دارد

در استان خوزستان که جمعا دو میلیون نفر جمعیت دارد، در حدود ۷۰۰ هزار بیننده تلویزیون هست، اضافه میکند که هنوز در خیلی از شهرهای این استان تلویزیون نداریم...

کهرنامه های محلی هستند، از میان برنامه های بر طرفدارمان میتوانم از برنامه های مربوط به پیشرفت و آبادانی مملکت نام ببرم...

هم در راه پیشرفت است، ما توانستیم در هر ماه قریب ۱۵ ساعت را به ایست برنامه اختصاص دهیم، اگر برنامه نیم ساعتی را هم با آن اضافه کنیم میشود ۲۴ ساعت در ماه...

چه فکری کرده اید؟

چه فکری کرده اید؟ در حال حاضر تلویزیون ملی ایران مشغول ساختن کوی کارمندان تلویزیون است که تا هفت ماه دیگر آماده خواهد شد...

اما ممکن است کارمند منتقل شده

اما ممکن است کارمند منتقل شده مجرد باشد، این را هم فکر کرده ایم، به این ترتیب که ساختمان تلویزیون قدیم را تبدیل کردیم به ۱۵ اتاق دوفنری مجهز به تمام وسایل آسایش که حداکثر تا دو یا سه هفته دیگر آماده خواهند شد...

با از تهران منتقل شده اند؟

با از تهران منتقل شده اند؟ ما ۸۲ نفر کارمند داریم که فقط ۱۵ نفر از تهران هستند و بقیه همه محلی اند، ما باید کاری بکنیم که مردم حس کنند تلویزیون مال خودشان است...

می توانید بگوئید تلویزیون در این استان چند نفر تماشاگر دارد؟

می توانید بگوئید تلویزیون در این استان چند نفر تماشاگر دارد؟ در حدود ۷۰۰ هزار تماشاگر در داخل استان داریم (البته تماشاگران کشور هستی میجووار هم باید حساب آورد که متاسفانه تعدادشان برای ما معلوم است)...

حالی که ضحیر کنتی ها را در گوش و «بوی» مخصوص آبادان را در شام

حالی که ضحیر کنتی ها را در گوش و «بوی» مخصوص آبادان را در شام دارم، از کنار حصار سبز آراسته به نخل ها می گذرم، در آندیشه تلاش جوانان خوزستانی هستم که بتکرات عشق می ورزند، به غرورشان فکر می کنم...

شرکت کنندگان در بحث:

- محمود خوشنام
- مرتضی حنانه
- سیمین بهیانی
- حسن مشحون
- سیاوش زندگانی

در شماره گذشته قسمتی از بحث میزگرد درباره موسیقی ایرانی تلویزیون را از نظر خوانندگان عزیز گذرانیدیم. اینک دنباله بحث را مطالعه میفرمایید. نکته‌ای که یادآوری آنرا در اینجا لازم میدانم اینست که این جلسات بحث بهیچ وجه حالت «محاکمه» ندارد و مساله «محاکوم» یا «ترنه» شدن مطرح نیست، بلکه صرفاً بحث دوطرفه و کاملاً «دوستانه» است درباره موسیقی ایرانی و بخصوص برنامه‌های موسیقی تلویزیون و هدف روشن شدن مسائلی است که درباره این برنامه‌ها برای تماشاگران تلویزیون وجود دارد و در حد امکان ارائه طریق برای تهیه کنندگان برنامه های تلویزیون. طبیعی است که «تماشا» در این میان بی‌طرف است و با تمام نظریاتی که در این میزگردها مطرح میشود لزوماً موافق نیست. امیدواریم نظرات خوانندگان گرامی و تمام علاقه‌مندان موسیقی را نیز در این زمینه در مجله منعکس کنیم.

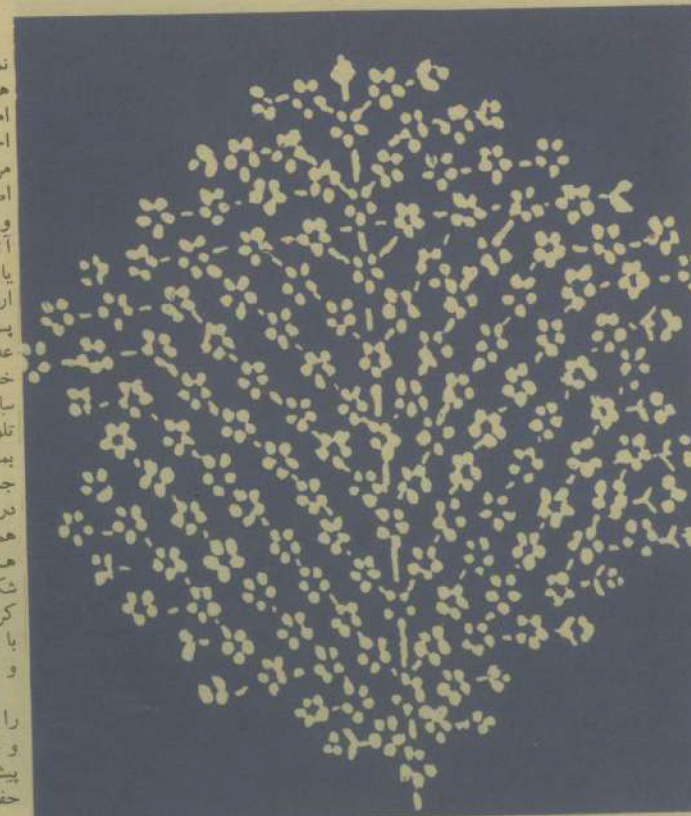
در شماره گذشته بحث را تا اینجا دنبال کردیم که آقای دکتر خوشنام، آقای مشحون، آقای شفیعی و خانم سیمین بهیانی درباره وضع موسیقی کشور و موسیقی ایرانی تلویزیون صحبت و اظهار نظر کردند. اینک حرفهای آقای مرتضی حنانه و ادامه بحث:

مرتضی حنانه - من تصمیم گرفته بودم که دیگر راجع باین چیزها حرف نزنم باین دلیل که سی سال این حرفها را شنیده‌ام و این صحبت‌هایی که می‌کنیم فقط برای اینست که مردم بخوانند، که کاری باین کارها ندارند. اما اگر اولیای دستگاههای دست درکار موسیقی آنها را خواهند خواند و بآنها ترتیب اثر خواهند داد که بحث دیگری است. اگر قرار است فقط از موسیقی تلویزیون تعریف کنم و بگویم به‌به که این اولاً در حد ما نیست و ثانیاً صحیح هم نیست چون هم خود را گول زده‌ام و هم تلویزیون را... و چون تلویزیون مورد علاقه من است نمیتوانم آنرا ختم

نگهدارم. نه تنها تلویزیون، رادیو هم همینطور - من ده سال از عمرم را در خدمت آن بوده‌ام - فرهنگ و هنر هم بهمین... من این سه موسسه را که با موسیقی کشور سروکار دارند دوست دارم و این دوستی و علاقه ایجاب میکند که انتقاد بکنم. بنابراین اگر حرفی میزنیم هدفمان واقعا اصلاح موسیقی در مملکت است که هر جا ما رفتیم خجالت کشیدیم. هر جا راجع به موسیقی مباحثت شده در حد خجالت و شرمندگی بوده است!

بهر حال برای آخرین بار حاضرم چیزهایی بگویم که امیدوارم باین حرفها توجه شود.

تماشا - در اینجا توضیحی لازم است. ما الان در آستانه يك تحول نسبتاً مهم در کار تلویزیون و رادیو هستیم. پیوستگی رادیو و تلویزیون در سازمان رادیو - تلویزیون کشور بالطبع مطالعه و بررسی‌های تازه‌ای را در تمام برنامه های این دو دستگاه و از جمله در برنامه های موسیقی آنها ایجاب میکند و مسلماً در فصل تازه تلویزیونی که مطابق معمول از مهرماه آغاز میشود ما شاهد تغییرات عمده‌ای در برنامه‌های تلویزیون خواهیم



بود. بنابراین، بحث ما در چنین موقعیتی مفید خواهد بود و اگر در این جلسه بحث ارائه طریقی بشود و نظرات اصلاحی دقیق و قابل اجرایی ارائه شود، قطعاً مورد توجه قرار خواهد گرفت.

حنانه - حرف اول من اینست که کشور ما سیاست موسیقی ندارد. هر مملکتی را شما ببینید مقرراتی در این مورد دارد مثلاً در کشور شوروی پروکفیف را که مانده بود ببینازند به زندان، چرا؟ برای اینکه موسیقی‌اش برخلاف سیاست مملکت بود. اما در مملکت ما، هر کاری تلویزیون ملی بخواهد در زمینه موسیقی بکند، تلویزیون آموزشی - که اصلاً حق ندارد موسیقی پخش بکند - یا بخش موسیقی بازاری خنثی میکند چون مردم میروند برنامه آنرا ترجیح میدهند و تماشا میکنند. پس چه زحمت بیهوده است که ما میکشیم؟ از این گذشته، من با نظراتی که اینجا مطرح شد کلاً موافقم منتها شاید روش من کمی فرق بکند. بنابراین در هر مورد جوابهایی میدهم.

مهمترین عامل در اینجا عامل زمان است. زمان تأثیری در روی مردم میگذارد که هیچکس و هیچ عاملی نمیتواند آنرا عوض کند. و این چیزی است که ما میخواهیم برای مردم روشنتر کنیم. امروز، موسیقی اصیل بصورت قدیم اجرا کنیم هیچ فایده‌ای ندارد جز اینکه مردم را ناراحت هم میکند. موسیقی اصیل ایرانی برای یکمده مردم روشنفکر و اهل مطالعه است که مثلاً برای تماشای آثار فلان نقاش بزرگ ساعتها در موزه‌ها یا نمایشگاهها میگذرانند. آنها میتوانند ارزش واقعی این موسیقی را بفهمند. پس این گونه برنامه‌ها مخصوص یک عده محدود است و بایستی در حد عالی خودش حفظ شود و بطور محدود در ساعات آخر شب اجرا بشود (چه در تلویزیون و چه در رادیو) برای اینکه بماند و از بین نرود و ماخذ تحقیق و جستجو برای موسیقی‌دانهایی باشد که در این راه زندگیشان را میگذرانند. همانطور که زاینچا که يك ملت پیشرفته هستند موسیقی اصیل خود را با همان شکل قدیم و لباسهای قدیمی حفظ کرده‌اند. و می‌بینیم که موسیقی‌اصیلشان با يك ن و يك ساز ضربی اجرا میشود و با آن رقص‌های قدیمی... ما میبایستی موسیقی اصیل خود را با همان روحیه خاص خودش نگهداریم و حتی بروی به قبل از قاجاریه که این پیش‌درآمدها نبوده و همان شکل را حفظ کنیم یعنی موسیقی ما محدود شود به شعر، به آواز و موسیقی سازی که برای تکنیک نوازنده بوده است. برای این کار هنوز دیر نشده و میتوان اقدام کرد.

اما در مورد موسیقی شهری خودمان و موسیقی محلی، بایستی اینها تقسیم‌بندی شود. هر ملتی این را می‌داند و تقسیم‌بندی کرده است. الان تیب جوان ما به چه علت این داد و فریاد عظیم بیتل‌های انگلیسی را استقبال میکنند؟ برای اینکه خودمان به آنها چیزی که را می‌شناسیم نداریم. می‌آیند آدای آنها را در می‌آورند، يك چیز مزخرفی تو گوش مردم میکنند باسم موسیقی جاز. رادیو هم که اصلاً نمیداند جاز چیست و همین‌ها را تحویل مردم میدهد.

معیط هنری ما بکلی دچار بلینشو شده، هر کی از جایش بلند میشود اسم هنرمند خودش می‌بندد و اصلاً هنر در معیط ما واقعا کم شده است. هر کسی با دوستهایش برای گشت و گذار بیرون شهر می‌رود و يك دهن میخواند فوری میگویند «به به، تو هنرمندی، بدوبرو تلویزیون یار رادیو!»

موسیقی‌دانهایی که الان هستند آهائیی نیستند که میرفتند خانه استاد، کشتیهای استاد را جفت می‌کردند، توی

خانه استاد خدمت و نوکری میکردند تا از او چیزی یاد بگیرند، آنوقت میکشیدند این شاگرد عبدالله خان یا فلان استاد است و الحق هم چیزهای خوبی یاد میکردند. همانطور که امروز در هندوستان مرسوم است.

اما خواننده ها نوازنده های امروز ما کی‌ها هستند؟ وقتی ما در تلویزیون اعلام کردیم که خواننده میخواهیم، بیش از شش هزار نفر داوطلب شدند که هر کدام هم توصیه نامه بلند بالایی از استادشان آورده بودند. عده‌ای می‌نستند و ساف برای ما قرآن میخواندند. چندین نفر از آنها فکر میکردند که برای خواننده شدن باید مقلد یکی دیگر باشند، وقتی میرسدیم «تو چه میخوانی؟» یکی میگفت: «من دلکش میخوانم!» دیگری میگفت: «من ایرج میخوانم!» و هیچکدام نمیکشیدند من در فلان دستگاه یا فلان آواز را میخوانم... از میان شش هزار نفر ما در حدود چهل و چهار نفر را انتخاب کردیم که اینها صدا داشتند. برای اینها کلاس درست کردیم. اینها تعلیم دیدند و آمدند توی تلویزیون برنامه اجرا کردند. ما هفت نفر خواننده تربیت کردیم. سی سال از تاسیس رادیو گذشته، تا حال یک نفر خواننده با نوازنده تربیت نکرده اما ما تربیت کردیم. منتها بعد کلاس بهم خورد و کار تعلیم اینها متوقف ماند و يك یا دو سال تعلیم برای داشتن يك خواننده هنرمند واقعا کافی نیست. شما گفتید که چرا هنرمند های معروف را به تلویزیون نمی‌آورند. در سالهای اول تاسیس تلویزیون این خانها و آقایان را برای همکاری با تلویزیون دعوت کردند، قرار دادهایی هم با آنها بستند اما این خانها و آقایان قصد داشتند با تلویزیون قرارداد های ده هزار تومانی و کلان ببنند.

رادیو و تلویزیون در تمام دنیا برای هنرمندان نقش تبلیغاتی دارد. فلان خانم خواننده باید پولی هم به تلویزیون بدهد تا برنامه‌ای از او پخش کند تا او معروف شود و از کسرها و صفحه‌هایش کسب درآمد کند.

خوشنام - برداخت دستزد کاملاً منطقی است.

حنانه - به، منتها يك دستمزد مختصر، نه چنین مبالغ هنگفت. مگر اینجا موسسه پولساز است که بتواند چنین پولهایی به آقایان بپردازد؟ يك خصیصه هنرمندانه نیست و به موسیقی مملکت صدمه میزند.

خوشنام - دنبال پول دویدن امروزه يك آیدمی اجتماعی است. مگر نمی‌بینید چگونه با وعده خوارها پول مردم را بیهیجا و همه‌کار میکشاند!

تشکیل يك فستیوال موسیقی بسیاری از مشکلات موسیقی ایرانی را حل می کند

سیمین بهیانی - يك عده اینطوری هستند ولی يك عده هم نیستند. حنانه - آنها که نیستند خیلی خوب، ما کاری با آنها نداریم و خیلی هم با ایشان احترام میگذاریم. اما اینها حقایقی است که باید گفته شود، تا گفته نشود درست نمیشود. حقیقت اینست که شما دادتان بلند است که چرا آهنگساز روی شعر شما آهنگ مناسب نمیگذارد. دلیلش روشن است شما يك شاعر هستید و در کارتان مطالعه دارید، اگر هم مطالعه نداشته باشید این زبان شاست. اما آهنگساز چی؟ اینها، خدا شاهد است، هیچکدام مدرسه موسیقی ندیده‌اند. اینها آما تورتند، شما پروفیسورن. نمیتوانید با هم کار کنید. او حرف شما را درک نمیکند. شما میخواهید روی ساخته‌اوت - که هیچ اطلاعی از تکنیک موسیقی ندارد - اشعاری بگذارید که خیلی بالاتر از حد درک اوست. کار خود شما هم هنر است، جزء به هنر اولیه است. نقاشی و شعر و موسیقی (البته نه موسیقی در نهایت نوازندگی بلکه موسیقی در حد خلق) سه هنر اول است. شما با قدرت خلاقه کار دارید.

سیمین بهیانی - من تصنیف‌سازی را هنر نمیدانم. حنانه - به، تصنیف‌سازی هنر نیست چون شما باید بندهك ملودی هستید. هنر آنجاست که اصلاً پایبندی ندارد. اپرا را ما هنر نمیدانیم بهلت اینکس چند هنر با هم مخلوط میشوند و يك چیز بوجود می‌آورند.

هنر آنجاست که شما بتوانید در حد معجزه کارهای عجیب و غریب بکنید. وگر نه این ملودیهایی که اینها میسازند و می‌آورند سیمد توماشان را میگیرند مساله‌ای نیست. شما خیال میکنید ملودی که فلان روستایی در کردستان گفته‌بدر از مال اینهاست؟ نخیر، ملودی آن‌دهاتی صد درجه بهتر و قشنگتر این ملودیهاست. پس بیایم بان روستایی هم بگوئیم مطلب هیچ!

حنانه - همین را میگویم. زمان عوامل پیشرفت را بدست میدهد، اما هیچکس بفکر موسیقی نیست. تعجب میکنم چطور مجله تماشا ما را اینجامع کرده که در این باره حرف بزنیم! اصلاً سیاست موسیقی وجود ندارد. خواننده باید تربیت بشود، باید تعلیم بگیرد، باید کار کند، باید برود در مجالس بخواند، تا بتواند خواننده بشود، تا بتواند خوب بخواند. نوازنده هم همینطور.

سیمین بهیانی - شما می‌توانید کار کنید. حنانه - مگر در دنیای امروز چه چیز ارزش دارد؟ فقط اصالت و سبک، خوشنام - استقلال سبک. حنانه - به، اگر قرار بشود بنده آهنگی بسازم عین کار موزارت، این چه را ساخته!

سیمین بهیانی - شعرش هم شعر ماتم بود!

حنانه - آغاسی خوب، من نمیگویم بد، ولی این کوبنده است برای آنها که واقعا کاری می‌کنند. ما تصنیف‌ساز های داریم در حد خیلی عالی. این حقیقت است. مالان خواننده‌هایی داریم که از خواننده‌های پنجاه سال پیش خیلی بهتر می‌خوانند منتها ما همیشه چشممان به پشت سر است و حسرت گذشته‌ها را می‌خوریم. قمر میخوانده، ولی دلکش بیست سال پیش خیلی بهتر از قمر میخواند. جوانهای ما صدای عالی دارند. ایرج صدایش عالی است ولی چه می‌خواند؟ هیچکس نیست باو بگوید: آقا این چیست میخوانی؟

مشحون - صدا بان خوبی ولسی مطلب هیچ!

حنانه - همین را میگویم. زمان عوامل پیشرفت را بدست میدهد، اما هیچکس بفکر موسیقی نیست. تعجب میکنم چطور مجله تماشا ما را اینجامع کرده که در این باره حرف بزنیم! اصلاً سیاست موسیقی وجود ندارد. خواننده باید تربیت بشود، باید تعلیم بگیرد، باید کار کند، باید برود در مجالس بخواند، تا بتواند خواننده بشود، تا بتواند خوب بخواند. نوازنده هم همینطور.

حنانه - این مورد، اینچنان نوازنده واقعا هنرمند است. خوشنام - پس در موسیقی ایرانی نوازنده هنرمند است؟ حنانه - به، نوازنده‌ای کس به دیده‌نوازی می‌کند در حد يك هنرمند است. هنر بنظر من بیان احساس با کلام و تکنیک زمان است. این خیلی مهم است. یعنی من در زمان خودم شعر را از لحاظ مضمون کمی نوتر بکنیم، نمیشود. گاهی بحد خنده‌دار می‌رسد. زن شروع می‌کند به تعریف کردن از زلف‌های بلند و قد و قامت و چشهای شغلاهی بار...

راجع به سیاست موسیقی، ما هر کاری بکنیم بیفایده است. تا فستیوالی برای آهنگها و تصنیف‌ها درست نکنیم که مردم و هیات داوران با صلاحیت بشنوند و در باره کار آهنگسازها و ترانه سازها قضاوت کنند، درست نمیشود. فقط در این فستیوال است که معلوم می‌شود چه کسی کارش بهتر است و درجه عالیتری دارد و کی در چه رشته‌ای بهتر می‌تواند کار کند.

در مورد تلویزیون: عید شد، يك دفعه دیدیم از صبح تا غروب سوسن است و آغاسی.

خوشنام - سال که تحویل شد برنامه آغاسی شروع شد.

سیمین بهیانی - شعرش هم شعر ماتم بود!

حنانه - آغاسی خوب، من نمیگویم بد، ولی این کوبنده است برای آنها که واقعا کاری می‌کنند. ما تصنیف‌ساز های داریم در حد خیلی عالی. این حقیقت است. مالان خواننده‌هایی داریم که از خواننده‌های پنجاه سال پیش خیلی بهتر می‌خوانند منتها ما همیشه چشممان به پشت سر است و حسرت گذشته‌ها را می‌خوریم. قمر میخوانده، ولی دلکش بیست سال پیش خیلی بهتر از قمر میخواند. جوانهای ما صدای عالی دارند. ایرج صدایش عالی است ولی چه می‌خواند؟ هیچکس نیست باو بگوید: آقا این چیست میخوانی؟

مشحون - صدا بان خوبی ولسی مطلب هیچ!

حنانه - همین را میگویم. زمان عوامل پیشرفت را بدست میدهد، اما هیچکس بفکر موسیقی نیست. تعجب میکنم چطور مجله تماشا ما را اینجامع کرده که در این باره حرف بزنیم! اصلاً سیاست موسیقی وجود ندارد. خواننده باید تربیت بشود، باید تعلیم بگیرد، باید کار کند، باید برود در مجالس بخواند، تا بتواند خواننده بشود، تا بتواند خوب بخواند. نوازنده هم همینطور.

سیمین بهیانی - يك عده اینطوری هستند ولی يك عده هم نیستند. حنانه - آنها که نیستند خیلی خوب، ما کاری با آنها نداریم و خیلی هم با ایشان احترام میگذاریم. اما اینها حقایقی است که باید گفته شود، تا گفته نشود درست نمیشود. حقیقت اینست که شما دادتان بلند است که چرا آهنگساز روی شعر شما آهنگ مناسب نمیگذارد. دلیلش روشن است شما يك شاعر هستید و در کارتان مطالعه دارید، اگر هم مطالعه نداشته باشید این زبان شاست. اما آهنگساز چی؟ اینها، خدا شاهد است، هیچکدام مدرسه موسیقی ندیده‌اند. اینها آما تورتند، شما پروفیسورن. نمیتوانید با هم کار کنید. او حرف شما را درک نمیکند. شما میخواهید روی ساخته‌اوت - که هیچ اطلاعی از تکنیک موسیقی ندارد - اشعاری بگذارید که خیلی بالاتر از حد درک اوست. کار خود شما هم هنر است، جزء به هنر اولیه است. نقاشی و شعر و موسیقی (البته نه موسیقی در نهایت نوازندگی بلکه موسیقی در حد خلق) سه هنر اول است. شما با قدرت خلاقه کار دارید.

سیمین بهیانی - من تصنیف‌سازی را هنر نمیدانم. حنانه - به، تصنیف‌سازی هنر نیست چون شما باید بندهك ملودی هستید. هنر آنجاست که اصلاً پایبندی ندارد. اپرا را ما هنر نمیدانیم بهلت اینکس چند هنر با هم مخلوط میشوند و يك چیز بوجود می‌آورند.

هنر آنجاست که شما بتوانید در حد معجزه کارهای عجیب و غریب بکنید. وگر نه این ملودیهایی که اینها میسازند و می‌آورند سیمد توماشان را میگیرند مساله‌ای نیست. شما خیال میکنید ملودی که فلان روستایی در کردستان گفته‌بدر از مال اینهاست؟ نخیر، ملودی آن‌دهاتی صد درجه بهتر و قشنگتر این ملودیهاست. پس بیایم بان روستایی هم بگوئیم مطلب هیچ!

حنانه - همین را میگویم. زمان عوامل پیشرفت را بدست میدهد، اما هیچکس بفکر موسیقی نیست. تعجب میکنم چطور مجله تماشا ما را اینجامع کرده که در این باره حرف بزنیم! اصلاً سیاست موسیقی وجود ندارد. خواننده باید تربیت بشود، باید تعلیم بگیرد، باید کار کند، باید برود در مجالس بخواند، تا بتواند خواننده بشود، تا بتواند خوب بخواند. نوازنده هم همینطور.

سیمین بهیانی - شما می‌توانید کار کنید. حنانه - مگر در دنیای امروز چه چیز ارزش دارد؟ فقط اصالت و سبک، خوشنام - استقلال سبک. حنانه - به، اگر قرار بشود بنده آهنگی بسازم عین کار موزارت، این چه را ساخته!

سیمین بهیانی - شعرش هم شعر ماتم بود!

حنانه - آغاسی خوب، من نمیگویم بد، ولی این کوبنده است برای آنها که واقعا کاری می‌کنند. ما تصنیف‌ساز های داریم در حد خیلی عالی. این حقیقت است. مالان خواننده‌هایی داریم که از خواننده‌های پنجاه سال پیش خیلی بهتر می‌خوانند منتها ما همیشه چشممان به پشت سر است و حسرت گذشته‌ها را می‌خوریم. قمر میخوانده، ولی دلکش بیست سال پیش خیلی بهتر از قمر میخواند. جوانهای ما صدای عالی دارند. ایرج صدایش عالی است ولی چه می‌خواند؟ هیچکس نیست باو بگوید: آقا این چیست میخوانی؟

مشحون - صدا بان خوبی ولسی مطلب هیچ!

حنانه - همین را میگویم. زمان عوامل پیشرفت را بدست میدهد، اما هیچکس بفکر موسیقی نیست. تعجب میکنم چطور مجله تماشا ما را اینجامع کرده که در این باره حرف بزنیم! اصلاً سیاست موسیقی وجود ندارد. خواننده باید تربیت بشود، باید تعلیم بگیرد، باید کار کند، باید برود در مجالس بخواند، تا بتواند خواننده بشود، تا بتواند خوب بخواند. نوازنده هم همینطور.



سیاوش زندگانی



مرتضی حنانه

باید کار کند. نوازنده اگر يك روز ساز نزنند عتب میرود. نوازنده های ما هفته به هفته ساز بنست نمی گیرند مگر اینکه برنامه ای داشته باشند. اینها مسائل ماست. این مسائل چگونه باید حل شود؟

مشحون - خواننده و نوازنده باید منحصرًا کار خوانندگی و نوازندگی بکنند.

خانه - این کار سابقًا در رادیو نبود، من خودم باعث شدم و گفتم نوازنده باید کارش فقط نوازندگی باشد و برای نوازنده ها حقوق تعیین شد. الان اقرار میکنم که بهترین حقوق به نوازندگان پرداخت میشود، از يك وزیر بیشتر... اما این آقا يك روز که تعطیل دارم فکر میکنید میروم استراحت و تفریح کند؟ نه خیر! میروم ببیند کجا بیشتر پول میدهند تا در آنجا نوازندگی کند! این حرفها را دلم میخواهد نوشته شود. اینها درد اجتماعی ماست. اینکه پول برای ما همه چیز شده و نوازندگان ما واقعا مطری می کنند!

سیمین بهبهانی - هنرمندان ما از نظر اقتصادی شاید کارهایی بکنند که در شان شان نباشد. این، شاید بدلیل احتیاج باشد چون هنرمند هم بهر حال میخواهد زندگی بکند و باید اداره بشود و کار دیگری جز این بلد نیست و طبیعی است اگر بخواید از هنرش بهترین استفاده را ببرد. از جهتی، این، کالای اوست.

خانه - شما حاضرید شعری بگویید و بروید در فلان کاباره بخوانید؟

سیمین بهبهانی - من اگر از گرسنگی بمریم حاضر نیستم شعری را که دلم نخواهد بگویم.

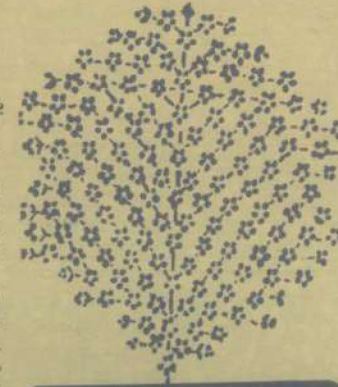
خانه - همین! هنرمند دیگر چه میخواهد؟ ماهی پنج هزار تومان میگیرد برای اینکه کارش را در بهترین حد نگهدارد. بهتر از این چه میشود؟

مشحون - پیرمردی هست که نود سالش است. او خواننده و موسیقی دان هنرمندی بود. من گاهی بدیدنش میروم. او تعریف میکرد که من و استادم میرفتیم دولاب و اکبرآباد، در آنجا میزدیم و میخواندیم و یاد می گرفتیم. موقع برگشتن، استادم تکه های چوب خشک را توی کسه ای جمع می کرد و بخانه اش میرود تا از آنها استفاده کند. یعنی اینقدر فقیر بود. ولی حالا من می بینم به چه ای که سه ماه کار درست نکرده پنج هزار تومان میدهند.

سیمین بهبهانی - مساله اخلاق و هنر دو تا است. يك هنرمند ممکن است از لحاظ اخلاقی آدم خوبی نباشد اما از نظر هنر خوب باشد. ما تعداد انگشت شماری هنرمند در این مملکت داریم. اگر اینها از لحاظ اخلاقی نقاط ضعفی داشته باشند باید راهنمایی و اصلاح شوند.

خانه - ما به ضعف اخلاقی کاری نداریم.

سیمین بهبهانی - این وظیفه دولت است نه بنده و شما. دولت اگر تشخیص میدهد هنرمندش کاری میکند که خلاف



در دنیای امروز آنچه ارزش دارد اصالت است و استقلال سبک.

امید میرود با تشکیل سازمان رادیو تلویزیون هفتمه مسائل ما در زمینه موسیقی ایرانی حل شود.

شخصیت هنری اوست، باید باو تذکر بدهد، اینها سرمایه معنوی این مملکت هستند.

خانه - هر هنرمندی بعد از آنکه کارش را تمام کرد آزاد است بهر جا که میخواهد برود و هر کاری میخواهد بکند. آنچه مهم است اینست که خانم سیمین بهبهانی نباید برود در فلان کاباره شعر بخواند.

سیمین بهبهانی - چه کسی باید این را بمن بگوید؟

خانه - گفتن لازم نیست. شما باید وجدان هنری داشته باشید و هنر تان را به ابتذال نکشید.

سیمین بهبهانی - من به هنرمندان غیر وابسته کاری ندارم، ولی کارها و رفتار هنرمندان وابسته باید از طرف دولت شدت کنترل شود.

خوشنام - نکته اصلی همان طمع است. درد دنبال پول دویدن است که امروزه همگیر شده، زندگی همه اش پول است.

تماشا - شما در ضمن صحبت خود گفتید که خواننده باید در مجالس بخواند.

خانه - بله، ولی نه در هر مجلسی. تلویزیون باید برای خوانندگان کسرت های در حضور مردم بدهد و فیلمبرداری بکند. ما تمسیم داریم این کار را بکنیم. البته جاهای خوب بخوانند، چسرا نخوانند؟ ولی تا ساعت سه بعد از نیمه شب در فلان کاباره خواندن درست نیست.

خوشنام - همانطور که خانم بهبهانی گفتند، دستگاه مسئول باید به خواننده ها و نوازنده ها تذکر بدهد و حتی اگر لازم شد از خیر آن هنرمند بگذرد و بعنوان انضباط اداری کنارش بگذارد.

خانه - برگردیم سر بحث موسیقی. موسیقی تلویزیون و رادیو با هم فرق دارند. رادیو در حد خیلی بالاتری باید باشد چون من میتوانم در اتاق تنها بنشینم و با دقت بان گوش بدهم موسیقی تلویزیون بیشتر با چشم کار دارد. يك ترانه که در رادیو خوانده میشود خیلی زود مشهور میشود و بصورت صفحه بازار می آید. از طرف دیگر يك ترانه را در تلویزیون یکبار بیشتر نمیتوان پخش کرد در حالی که در رادیو يك ترانه تازه را در روز اول، ده بار پخش میکنند بدون اینکه کسی را ناراحت کند. ما يك ترانه را به خواننده میدهم که در صد کور جداگانه بخوانند تا برای مردم قابل پذیرش باشد و بتوانیم يك ترانه را مثلا سه بار پخش کنیم.

تماشا - مساله دیگر اینست که آیا باید خواننده آهنگهای ایرانی حتما قیافه ای اخم آلود، داشته باشد و اگر نتوانست اشکی هم بریزد؟ چرا خواننده ترانه های ایرانی نباید قیافه باز داشته باشند و لبخند بزنند؟

خانه - اینها هیچ اشکالی ندارد. منتها خواننده تربیت کننده میخواهد، يك «متور آنس» میخواهد. مگر می شود بدون کارگردان برنامه ای اجرا کرد؟ خواننده يك کاد نمایشی ارائه میدهد و حتما باید بوسیله يك کارگردان رهبری شود.

سیاوش زندگانی - يك مساله هم هست. وقتی شعر و آهنگ حاوی غم و اندوه باشد، خواننده که نمیتواند لبخند بزند.

خانه - ما هر چه باین شاعران میگوییم که دست از این غننامه ها بردارید بگوش کسی قرو نمیروید.

مشحون - مردم دشتستان صبح تا غروب زیر تابش آفتاب کار میکنند. شب که میشود می آیند بیرون، باد خنکی بتشان میخورد و شروع به زمزمه میکنند. اینها آواز شان با ناله توام است. آهنگ ساز ما هم از آنها تقلید میکند بدون اینکه بعلت قضیه توجه داشته باشند.

خانه - علتش اینست که آهنگ ساز ما وقتی میخواهد ترانه ای بسازد اصلا نمیداند چه میخواهد. اگر در مسایه موسیقی اسبیل میخواهد کار کند که جنبه دیگری دارد ولی اگر میخواهد برای امروز ترانه بسازد باید با کمی فکر و دقت و استفاده از ریتم آنرا

امروزی کند. هیچ هم لازم نیستاز ترکی و عربی و هندی کمک بگی. فقط فکر و ریتم.

خوشنام - همان کاری که نینر شعر کرد. پایه کار نیما همان شعر کلاسیک ایرانی است منتها قالب برشته و کارهایی کرده که شکل نو به مر داده است.

خانه - باور کنید موسیقی ایی اینقدر حزن انگیز نیست. وقتی با به ویلن میزنند حزن انگیز است. اما بی با سهار میزنند چیز دیگری است. اما بی و گمانچه حالت دیگری دارد. با بو که میزنند آدم لذت میبرد.

خوشنام - شما صحبت از يك فستیل کردید. فستیوالی ترتیب داده شده تمام کسانی که در زمینه ترانه سن چیزی در جتته دارند در آن شرکت کنند، حتی آما تورها، مسلما استاد های کشف خواهد شد.

خانه - من این موضوع را شورای موسیقی تلویزیون مطرح کردم و تا اندازه ای هم موافقت شده است. پیشنهاد کردم يك فستیوال دولتی را راسر - در تاهستان که همه مردم دریا هستند - ترتیب بدهند و از همه دعوت کنند که در آن شرکت بکنند جایزه هایی برای بهترین ترانه و تصه تعیین بکنند. همانطور که برای قیفا جایزه قابل توجهی میدهند. تمام آهه سازان باشاعران شان بنشینند آهنگی بسا، و بیایند در فستیوال شرکت کنند. تراا را با صداهای مختلف اجرا میکنند بهترین ترانه با رای هیات داوران و ما انتخاب میشود. مردم که برای تفریح بهت آمده اند و پول هم دارند حتما به فستیو می آیند و مطمئنم که خرج فستیوال همین راه در می آید. تلویزیون هم تواند چندین برنامه از آن ضبط کند اینجور مجامع خواننده های ما را تشو خواهد کرد و قطعا نتیجه خوبی عاید خواهد شد. اینها مساعی است که با دولت به عمل آورد. کافی است به آدم با صلاحیت ماموریت بدهند و امکانا هم در اختیارش بگذارند تا این کس انجام بگیرد. نمیدانید مردم چه استقبا از این کار خواهند کرد و صفحات آن ترانه ها چه فروشی خواهد کرد.

تماشا - شما در ضمن صحبت خود گفتید که خواننده باید در مجالس بخواند.

خانه - بله، ولی نه در هر مجلسی. تلویزیون باید برای خوانندگان کسرت های در حضور مردم بدهد و فیلمبرداری بکند. ما تمسیم داریم این کار را بکنیم. البته جاهای خوب بخوانند، چسرا نخوانند؟ ولی تا ساعت سه بعد از نیمه شب در فلان کاباره خواندن درست نیست.

خوشنام - همانطور که خانم بهبهانی گفتند، دستگاه مسئول باید به خواننده ها و نوازنده ها تذکر بدهد و حتی اگر لازم شد از خیر آن هنرمند بگذرد و بعنوان انضباط اداری کنارش بگذارد.

خانه - برگردیم سر بحث موسیقی. موسیقی تلویزیون و رادیو با هم فرق دارند. رادیو در حد خیلی بالاتری باید باشد چون من میتوانم در اتاق تنها بنشینم و با دقت بان گوش بدهم موسیقی تلویزیون بیشتر با چشم کار دارد. يك ترانه که در رادیو خوانده میشود خیلی زود مشهور میشود و بصورت صفحه بازار می آید. از طرف دیگر يك ترانه را در تلویزیون یکبار بیشتر نمیتوان پخش کرد در حالی که در رادیو يك ترانه تازه را در روز اول، ده بار پخش میکنند بدون اینکه کسی را ناراحت کند. ما يك ترانه را به خواننده میدهم که در صد کور جداگانه بخوانند تا برای مردم قابل پذیرش باشد و بتوانیم يك ترانه را مثلا سه بار پخش کنیم.

تماشا - مساله دیگر اینست که آیا باید خواننده آهنگهای ایرانی حتما قیافه ای اخم آلود، داشته باشد و اگر نتوانست اشکی هم بریزد؟ چرا خواننده ترانه های ایرانی نباید قیافه باز داشته باشند و لبخند بزنند؟

خانه - اینها هیچ اشکالی ندارد. منتها خواننده تربیت کننده میخواهد، يك «متور آنس» میخواهد. مگر می شود بدون کارگردان برنامه ای اجرا کرد؟ خواننده يك کاد نمایشی ارائه میدهد و حتما باید بوسیله يك کارگردان رهبری شود.

سیاوش زندگانی - يك مساله هم هست. وقتی شعر و آهنگ حاوی غم و اندوه باشد، خواننده که نمیتواند لبخند بزند.

مردان شمال اروپا در قرن پانزدهم معتقد بودند چیزی به نام حشمت وجود دارد و می خواستند به آن دست یابند.



نیضت های مذهبی قرن پانزدهم بنیان سوزاندن تابلو های تناسی و کتابها را نهادند که در فرود بعد اسباب نگرانی مردم جهان شد.

میرد! در دیوار چرا شکاف پیدا می شود! منشا ابر و باد در کجاست؟ چگونه يك جویبار آب، جویبار دیگر را منحرف می کند! کشف کنید، یادداشت کنید و اگر چیزی دیدنی بود بکشید: این شعار او بود. يك سؤال را بارها و بارها بپرسید. هنای کنجکاو او، نیروی ذهنی باور نکردنیش بود. وقت هواران کلمه دفتر یادداشت او را می خوانیم از بسیاری اثری او ما خسته می شویم.

او جواب بله را قبول نداشت. نمی توانست نکته ای را نکاویده بگذارد، زحمت می کشید، مطلب را بیان می کرد. به مخالفان خیالی خویش که این جوابها را نمی پذیرفتند پاسخ می داد. از میان همه این پرسشها یکی را پیوسته و بیش از همه می پرسید: این سؤال انسان بود، نه انسان آلبرنی « که هوش و عقل و حافظه خدایان جاودان » را دارد، بلکه انسان بعنوان يك مکاتیب و دستگاه متحرک، چرا انسان راه می رود! او شرح می دهد که پای انسان را به ده طریق مختلف کشیده است که هر يك از آنها عنصر دیگری از ساختمان آنرا معلوم می سازد. چرا قلب خون را به بدن می فرستد! وقتی خمیازه می کشید، یا عطسه می کنیم چه رخ می دهد! چنین در رسم چگونه زندگی می کند! بالاخره، آیا انسان در اثر سالفوردگی می رود! شوناردو مردی مسافله را در بیامریستان فلورانس یافت و با شکیبایی منتظر شد تا او بپردد و گرایش را امتحان کند. برای پاسخ به هر سؤال

مردی برای همه فصلها

در پائیز 1612، اندکی پس از مرگ جولیس دوم امپو به دیگری وارد والیان شد. این توناردو داوینچی بود. مورخان او را مرد نمونه رنسانس دانسته اند. این اشیاء است. اگر توناردو نه مصری تعلق داشته باشد، این عصر اواخر قرن هفدهم است، اما در واقع او به هیچ عصری تعلق ندارد، در هیچ مقوله ای نمی گنجد، و هر چه بیشتر درباره اش بدانید اسرار آمیز تر می شود. البته او برخی خصایص عصر رنسانس را داشت. به زیبایی و حرکات بر طرف مهر می ورزید. در چون مظمت اوایل قرن شانزدهم شریک بود و حتی آنرا با حدودی بوجود آورد: مدل آسبی که برای بنای یادبود فرانچسکو اسفورزا Francesco Sforza ساخته، نه متر قد و بالا داشت.

طرحهای برای انحراف مسیر رود Arno تهیه کرد که حتی با تکنولوژی نوین نمی توان آنها را اجرا کرد. البته این قریحه مصر خویش را به نهایت دارا بود که هر چه نظرش را می گرفت ثبت و ضبط می کرد.

اما همه این قریاح زیر سلطه شود و شوقی قرارداد است که از خصایص رنسانس نیست. این شور کنجکاو بود. او کنجکاو ترین مرد تاریخ بوده است. هر چه میدید می پرسید چرا و چگونه چنین شده است. چرا صدف دریا را در کوهها می توان یافت! در فلاندر چگونه قفل می سازند! پرند چگونه

کنت کلارک

« تمدن »

ترجمه: دکتر حسن مرندی

باید کالبد شکافی می‌کرد و نتیجه هر کالبدشکافی را یادداشت ترسیم می‌کرد (شکل ۹۲). سرانجام چه‌یافت ۱ دریافت که انسان اگرچه بعنوان یک دستگاه شایان توجه است، اما ابداً شهابتی به خدایان جاودان ندارد، انسان شریک و خرافی نیست، بلکه در برابر نیروهای طبیعی ناتوان است. اگر مقاومت میکمل آتزد در برابر سرنوشت قهرمانی و هالی است، مقابله لئوناردو - این قهرمان بزرگ هوش و خرد - با قوای توضیح ناپذیر و مهار نشدنی طبیعت قهرمانی تر است. در دم، در همانسانی که واقفان هوش خداگونه انسان را تجلیل می‌کرد، لئوناردو چند طرح از جهانی که آب بر آن چیره کشید - نحوه ترسیم مخلوط شکفتی از لذت و سرکشی است. از یکسو شکیبایانه قوانین حرکت آب را مشاهده می‌کند و از سوی دیگر چون «شاه‌لیر» به طوفان خطاب می‌کند:

ای باد ها، بوزید و برون زید، تا برجهای پیتزاید! خشمگین شوید! بسوزید!

ای آبشارهای گردبادهای تند! برون زید، تا برجهای کلیسا های ما را، با باروهاش غرقه کنید!

ما به‌فاجعه عادت کرده‌ایم - هرروز در تلویزیون آنرا می‌بینیم. اما وقتی مردی با قریحه از مصر رسالت سخن می‌گوید، و این طرحهای خارق‌العاده را می‌کشد، شکفت و پیشگویانه است. مصر طلانی تقریباً سیری شده بود. اما تا زمانی که باقی بود انسان عظمتی یافت که قبل و بعد از آن کمتر یافته است. به فضیلت‌های بشری: هوش و خرد، اراده قهرمانی افزوده شده بود. چند سالی چنین می‌نمود که چیزی وجود ندارد که ذهن بشری نتواند بر آن سلط شود و بدان هماهنگی ببخشد.

۶- عصر اعتراض

قرن رستاخیز

اوج خیره‌کننده موفقیت بشری که میکمل آتزد، واقفان و لئوناردو داوینچی بدان دست یافتند، کمتر از بیست سال طول کشید. به دنبال آن (جز دونیز) دوران ناآرامی فرا رسید که اغلب به فاجعه منجر شد. برای نخستین بار پس از رسالتی ارزشهای تمدن بشری با ناباوری و تردید و سرکشی روبرو شدند و چند سالی چنین می‌نمود که پایگاههایی که رسالتی بدست آورده - کشف فرد، عقیده به نبوغ بشر، حس هماهنگی بین بشر و محیط پیرامون او از دست رفته است. اما این جریان گریز ناپذیر بود و از آشفته حالی و خامی و خشونت اروپای قرن شانزدهم، انسان با قریح جدید و نیروی پیشرفته اندیشه و بیان سربرآورد.

در اطاق کوشک‌وودرتورگ Würtzburg کتبه کاربهای تیلمان ریمن شنايدر (Tilman Riemen Schneider) وجود دارد که یکی از جباران پر شمار اواخر سیک گوئیک در آلمان، و شاید بهترین آنهاست. کلیسا در آلمان قرن پانزدهم توانگر بود، ملاکان و بازرگانان نیز توانگر بودند و از این رو، از برکن Bergen تا باواریا مجسمه سازان پیوسته مشغول بودند و بقاع و محرابهای عظیم و پر نقش و نگار و بناهای یادبود مانند مجموعه معروف سن لوز در کلیسای کهنه استکهلم می‌ساختند که نمونه‌ای عالی از کار هنرمند اواخر عصر گوئیک است که عنان خیال را رها کرده و چیره دستی خود را نشان داده است.

پیکره های ریمن شنايدر (شکل ۹۴) منشرانسان اروپای شمالی را در اواخر قرن پانزدهم به روشنی نشان می‌دهند. در درجه اول زهد جدی و شخصی او را نمایان می‌سازند که با زهد مرسوم و معمول موجود در بسیاری از آثار هنری ایتالیا، مثلا پروجینو Perogino تفاوت دارد. سپس تلقی جدی این مردم را از خود زندگی نشان می‌دهد. این مردان را اگرچه کاتولیکهای تزلزل ناپذیر بودند، با هیچ حیلتی، از شکل های زیبا گرفته تا مراسم باشکوه، نمی‌شد از راه برد. آنان معتقد بودند که چیزی به نام حقیقت وجود دارد و می‌خواستند به آن برسند. آنچه آنان از رسولان پاپ، که در این دوران فراوان در سراسر آلمان سفر می‌کردند می‌شنیدند آنان را قانع نمی‌کرد که آرزوی یافتن حقیقت، به همان اندازه که در آنان بود، در دم وجود داشته باشد. بافشاری دهقان وار

و بی آایشی برای نیل به هدف در آنان وجود داشت. بسیاری از این مردان جدی چیزهایی درباره شورا های متعدد که در سراسر قرن پانزدهم برای اصلاح سازمان کلیسا تشکیل می‌شد می‌شنیدند. وقتی در یک جلسه سازمان ملل متحد شرکت کرده بودم آن مردم را به یاد می‌آوردم: وقت را بر سر مسائل مربوط به گردش کار تلف می‌کردند، نطقها را برای آنکه هموطنان خودشان بشنوند و راضی شوند ایراد می‌کردند، و نتیجه‌ای به دست نمی‌آمد. مردان خطیر شمال اروپا چیزی اساسی‌تر از این می‌خواستند.

تا این جای کار اشکالی نداشت. اما این چهره ها خصیصه‌های خطرناک، و رگه‌ای از هیستری را، آشکار می‌کردند. قرن پانزدهم قرن رستاخیز بود - نهضت‌های مذهبی درحاشیه کلیسای کاتولیک پدید می‌آمد. در واقع جریان از اواخر قرن چهاردهم شروع شده بود، و آن هنگامی بود که پروان جان‌هوس John Huss تقریباً توانست تمدن‌نرم‌خوانانه بوهم Bohemia را از بین ببرد. حتی در ایتالیا ساونارولا Savonarola مستعلمان خود را ترقیب می‌کرد تا زخارف پوچی چون نقاشی های بویچلی را به آتش بسوزند: این بهایی گران برای اعتقاد مذهبی بود. آلمانها را آسانتر می‌شد برانگیخت. مقایسه آن گاهی ساده کردن قضایاست، اما گمان می‌کنم مقایسه یکی از معروفترین چهره های آلمانی، اسوالد کرل Oswald Krell (شکل رنگی ۲۱) با یک چهره‌ای که واقفان از کاردینال در پراگو کشیده است (شکل ۹۵) مناسب باشد. کاردینال نه فقط مردی با فرهنگ عالی است، بلکه متعادل و خوددار است. اسوالد کرل در آستانه هیستری است. این چشمان خیره، این نگاههای حاکی از دیوانگری و آن ناآرامی که «دور» آنرا استادانه با سختی سطوح تصویر



شکل ۹۴ - لئوناردو: کودک در رحم (طراحی)

شکل ۹۴ - ریمن شنايدر: آدم سازی ارائه کرده - همه و همه تا چه حد آلمانی هستند و تاجه مایه بافت نگرانی سایر مردم جهان! سخنگوی انتر ناسیونالیسم اما در سالهای ۱۴۹۰ این خصایص ویرانگر ملی هنوز خود را نشان نداده بودند. هنوز عصر انتر ناسیونالیسم بود. نقاشان آلمانی در ایتالیا کار می‌کردند، دور در وینز بود. در سال ۱۴۹۸ طلبه‌ای تنگدست به آکسفورد آمد که مقدر بود سخنگوی تمدن شمال اروپا و بزرگترین انتر ناسیونالیست عصر خود شود: این ارasmus Erasmus بود.

ارasmus اصلاً هلندی و اهل روتردام بود، اما هرگز برای ماندن در هلند بدانجا باز نگشت، هم به این دلیل که در

هلند در صومعه‌ای بود و از آن نفرت داشت و هم به این دلیل که مردم هلند بسیار میکساری می‌کردند (و این را بارها گفته است): خود ارasmus گوارشی ضعیف‌داشت و جز نوبی خاص از شراب بورگوندی نمی‌نوشید. وی سراسر عمرش را از جانی به جانی می‌گذشت، تا هم از طامون پرهیز کند (این بیماری وحشتناک همه مردان آزاد اوایل قرن شانزدهم را پیوسته در کوچ و حرکت نگه داشته بود) و هم اینکه اقامت، دیربای در هر جا او را دستخوش بیقراری می‌کرد. اما چنین می‌نماید که ارasmus در اوایل کار از انگلیس خوش آمده بود. بدین سان برای نخستین بار نام انگلیس در بررسی، از تاریخ تمدن غرب ظاهر می‌شود.

با دوتنظر گرفتن وضع پر آشوب و وحشی انگلیس در قرن پانزدهم، کالج های آکسفورد و کمبریج پدیده های شکفتی هستند، من گمان می‌کنم آکسفورد که ارasmus را خوش آمد، معدودی مردان پارسا و روشن رای در خود داشت. البته محیط آن، در مقایسه با محیط فلورانس و حتی پادوا باید ولایتی و ساده لوحانه بوده باشد، با این همه در حدود سال ۱۵۰۰ این سادگی ارزشمند بود ارasmus، که به هیچ روی ساده لوح نبود ارزش آنرا دریافت.

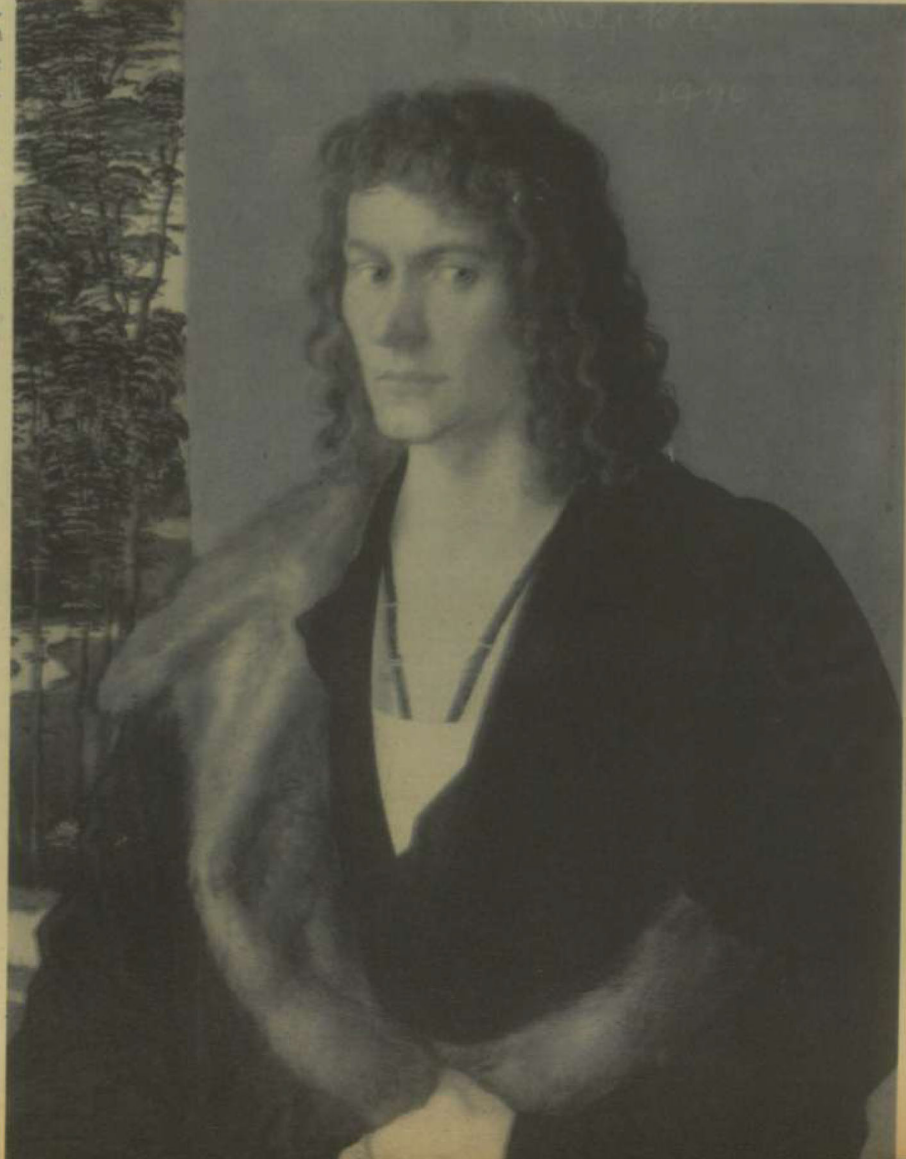
ارasmus آتقدر با زندگی مذهبی آشنا بود که بدانند کلیسا نه فقط از نظر سازمانی، بلکه از نظر تعلیماتش نیز، باید اصلاح شود. او می‌دانست که از تعلیمات مردی مانند کولت Colet، که فقط خواستار آن بود که مردم کتاب مقدس را بخوانند و مطالب آنرا واقی بیابانگرد، بیشتر امید اصلاحات مذهبی می‌توان داشت، تا هوشمندان فلورانس. تحسین کولت توسط ارasmus دلایلی داشت. اما چرا کولت و دوستان او به این طلیه جوان، و فقیر و علیل روتزدامی چنین



احترامی می‌گذاشتند. مسلم است که ارasmus نوبی‌جاذبه معنوی داشته است جاذبه‌او دوتنامه های وی منعکس می‌شده و ظاهراً اثر مقاومت ناپذیری بر معاشرانش داشته است. از حسن تصادف نامه های او با قراین مشهود تکمیل شده است، زیرا وی دوست بزرگترین نقاش عصر، هانس هولباین Hans Holbein بوده است. تصاویری که او از ارasmus کشیده حکیم را در دوره شهرت و پیبری نشان می‌دهند، اما چنان ناملذند که می‌توان از روی آنها ارasmus را در هر سنی تصور کرد. ارasmus مانند همه حکما، و شاید بتوان گفت همه افراد متعلم، به دوستی ارزش بسیار می‌نهاد و مشتاق آن بود که هولباین از دوستان انگلیسی او نیز تصویرهایی تهیه کند. از این رو هولباین در



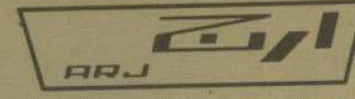
شکل ۹۵ - سرانجام: چهره کاردینال



۱۵۲۶ به لندن رفت و بمحفل سرنامس مور Sir Thomas More راه یافت.

جوان با قریحه‌ای که ارasmus بیست سال پیش از این با او دوست شده بود، اینک لرد خزانه داری شده و کتاب «مدینه فاصله» را تصنیف کرده بود. در این کتاب با سبکی عجیب تقریباً همه معتقدات مصلحان فابیر Fabian سال ۱۸۹۰ را توصیه می‌کند. هولباین نابولبزرگی از سرنامس مور و خانواده اش کشید. الموسس که آن تصویر سوزانده شد اما طرح اصلی آن باقی مانده و نام هر یک از افراد خانواده بالای سرشان نوشته شده است. ارasmus همیشه می‌گفت خانواده مور مانند آکادمی افلاطون است. خود نامس مور ایده‌آلیست شریفی بود، بهتر از آن بود که به‌دود کار عملی بخورد و در این عرصه چه بسا راه خود را گم می‌کرد. زندگی نامس مور نشان می‌دهد که تمدن می‌تواند پاچه سرمنی پدیدار و ناپدید شود، چنانکه مصنف «مدینه فاصله» ملبرقم میل خود شکفت و به وزیر اعظم دربار بدل شد، آنهم در عصری بین مرگ ریچارد سوم و اقدامات هنری هشتم، که خود نامس مور یکی از فریادبان آن بود. هولباین از سایر اعضاء محفل ارasmus در انگلیس نیز تصاویری کشید و من باید بگویم که بعضی از آنان، مانند اسقف ورهام Worham و اسقف فیشر Fisher چنان می‌نمایند که گویی توهمی دوباره ماهیت موقتی تمدن دربار هشتم نداشته‌اند. آنان شکست خورده می‌نمایند و در واقع هم شکست خوردند. هولباین به سوس بازگشت و در آنجا چهره های آرامتری یافت. آیا در جهان تصویری هست که احساس صمیمی و خودمانی زندگی خانوادگی را بهتر از تصویر همسر و کودکان هولباین در بال Basle نشان دهد! عجیب نیست که این تصویر دو زمان ملکه ویکتوریا چنان محبوب بوده است. همین مطلب درباره شاهکار هولباین، یعنی تصویر مریم و میرشهردار (شکل رنگی ۲۲) صادق است. در قرن نوزدهم این تابلو را بعنوان بزرگترین اثر نقاشی رنسانس در شمال اروپا تلقی می‌کردند. امروز من گمان می‌کنم همه‌کس تصویر محراب ایزن‌های Isenheim (شکل ۹۸) را بزر آن ترجیح می‌دهد، زیرا در این تصویر احساس تراژدی سبب می‌شود که کلمه تمدن روی لبان ما بکشد. اما اگر کسی در جستجوی جامعه‌های خدائرس و معقول است، این جامعه را در این نقاشی هولباین خواهد یافت. وقتی کسی در دارمشتاد در جلوی تصویر اصلی می‌ایستد، روح فدائاری و وقف خویشتن، که از نیاز به ثبات مادی بسیار فراتر می‌رود، در او رسوخ می‌کند.

نام



نامی که می شناسید و بان اطمینان دارید



کولر ارج محصول تکنیک برتر ارج

صفحات خنک کننده کولر ارج از ورق گالوانیزه ساخته شده و زنگ نمی زند. پوشال صفحات خنک کننده بو نمیگیرد، هوا را تصفیه کرده و از ورود گرد و خاک و دود جلوگیری میکنند. بادبزن کولر ارج بزرگ است و بازده زیاد دارد. دریچه خروج هوا در سه مدل از کولر های ارج در زیر تعبیه شده و بجای سه صفحه چهار صفحه خنک کننده دارد. یک مدل از کولر های ارج پرتابل است و پایه چرخدار دارد و میتوان آنرا بدلتخواه خود جابجا کرد.

● گروه سنجش افکار تلویزیون ملی ایران دست به بررسی و کوشش در قشرهای مختلف اجتماعی تهران زد تا میزان توزیع تلویزیون و مدت های آن در میان طبقات مختلف بدست آید. این بررسی ها نشان میدهد، در سه خانوادههایی که بیشتر از چهار سال است تلویزیون دارند، در میان قشرهای دارای درآمد و فرهنگ بیشتر - مانند تارمندان و مساجن شاغسل آزاد - بیشتر از قشرهای کم درآمد و کم فرهنگ مثل پیشهوران و کارگران است. مطابق آمارهای پست آمده ۳۷٪ درصد از خانوادههای کارمندی و ۲۸٪ درصد از خانوادههای دارای مشاغل آزاد (مثل تاجر - پرشک - مهندس ...) بیشتر از چهار سال است که صاحب تلویزیون هستند. در حالیکه فقط ۱۶٪ درصد از خانوادههای پیشهوران و ۱۶٪ درصد از خانوادههای کارگری بیش از مدت چهار سال تلویزیون داشتهاند. برعکس، درصد خانوادههای پیشهوران و کارگران که در سال گذشته و پانزده سال گذشته تلویزیون خریدند، بیش از خانوادههای کارمندی و دارای مشاغل آزاد است. این امر در درجه اول

بررسی توزیع تلویزیون در قشرهای مختلف اجتماعی در تهران

۲۸٪ درصد بودند. ۳ - در مساجحه با ۴۴ خانوادیه پیشهوران، ۱۲ خانوادیه و با ۲۷٪ درصد کمتر از یکسال است که تلویزیون دارند. ۱۴ خانوادیه یا ۳۱٪ درصد از یک تا دو سال پیش تلویزیون خریدند. ۱۲ خانوادیه یا ۲۷٪ درصد از ۲ تا ۴ سال پیش تلویزیون دارند. و ۵ خانوادیه یا ۱۱٪ درصد از چهار سال قبل و بیشتر، صاحب تلویزیون هستند. ۴ - در مساجحه با یکصد خانوادیه کارگران، ۳۱ خانوادیه یا ۳۱٪ درصد کمتر از یکسال است که تلویزیون خریدند. ۲۹ خانوادیه یا ۲۹٪ درصد از یک تا دو سال پیش تلویزیون خریدند. ۲۳ خانوادیه یا ۲۳٪ درصد از ۲ تا ۴ سال قبل، و ۱۶ خانوادیه یا ۱۶٪ درصد از چهار سال بهسالا صاحب تلویزیون بودند.

بعد از ناصر خدیابار، مانی گویندهی با سابقهی رادیوایران بهجرگه‌ی همکاران این برنامه پیوست، و سال های متمادی، در این کار با خانم اربابی همکاری میکرد. آخرین همکار این برنامه، جمشید عدیلی است که با کناره گیری مانی، برای این کار انتخاب شد، و حالایکسال است که کار را با اتفاق خانم اربابی انجام میدهد. باید گفت که از ابتدای تشکیل این برنامه تا بحال، که با عنوان «آئینهی زندگی» بدست یکساعت در روز از فرستندهی صدای ایران پخش میشود، فروزنده اربابی تنها گویندهی زن این برنامه بوده است.

نویسندهی برنامه هوشنگ مستوفی نویسنده برنامه‌ی، آئینهی زندگی، در مورد نویسندگی و تنظیم این قبیل برنامه های رادیویی عقیده دارد که نویسندگان چنین برنامه هایی باید مستقیما با طبقات مختلف مردم سرو کار داشته باشند، و مطالعات جامعی در زمینه های گوناگون روابط و مسایل اجتماعی بعمل آورد. تا بتواند براساس همین آگاهی ها و شناخت های خود، انتقادات و راهنمایی های لازم را بعمل آورد. بهلاوه این انتقاد ها باید اصولی و منطقی باشد، و گذشته از آن حالت جامع و همه جانبه‌ای نیز داشته باشد.

آینه چون نقش تو بنمود است خود شکن آینه شکن خطاست این بیت معروف که هر روز بوسیلهی فروزنده اربابی در آغاز برنامه خوانده میشود، به اعتقاد نویسنده، گذشته از جنبه‌ی بند و اندرزی که دارد، نشان دهندهی خط مشی و روال این برنامه هم هست. منظور از تهیهی این برنامه، نشان دادن عیوب و ایرادات، توأم با راه حل و راهنمایی است ... رضا آزاد که سال هاست کار تهیهی این برنامه را بهعهده دارد، در هنگام ضبط برنامه خود واجرا کنندگان را به شنوندگان نزدیک احساس میکند، زیرا اعتقاد دارد که این حرف‌ها، حرف‌های آشنایی، و حرف مردم است.



آئینه زندگی

یک برنامه رادیویی نویسنده: هوشنگ مستوفی
اجرا کنندگان: فروزنده اربابی، جمشید عدیلی
تهیه کننده: رضا آزاد
ساعت پخش: ساعت ۵ بعد از ظهر
روز های شنبه تا جمعه.
گزارش از: یوسف خانعلی

واگذار گردید. و اکنون مجددا در حدود یکسال و نیم است که برنامه‌ی آئینهی زندگی با سلیقه و روش خاص این نویسنده نوشته و تنظیم میشود. و باین ترتیب بخش مخصوص بحث آقای نازک بین که در غیاب این نویسنده، تعطیل شده بود، مجددا جای خود را در این برنامه اشغال کرد. آن عده از شنوندگان، دوستاند این قسمت از برنامه هستند که دوست دارند همی مسایل و انتقادات، بجای آنکه در قالب نمایشنامه ها و گفتار های طنز آمیز عرضه شود، با بحث‌ها و گفتار های جدی و کوتاه مدت، بررسی و گفته شود.

● چهارده سال است که برنامه‌ی « آئینه زندگی » بر اساس این اعتقاد که « هیچ چیز به اندازه‌ی انتقاد طنز آمیز و غیر مستقیم در اصلاح جامعه موثر نیست. » در زمینه های گوناگون تهیه میشود. و از آنجا که مطالب و ماجراهای آن، از روابط و رفتار خود مردم گرفته و منعکس میشود، علاقمندان بیشماری در میان شنوندگان رادیو در سراسر ایران دارد.

آنچه شما خواستاید « آنچه شما خواستاید » عنوان برنامه‌ای است که در حال حاضر زیر عنوان « آئینهی زندگی » پخش میشود. نویسندهی برنامه « آنچه شما خواستاید » - که در سال ۱۳۳۶ به جدول برنامه‌های رادیو ایران افزوده شده، هوشنگ مستوفی نویسندهی با سابقه‌ی مطبوعات بود که مدت هشت سال نویسندگی این برنامه را بهعهده داشت، که بهلاوه هر روز چند دقیقه در خلال برنامه، با لقب آقای نازک‌بین، درباره مسایل گوناگون اجتماعی با شنوندگان برنامه خود صحبت میکرد. و طرفداران زیادی داشت. در سال ۱۳۴۲ که هوشنگ مستوفی به آمریکا سفر کرد، این برنامه با عنوان های « رادیو و شنوندگان » و « همه روز، همین ساعت، همین جا » مدت هفت سال بوسیلهی دیگر نویسندگان رادیو نوشته و تنظیم میشد، این نویسندگان عبارت بودند از: پرویز خطیبی - ایرج گرگین - محمود عنایت - سیروس آموزگار - زرین قلم - منوچهر اشتهاردی - محمد مجلسی - محمدعلی سیالو - پرویز تقیبی - عباس بهلوان - سبکتکین سالور، و اسدالله شهریاری.

در مدت این هفت سال، که نویسندگان متعددی عهددار نویسندگی این برنامه بودند، بعثت طبیعی اختلاف سلیقه و روال کار، این برنامه تا حدودی مسیر و هدف های دیگری پیدا کرده بود، که در نتیجه شنوندگان دیگری نیز بدست آورده بود. اما با مراجعت هوشنگ مستوفی نویسنده و بنیان گذار اصلی این برنامه به ایران، باردیگر نویسندگی و اداره‌ی این برنامه به او

درددلی با دوست

نامه‌ی را کمی خوانید خانم مبین نجمد (چهارنگو) در آخرین روز های فروردین ماه گذشته تکلمت پویند تا به مجله عاشا ارسال دارند. از بدجاده بدلیل ترش‌بازی‌اشان یا سرفشان - با دلیل نامعلوم دیگر این‌نامه ماند و ماند ، تا تکمیرنامه داداستهای چایوب ادب پارسی « که در نامه اعتماد امیر خادم نهند ، بستنی مورد حمله فرار گرفته است و به تشخیص شورای برنامه های تلویزیون « تطیل » شد . و اینکه که ما بدج این نامه میردازیم ، پریشک وجدان خانم نجمد ارامش خود را باز یافته است !

روزنامه نوشته بود که در برنامه « فانوس خیال » یکنشنبه شانزدهم فروردین‌ماه ۱۳۵۰ ، گفتگویی داریم فیما بین آقای غفاری و آقای سینتا در مورد کارهای سینمایی مرحوم سینتا ... در ساعت ۲۳ . بگویم که من هنوز که هنوزت این از ظهر حساب کردن و از نصف شب حساب کردن ساعت را درست و حسابی بنهمن نبرده‌ام مخصوصا ظهر یعدی را ، ساعت نه و ده و یازده برایم آسانتر است تا بیست و بیست و یک و هکتا ...

از اینجور محاسبه آن ساعتی که تطیلت برایم آسان است ساعت بیست است که ساعتی است با هشت . بقیه را با این ساعت بیست می‌سبج یعنی برای محاسبه دقیق بیست و سه - ۳ را یا ۸ جمع کردم که شد ۱۱ شب - آه از نهارم برآمد و مقدمه یک فن‌کاری را در ذهنم رسم کردم بخاطر فانوس خیال روز دوشنبه شانزدهم فروردین . آخر بسیاری ما هرسب خوابها و خروخوشون بیدارها، ساعت (۲۳) ی ساعتی با ۱۱ شب ، بیدار ماندن کلی آفت است و کلسی مبارزات عصبی ، و نتیجه کلنجار رفتن با خواب برای گل روی فانوس خیال ...

بهراز تنبیر و جهد (چای و قهوه و شبنجه) خواب را رماندیم و بدل کردیم بهچرتهای کوتاه و مقطع تا غزبه برسد به ۲۳ ، که غزبه به ۲۳ نرسید بلکه همان یازده که من ندلم رسید . این فن‌کاری یعنی رماندن خواب انگیزه دیگری هم بدیال داشت ... از آن سه نفر دو نفرشان آشنای قدیم وندیم دیرین بودند . یکی همکلاسی بود ، در پشت نیمکتهای دانشکده ادبیات که با هم گلستان را در محضر قیش گستر عبدالطیبه قریب خوانده بودیم (سامان سینتا) و دیگر دوست چند صد ساله صاحب نظرمان در امورات سینمایی و هنری « فرخ غفاری » . ساعت هفت (۲۰) بود . و تا برسیم پایتپا متعین کتید کلن برآه بود ، با طیاره میرفتیم آن

با ماشین میرفتیم رشت ، با کالک میرفتیم کرج ، با اسب میرفتیم شاهزاده عبداللطیبه و با خواب میرفتیم به فانوس خیال ذهن و فکر خودمان . (نقشه بیداری را کشیدم) ، سهل‌ترین در دسترس ترین بود که برنامه موسیقی داشت ... ترکیاتش یادم نیست کامیجاش یادم ماند ، چون کامیجوزن هنرمند را ظهر همان روز در ساعت یک بعد از ظهر که بازبینی‌امی جام جهان‌نما را گشوده بودیم ، دیدم روزی بود که ما در منزل ، هم‌بیناسی برنامه میدیدیم و باز هم همان مناسبت موسیقی می‌شنیدیم . شاید از یک بعد از ظهر تا ساعت میوه (۲۳) که میرسیم ، سه یا چهار بار موسیقی داشتیم ... عسند نویسی خسته‌تان کرد ؟ تا به آخر حرف برسم باید « I.H.M » بیاوریم .

برای محاسبه چه باید کرد ؟ شهر روی ریاضی و عدد و رقم اوفتاده . تالیه بنقیته میرسد و دقیقه ساعت و ساعت بروز و روز بسال و سال روی سال قل میخورد و سال در قرن تسهیل میگردد ... حادثها یکی است مثله هم . درتانیه از لحاظ کیفیت همان میگردد که در هزار و دو هزار و آنچه بر دوش ناتوان من و شما میداند همان سنگینی و حجم کمیت‌ها است . بگیر تا ۸ و ده و ۲۳ ساعت . مال ظهری کامیجاشی بود و

دنیک و فرقت با مال قبل از ساعت ۲۳ این بود که کامیچه ظهری نقش رامراه بود . سیاه و سفید . یا اختلاط دو رنگ دیگر . (تشخیص دقیق رنگها باشد برای وقتی که دستگاه رنگی برآمد) من سیاه سفید دیدم و برحاجه شکش مریمهای سفید و سیاه یا لوزیهای کوچک سفید و سیاه مثل صفحه شطرنج و یا تخته نرد ... شاید هر دو ... در برنامه موسیقی شبانه ، کامیجوزن همان ظهری بود ولی کامیچه آن نبود - ساده و بی‌نقش که از قضا در هر دو سه برنامه بنهمن شریف استادانهای بقول مجیرالدین :

« آن خسیده قد لاغر تن مو ریخته را خوش میزد و خوش میخواست و خوش بیر گرفته بود »

و یا باز هم بقول مجیر : « و آن کشف پشت خرف را که همه تن شکست کردن گوش‌بالندجو بر برگیرند - استادانه گردن و گوش میمالیدو بیر گرفته بود (گویا کتیکه‌سفت‌تاز است) از این حدیث گوشنواز که گنشتیم هفت هفت خواننده (بخشید اگر افرام می گویم در عدد) که این عادت ما است ۵ دقیقه می‌ایستیم میگوئیم دو ساعت . یک کتاب میخوانیم میگوئیم حرارتا - یک روز حرف میزنیم میگوئیم دو هزار و دو هزار و بانصد - ولی سه یا چهار تا پویشش های فراوان بر آمدند و هر یک سه یا چهار خطی خواندند - یکی در باغ راه میرفت - یکی در کسار درخت پرشکوفه ایستاده بود و مردد بود که شکوفه بچیند یا بچیند که ناظم‌دورین فرمان داد که شکوفه را نوازش کند و بگذرد ، و دیگری در کنار نرده‌های ایوانی به‌نرده‌ای تکیه داده بود و ترانه میخواند (حمیدزاد پایدجلوی ایوان

وسیع تلویزیون کانال ۷ و ۹ باشد) و یکی هم کنار حوض مسجدی که آب در پاشویه‌هایش میریخت و آبدر میانش از فواره می‌جهد - تفهیمد کجا بود گنشتند دکوراست برای زیبایی تمیشتند نشسته ، ایستاده ، رونده ، قدم زنان و ناله‌کنان - ترانه‌خوانان - و صداهای نامتجمعی موج کوتاه و ضعیفی بود که بیرق در قدن دماغ میافتاد و از راه‌گلو خارج میشد و به‌اصطلاح خودمان تسو ندماغی و مردنی و ترانه‌ها - بماند برای بعد - دختری نازک‌اندام در حجر عتجه دعائی ، گمان آبروش ، زلف سیاهی ناله میزد - اهل منزل گمان گنشتند : « چقدر

تلویزیون برنامه موسیقی بخش مسی کند ؟! »

بهرحال و بهر تقدیر پس از سومین سریال موسیقی که از یک بعد از ظهر تا قبل از ساعت ۲۳ شنیده بودیم نوبت رسید به پیش‌داستانی از این صاحب‌عزده مادر بخاطرا که نامش اندی‌فارس است و نقشش برای مثله کردن بدست ما افتاده است - به ساعت ۲۲ روز دوشنبه ۱۶ فروردین ۱۳۵۰ نوبت بخش برنامه « داستانهای جاوید ادب فارسی » بود . به‌اهل منزل نام گنشت : « من مادر مرده همین‌جاکه محکوم به‌اندین ، در انتظار ساعت ۲۳ ، روی‌این میل که زواره‌اش مثل ادب فارسی‌مان در درخت میخوانم - دخترم گفت : « فیلم فرخ را نمی‌بینی ؟ » گنشت : بیدارم کن ، فیلم هم مال فرخ نیست ولی تاوان آن ایرونی و این برحرفی را بحساب‌نواهد اندی‌نواهد « ایادز غفاری » با دست و کردن گوش‌بالندجو بر برگیرند - استادانه گردن و گوش میمالیدو بیر گرفته بود (گویا کتیکه‌سفت‌تاز است) از این حدیث گوشنواز که گنشتیم هفت هفت خواننده (بخشید اگر افرام می گویم در عدد) که این عادت ما است ۵ دقیقه می‌ایستیم میگوئیم دو ساعت . یک کتاب میخوانیم میگوئیم حرارتا - یک روز حرف میزنیم میگوئیم دو هزار و دو هزار و بانصد - ولی سه یا چهار تا پویشش های فراوان بر آمدند و هر یک سه یا چهار خطی خواندند - یکی در باغ راه میرفت - یکی در کسار درخت پرشکوفه ایستاده بود و مردد بود که شکوفه بچیند یا بچیند که ناظم‌دورین فرمان داد که شکوفه را نوازش کند و بگذرد ، و دیگری در کنار نرده‌های ایوانی به‌نرده‌ای تکیه داده بود و ترانه میخواند (حمیدزاد پایدجلوی ایوان

وسیع تلویزیون کانال ۷ و ۹ باشد) و یکی هم کنار حوض مسجدی که آب در پاشویه‌هایش میریخت و آبدر میانش از فواره می‌جهد - تفهیمد کجا بود گنشتند دکوراست برای زیبایی تمیشتند نشسته ، ایستاده ، رونده ، قدم زنان و ناله‌کنان - ترانه‌خوانان - و صداهای نامتجمعی موج کوتاه و ضعیفی بود که بیرق در قدن دماغ میافتاد و از راه‌گلو خارج میشد و به‌اصطلاح خودمان تسو ندماغی و مردنی و ترانه‌ها - بماند برای بعد - دختری نازک‌اندام در حجر عتجه دعائی ، گمان آبروش ، زلف سیاهی ناله میزد - اهل منزل گمان گنشتند : « چقدر

تلویزیون برنامه موسیقی بخش مسی کند ؟! »

بهرحال و بهر تقدیر پس از سومین سریال موسیقی که از یک بعد از ظهر تا قبل از ساعت ۲۳ شنیده بودیم نوبت رسید به پیش‌داستانی از این صاحب‌عزده مادر بخاطرا که نامش اندی‌فارس است و نقشش برای مثله کردن بدست ما افتاده است - به ساعت ۲۲ روز دوشنبه ۱۶ فروردین ۱۳۵۰ نوبت بخش برنامه « داستانهای جاوید ادب فارسی » بود . به‌اهل منزل نام گنشت : « من مادر مرده همین‌جاکه محکوم به‌اندین ، در انتظار ساعت ۲۳ ، روی‌این میل که زواره‌اش مثل ادب فارسی‌مان در درخت میخوانم - دخترم گفت : « فیلم فرخ را نمی‌بینی ؟ » گنشت : بیدارم کن ، فیلم هم مال فرخ نیست ولی تاوان آن ایرونی و این برحرفی را بحساب‌نواهد اندی‌نواهد « ایادز غفاری » با دست و کردن گوش‌بالندجو بر برگیرند - استادانه گردن و گوش میمالیدو بیر گرفته بود (گویا کتیکه‌سفت‌تاز است) از این حدیث گوشنواز که گنشتیم هفت هفت خواننده (بخشید اگر افرام می گویم در عدد) که این عادت ما است ۵ دقیقه می‌ایستیم میگوئیم دو ساعت . یک کتاب میخوانیم میگوئیم حرارتا - یک روز حرف میزنیم میگوئیم دو هزار و دو هزار و بانصد - ولی سه یا چهار تا پویشش های فراوان بر آمدند و هر یک سه یا چهار خطی خواندند - یکی در باغ راه میرفت - یکی در کسار درخت پرشکوفه ایستاده بود و مردد بود که شکوفه بچیند یا بچیند که ناظم‌دورین فرمان داد که شکوفه را نوازش کند و بگذرد ، و دیگری در کنار نرده‌های ایوانی به‌نرده‌ای تکیه داده بود و ترانه میخواند (حمیدزاد پایدجلوی ایوان

وسیع تلویزیون کانال ۷ و ۹ باشد) و یکی هم کنار حوض مسجدی که آب در پاشویه‌هایش میریخت و آبدر میانش از فواره می‌جهد - تفهیمد کجا بود گنشتند دکوراست برای زیبایی تمیشتند نشسته ، ایستاده ، رونده ، قدم زنان و ناله‌کنان - ترانه‌خوانان - و صداهای نامتجمعی موج کوتاه و ضعیفی بود که بیرق در قدن دماغ میافتاد و از راه‌گلو خارج میشد و به‌اصطلاح خودمان تسو ندماغی و مردنی و ترانه‌ها - بماند برای بعد - دختری نازک‌اندام در حجر عتجه دعائی ، گمان آبروش ، زلف سیاهی ناله میزد - اهل منزل گمان گنشتند : « چقدر

تأثیر رادیو - تلویزیون در زبان ...

بقیه از صفحه ۵

باید از این نمونه‌های خوب تر فارسی پیروی شود و هرچه بیشتر ادبیات گذشته خوانده شود . عده زیادی از افرادی که امروزه طغیان میکنند بر ضد ادبیات قدیم و مثلا میگویند شعر کهنه و نو ، باور کنید اصلا ادبیات و شعر کهنه را نخوانده‌اند تا ببینند کهنه است یا نو . این مد است . مثل اینکه بنده بگویم قلیان بد است و بیب می‌کنم در حالیکه اصلا قلیان نکتشیدام تا بفهمم بد است یا خوب ! چیزیکه نمیتوان بخشید اینست که اشخاص بیون اینکه ادبیات قدیم را بشناسند آنرا کهنه و پوسیده بخوانند . ادبیات هر ملتی که تا وقتی زنده است گذشته‌اش را در زمان حائش حمل میکنند . انهایی که این حرفها را میزنند اصلا ادبیات غرب را هم نمیشناسند و ترنه این حرفها را نیزندند . ما باید تمام گذشته را با دیده باز مطالعه کنیم و نگذاریم فرنگیهای گذشته یا فرنگیهای فعلی سازنده دوق ما درباره زبان فارسی باشد و نبوغ زبان فارسی را فدای « جیغ سبز » و « جیغ بنفش » و « بلبل گمشده » که از فلانجا گرفته‌ایم نکنیم .

کسی خوب فارسی مینویسد که فارسی زیادخواند باشد و با زبان و ادبیات فارسی و نبوغ این زبان مانوس باشد . کسی هم که فارسی نخوانده هرچه دادو بیداد بکند و چیزهای کج و مومج بنویسد بیفایده خواهد بود .

رادیو - تلویزیون باید اجازه بدهد که نویسنده های جوان هرچه میخواهند بگویند . من مخالف هستم با این که نگذاریم کسی حرف مخالف بزند . نه ، بگذارید جوانان حرفشان را بزنند اما این حرفها سازنده ادبیات ما نخواهد بود . ادبیات را روح يك ملت میسازد . بطوریکه از يك شعر خوب پدران ما لذت میبردند ، ما هم لذت میبریم و آیندگان ما هم لذت خواهند برد .

بنظر من ، ما بجای اینکه از ادبیات يك قرن خاص اقتباس کنیم باید از نثر و نظم خوب قرن خودمان استفاده کنیم و خود رادیو - تلویزیون‌عاملی باشد سازنده برای يك زبانی که اولاً مردم بفهمند (شرط اول مفهوم بودن است) ثانیاً بتواند مفاهیم لازم را بیان کند و ثالثاً دارای زیبایی باشد که بگوش یکسفر ایرانی مانوس بیاید . اگر این سه شرط در زبانی بود ، زبان خوبی است .

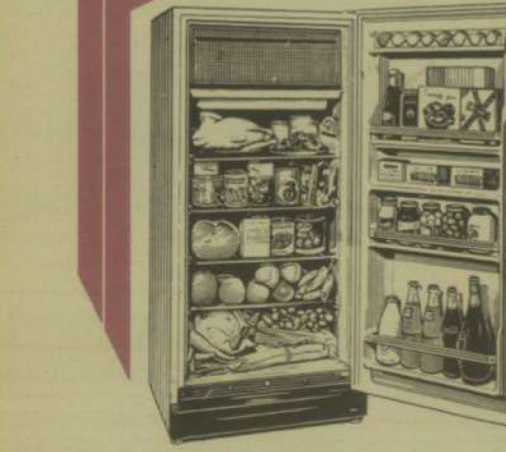
باین ترتیب جنابعالی معتقدید که رادیو - تلویزیون باید راسا در این کار اقدام بکند و زبانی را که دارای آن شرایط سه‌گانه باشد بوجود آورد ؟

● اینجا می‌رسیم سر مساله لحاف ملانصرالدین ، یعنی مسائلی که چه باید کرد ؟ اگر وحدت فرهنگی در ایران فعلی وجود داشت ، این کارخیلی ساده بود . یعنی اگر شما در دوره مثلاً ایلخانیان زندگی میکردید و رادیو هم وجود داشت و میخواستید بدانید چه نوع فارسی بنویسد خیلی آسان بود . اما امروز با بودن دو عاملی که اول صحبت عرض کردم ، یعنی یکجوع عقده حقارت درمقابل غرب و یکجوع بیرون‌افشان از فرهنگ سنتی ایران که فرهنگ اسلامی بوده ، دیده‌ها و مدهای مختلف بوجود آمده است و همانطور که لباس ما يك شکل نیست و از لباس فکلی غرب داریم تا لباسهای سنتی ایران ، زبان ما هم يك شکل نیست . بهترین کاری که بعقیده من رادیو و تلویزیون میتوانند بکنند اینست که يك شورای سرپرستی داشته باشند که مرکب از نویسندگان و فضایی زبان فارسی باشد که آنها خط مشی کلی را تعیین کنند و یکمده نویسندگان جوانتر که میتواند وقت بیشتری صرف کنند تحت نظر این شورا کارها را انجام دهند . اما آنها که برای شورا تعیین میشوند چه کسانی باشند ؟ اگر من بگویم حمل بر تحمیل سلیقه شخصی من خواهد شد ولی بنظر من باید افرادی باشند که از افراط و تفریط دورباشند . افرادی باشند که اگر چیزی نوشتند مردم ایران بتوانند بفهمند . یعنی نگویند ما کلماتی ساختیم که باید پنجاه سال صبر کنید ، وقتی جاافتاد ،

شما را تعیین کنند که معتقد به يك سبک زبان فارسی هستند و آن زبان فارسی است که ما داریم و بهترین نویسندگان ما باین زبان چیز نوشته‌اند . این زبان دارای آن سه شرطی است که قبلا عرض کردم و نبوغ زبان فارسی را زیر پا نمی‌گذارد . اگر بی‌رسید کدام نبوغ زبان فارسی ؟ میگویم نبوغی که الان مردم ایران خوب میفهمند . ذوق و زیبایی در فطرت افراد است و نمیتوان بانها تحمیل کرد . آن ذوقی که نسبت به زبان در روح يك ملت است نبوغ آن زبان است و باید حفظ شود . بهرحال از لحاظ دانشگاه تهران ، میتوانیذ یقین داشته باشید که دانشکده ادبیات هر کمکی که بتواند بکند نه تنها علاقمند است ، بلکه آنرا وظیفه خودش میداند .

— خیلی متشکرم آقای دکتر نصر .

اگه گفتین چه فرقی داره یک زن سکسی با یک بیچاره آرمایش؟



یک زن سکسی گرم. گرم. گرم. سرد. سرد. سرد

تفاوت بیخجال های معمولی با بیخجال آرمایش :

- ۱- اثر بیخجال دیگر قدرت سردکنندگی بیشتری داره - چون به تعداد فوق العاده زیاد ساخته میشود قیمت آن علاوه است
- ۲- بکتورهای دیگر نیز صادر میشود - جدار داخلی آن تمام لعاب است و بر خلاف بیخجالهای معمولی عرق نمیکند و یونولیتگرد
- ۳- اثر بیخجال های معمولی و مشابه جادراتر است . خیلی خیلی جادراتر است

محصولات آرمایش باقیمت‌های بین المللی عرضه میشود



زیر باغ
UNDER THE GARDEN
گراهام گرین
منوچهر محجوبی

نداریم ، وقتی لازم باشد با کسرو می سازیم و از این یاب هیچ نگرانی در کار نیست . در آنجا انواع کسرو در اختیار ماست ، از گوشت گاو و جوجه تا خاویار ، کره ، دل و قلوه ، گوشت شکار ، و حتی کاهو . انواع ماهی را یادم رفت بگویم ، ماهی حلوا در شراب سفید ، ماهی ساردین ، ماهی دودی ، شاهماهی در سس گوجه فرنگی ، و انواع میوه‌هایی که روی زمین وجود دارد : سیب ، گلای ، توت فرنگی ، انجیر ، تمشک ، گوجه ، آلو ، انبه ، گریب فروت ، میوه‌های شیرین زاین ، از سبزیجات که دیگر نکو ، تنقلات را از پسته و بادام هندی تا فندق و بادام کوهی و آنچه به آن آجیل می‌گویند ، و بالاخره دوست عزیزم گوجه فرنگی . و با تمام شدن جمله‌اش دوباره با همه سنگینی‌اش روی توالیت خود نشست و راه تونل گنج را بست .

گفت :
— شما به اندازه دوبار زندگی آذوقه دارید .
گفت :
— بیشتر از اینش را هم می‌شود جمع کرد .
در ذهن دهانه‌های دیگری برای این تونل مجسم کردم و بعد بیاد پولک و جای پائی که در جزیره دینه بسودم افتادم .
شاید این صحبت‌هایی که درباره غذا شد ، ماریا را به فکر وظیفه‌اش

میدانی وقتی مردم شروع به جستجو کردند چکار باید بکنم ؟ باید جلوتر بروم . ماریا که از پشت پرده حرفهای او را شنیده بود با غور غوری آنها را تأیید کرد .
— منظورتان چیست ؟
پیرمرد گفت :
— کمک کن تا این صندلی را بلند کنیم .
وقتی دستش را به شاهام زد چنان سنگین بود که گفتم کوهی بر شاهام آمده است . به توالیت فرنگی او نگاه کردم و متوجه شدم که این توالیت درجه‌ایست برای سوراخی که تا چشم کار می‌کند ادامه دارد . گفت :
— گنج بزرگی در این پائین است . اما هیچوقت اجازه نمی‌دهم که هیچ حرام لقمه‌ای از آن استفاده کند . در موقع لزوم از اینجا پائین می‌روم و اگر کسی دنبالم کند دیگر هرگز روشنائی را نخواهد دید .
— وقتی به آنجا بروی برای خوراک چه میکنی ؟
گفت :
— شاید در خواب حرف بزنم . یک پسر بچه هیچوقت تنها نیست . حتما تو برادری داری ، همین روزها هم به مدرسه می‌روی و برای اینکه خودت را مهم نشان بدی به هر چیزی متوسل می‌شوی . هماغذره که نگهداشتن یک‌قول راحت است ، شکست آن هم ساده است .

آنچه می‌دانیم :

ویلیام وایلدیج که پس از ۵۰ سال به زادگاهش بازگشته است ، روایتی را که از زمان کودکی در باره دنیای زیر باغ خانه‌شان داشته می‌نویسد . روایت چنین است که روزی از تونلی که در وسط جزیره میان باغشان وجود داشته به زیرزمینی می‌رود و در آنجا پیرمردی به نام جاویت و پیرزنی به نام ماریا را می‌بیند که قرنهاست در آنجا زندگی می‌کنند و گنجی بزرگ دارند . هنگامی که ویلیام قصد بازگشت دارد ، پیرمرد مانع او می‌شود می‌گوید تو اگر بروی زمین بروی راز گنج های مرا به همه خواهی گفت و آنها به خاطر گنجی‌ها ، اینجا را زیرورو خواهند کرد ...

— قسم می‌خورم که چیزی نگویم .
(و این قول را ، برخلاف بسیاری از قول های دیگر ، طی سالهای دراز حفظ کردم)
— شاید در خواب حرف بزنم .
یک پسر بچه هیچوقت تنها نیست . حتما تو برادری داری ، همین روزها هم به مدرسه می‌روی و برای اینکه خودت را مهم نشان بدی به هر چیزی متوسل می‌شوی . هماغذره که نگهداشتن یک‌قول راحت است ، شکست آن هم ساده است .

— نه خیلی هم راحت است .
— نکند می‌خواهی دراز بکشی ؟
— نه .
گفت :
— یک چیزی می‌خواهم نشانتم بدیم که خوابهای خوب ببینی ، یکی از عکس‌های دخترم را .
— ملاحظه گفتم :
— دست به آب کوچک دارم .
— عجب ، پس اینطور .
— ماریا ، که در پشت پرده مشغول جابجا کردن ظرفها بود ، گفت :
— این بچه می‌خواهد جیش‌کند . آن لگن طلائی را برایش بیاور .
شاید اشتیاقی در چشمان من خوانده شد ، چون دستی به علامت بی‌اعتنائی تکان داد و گفت :
— این یکی از اشیاء کم ارزش گنج من است .
با این وجود در چشم من بسیار جالب بود ، هنوز به خاطر دارم ، لگنی بود از طلائی واقعی . حتی پسر پادشاه فرانسه هم در راه دراز بازگشت خود از « وارتر » ، فقط یک لگن نقره در اختیار داشت . گذشته از آن که نمی‌توانستم دست به آب کوچکم را در برابر نگاه جاویت انجام دهم ، سخت تحت تأثیر لگن طلائی‌نیز قرار گرفته بودم . هر روز که می‌گذشت بیشتر به اهمیت آداب و رسوم در روابط روزانه آنان پی می‌بردم . هنوز صدای زیبای ناقوس‌واری که از فرو ریختن قطرات در لگن ایجاد می‌شد به خاطر دارم ، صدائی که در آن می‌پیچید با صدائی که در کاسه چینی می‌پیچید تفاوت بسیار داشت .
جاویت از طاقچه پشت سرش یک مجله برداشت و گفت :
— حالا به این نگاه کن و به من بگو که چه حدسی می‌زنی .
نوعی مجله بود که تا آن وقت ندیده بودم — بر از عکس‌های لغت بود . تا آن روز هیچ خاطرم‌ای از زن عربیان نداشتم ، البته عکس‌های چاپ شده در مجله از زنی بود که لباس چسبان رنگ پوست بدن پوشیده بود ، اما من نمی‌توانستم بین این زن لغت تفاوتی قائل بشوم . یک صفحه تمام به عکس‌هایی از زاویه‌های مختلف از دختری به نام دوشیزه « رامسکیت » اختصاص داشت . ایسن عکسها مربوط به مسابقه ملکه زیبایی انگلیس بود و چنانچه وی در این مسابقه پیروز می‌شد در مسابقات ملکه زیبایی اروپا ، ملکه زیبایی جهان و میس یونیورس شرکت می‌کرد . چنان به عکس‌ها خیره شده بودم که گوئی می‌خواستم برای همیشه در خاطرم بماند ، و البته در خاطرم ماند .
جاویت گفت :
— اینها عکس دختر ماست .
— بالاخره ملکه انگلیس شد ؟
— با افتخار گفت :
— بله ، صعود کرد .
چنان این جمله را با ایهت گفت که گفتمی درباره موشک ماه‌پیمائی سخن می‌گویند که پس از مرزات‌های بسیار از زمین برخاسته و به فضا صعود کرده‌است .

به عکس نگاه کردم ، به چشمان نافذش و پیکر توصیف‌ناپذیرش ، و با سادگی کودکانه‌ای که در من بود ، آرزو کردم با هیچ دختری ازدواج نکنم مگر با او . ماریا پرده را پس زد و غور غوری کرد ، این‌بار هیچ هراسی از شنیدن صدای او به من نداد و قیافه‌اش را مادرانه دیدم . اگر با آن دختر ازدواج می‌کردم هم‌چیز بدست می‌آوردم ، حتی مسئله مدرسه ، رشد و زندگی نیز برایم حل می‌شد . و شاید اگر به‌او دست می‌یافتم به‌همه چیز دست یافته بودم .
بار دیگر رشته افکارم گسیخته می‌شود . چون اگر من رویائی روشن را به خاطر می‌آورم — و می‌دانیم که حسد رویاها به محسوسات می‌رسد و وابسته به تجربیات آدمی است — با این ترتیب چگونه در هفت سالگی می‌توانستم چیز کوچکی چون مسابقه ملکه زیبایی را درک کنم ؟ به‌هر حال در رویا باید نشانی از تجربه باشد ، و یا ، اگر به‌وراثت معتقد باشیم ، نشانی از تجربه اجداد آدمی . پس اجاق گاز و ملکه زیبایی چه سیغه‌ایست ؟ اینها می‌توانست تجربه اجداد من باشد و نه خاطره یک کودک هفت ساله . مطمئناً مادر من اجازه نمی‌داد که با پول اندکم — هفتاد شش پنس — چنان مجلاتی خریدم باشم . اما هنوز آن تصاویر برابر چشم من است ، با یک‌بار دیدن در مغزم نقش بست ، نه تنها حالت چشمانش ، بلکه حالت بدنش . آنچنان سینه‌هایش ، فرورفتگی نافش که چون حفره‌ای در ماهه بود ، و بالاخره باسن خوش‌فرمش . یعنی می‌شود که کودک هفت‌ساله‌ای به خاطر هم‌بستری با زنی عاشق شود ؟ راز دیگری نیز هست که هنوز بر من روشن نشده ، و آن اینکه چطور ممکن است زوجی به پیری‌جاویت و ماریا در زمانی که مسابقات زیبایی معمول شده صاحب چنان دختر جوانی باشند ؟
جاویت گفت :
— دختر بسیار زیبایی است . نظیر آنرا در جائی که زندگی می‌کنی نمی‌توانی یافت . رشد و زندگی در زیرزمین با روی زمین متفاوت است ، مثل پوست موش کور . در دنیا پوستی نرم‌تر از این وجود دارد ؟
نهمیدم اشاره‌اش به پوست دخترش بود یا پوست موش کور .
روی لگن طلا نشستم ، به عکس نگاه کردم و چون پرسی که به سخنان پدرش گوش می‌دهد به حرفهای او گوش دادم . حرفهای او مانند عکس دخترش در خاطرم ثبت شده است . بعضی از حرفهایش اکنون به نظرم ناهنجار می‌آید ، اما در آن زمان هیچیک از آنها ناهنجار نمی‌نمود . جز در مواقعی که مرا « پسر » یا « سرتق » یا کلماتی نظیر اینها صدا می‌کرد ، در بقیه مواقع خود را از سن من بی‌خبر نشان می‌داد ، این بدان معنی نبود که مرا هم‌سن خودش بداند ، بلکه وقتی روی توالیت نشسته بود و مرا روی لگن طلا می‌دید ، گوئی با او چنان فاصله‌ای دارم که قادر به تشخیص سن من نیست ، یا شاید آنقدر پیر بود که آنهمای کمتر از صدساله را هم‌سن می‌دید . اظهار نظری که اکنون

می‌کنم حاصل آن چند دقیقه صحبت نبود . احتمالاً چندین شبانه روز در آنجا بودم — چون تشخیص زمان در آنجا امکان‌ناپذیر بود — و آنچه نقل می‌کنم نتیجه کاوشی است که در ذهن انجام داده‌ام و جملات جالب این گفتگوهای چند روزه را بی‌زبون کشیده‌ام . اکنون پس از سالها ، در روی صندلی مادرم نشسته‌ام و بدون تقدم و تاخر ، آنچه به‌ذهن می‌رسد می‌نویسم .
— تو به‌من و ماریا می‌خندی . فکر می‌کنی ما زشتیم . باید به‌تو بگویم که اثر او یا مرد دیگری زندگی می‌کرد می‌توانست طور دیگری آرایش کند تا مناسب او باشد ، چون من کسی را می‌شناختم که زنها را به چشمتی دوست‌داشت . اما ماریا هم مثل من می‌داند که در این تونل چگونه زندگی کند ، چه وقت از آن بیرون برود و چه وقت بیرون نرود . مدت‌های دراز است که ما در اینجا تنهایم . اگر روی زمین بودیم هر لحظه — اگر لحظه برای تو مطرح باشد — خطری تهدیدیمان می‌کرد . اما فکر نکن که تا بحال روی زمین نبوده‌ایم . وقتی یادم می‌آید که ...
ولی متأسفانه آنچه به‌یادش می‌آید از یاد من رفته است ، فقط آخریسن جمله‌اش را همراه با نوعی حس دلشکلی به خاطر می‌آورم :
— تو وقتی به آن همه کاخها و برجهایی که روی زمین است نگاه کنی ، تصور خواهی کرد که آنان مانند قلعه‌هایی هستند که بچه‌ها با ماسه درست می‌کنند . تو در ابتدا نامی داشتی که فقط زن یا مردی که ترا از مادرت متولد کرد آنرا می‌داند . بعد نامی به‌روی تو گذاشتند تا خانواده‌تان با آن صداقت کنند . اما بیرون از این جمع ، در میان بیگانگان نامی داری که همه خانواده صاحب آنند — بعد که بزرگتر شدی حتی آشنایان هم با همین نام صداقت می‌زنند . تنها نامی که هیچ قدرتی پشت آن نیست ، نامی است که بیگانگانی از تو می‌شنوند . به این جهت است که من خود را جاویت به تو معرفی کردم ، اما نامی را که متولدکننده من به‌من گفت — و این نام آنقدر پنهانی بود که به‌توان رفیق راه زندگی حفظش کردم و حتی وی نیز نمی‌خواست آنرا به‌من بگوید زیرا مسئولیتی در آن بود — برای همیشه از بیگانگان پنهان کردم . در آن بالا که تو بودی نیروی نام را فراموش کرده‌اند . من از اینکه می‌بینم که تو فقط یک نام داری تعجب نمی‌کنم ، اما نامی که همه بداند چه سودی دارد ؟ هیچ می‌توانی تصور کنی که من اینجا با وجود گنج بزرگ احساس امنیت می‌کنم ؟ علت ساده است ! من اسم نخستینم را می‌دانم . او پیش از مرگش ، پیش از آنکه بتوانم با دست جلوه‌دهانش را بگیرم ، آنرا به‌من گفت . شك دارم که در تمام دنیا کسی باشد که از اسم اول خود آگاه باشد . بلند گفتن این نام ، آزمایش وحشتناکی است . من آنرا فقط در حالتی که توجه کسی به‌من معطوف نیست زمزمه

می‌کنم . هنگامی که من متولد شدم ، رد پای زمان با اکنون متفاوت بود . اکنون تو از کنار دیواری تا دیوار دیگر را با بیست قدم می‌روی ، و از شهری به شهر دیگر برایت بیست کیلومتر است . اما وقتی من جوان بودم سر فرصت راه می‌رفتم . نمی‌خواهد با گفتن جمله « باید بروم » یا « خیلی وقت است از خانه دورم » مرا ناراحت کنی . من با تو در بخش‌های زمانی صحبت نمی‌کنم — زمان تو با زمان من متفاوت است .
جاویت ، حتی در مقابل بیگانگان ، نام من نیست . این نام را بدان جهت گفتم که برای تو تازگی‌داشت ، بنابراین با دانستن آن قدرتی پیدا نمی‌کنی . اگر فرار کنی آنرا تغییر می‌دهم . این واقعیت یادت باشد .
تو وقتی یادختری معاشقه می‌کنی . احساسی داری که من از آن آگاهم . زمان با ساعت‌اندازه‌گیری نمی‌شود . زمان تند است یا کند است یا حتی لحظه‌ای توقف می‌کند . هر دقیقه‌ای با دقیقه دیگر تفاوت دارد . در هنگام معاشقه ، نبض مرد واحد اندازه‌گیری زمان است و موقعی که تو خالی می‌شوی زمانی وجود ندارد . زمان را اینطور اندازه می‌گیرند نه با ساعت شمابه‌داری که مردی با کمک دره‌بینش آنرا درست می‌کند . هیچ نشینده‌ای که آن بالامی‌گویند : « وقت است ؟ »
و باز هم لغتی به‌کار برد که تصور می‌کنم مانند نامش ممنوع بود ، ایسن لغت نیز قدرتی در خود داشت .
— می‌دانم تو تعجب می‌کنی که چطور من و ماریا می‌توانیم دختری به‌آن زیبایی بسازیم . این خطای باسرم‌ایست که مردم در موقع روبرو شدن با زیبایی دارند . زیبایی زاده زیبایی نیست . آنچه را که زیبایی عرضه می‌کند قشنگی است . هیچوقت آن بالا به زنان زیبایی توجه نکرده‌ای که دختران قشنگ داشته‌باشند؟ زیبایی همواره روبرو به‌تقصان می‌رود ، این قانون بازگشت‌تقصانهاست ، فقط هنگامی که به‌تذلل صفر ، به‌زشت‌ترین صورت اشیاء ، می‌رسیم باز دیگر ایسن شانس وجود دارد که ، آزاد و مستقل ، کار را از نو شروع کنیم . نقاشانی که تصویر اشیاء زشت را می‌کشند ، این حقیقت را می‌دانند . من هنوز لحظه‌ای را که سرک‌چوک و موهای بلوند او از ماریا متولد می‌شد به‌خاطر دارم (در آن موقع دکتر یا ماما در این پائین نبود که نامی به‌او بدهد و از قدرت بی‌بهره‌اش کند — اسم « رامسکیت » را هم فقط برای تو و کسانی که آن بالا هستند رویش گذاشته‌ام .) زشتی و زیبایی را می‌توانی در جنگ نیز ببینی ، هنگامی که خانه‌ای خراب می‌شود فقط چندستون می‌ماند ، زیبایی آن بار دیگر آغاز می‌شود و تا هنگامی که سازنده‌ای آنرا خراب کند ادامه دارد . شاید بار دیگر که من و ماریا به‌روی زمین می‌رویم ، فقط ستونها مانده باشد ، و این ستونها در دل آسمان فرو رفته باشند و زمان را سوراخ کرده باشند .
ناتمام

یکی از کتابهای محبوب نزاراست من ، « انواع پیدارسک » اثر « نس روین » است که در ان این منتقد نسبتا عجیب و غریب ، با برهانی که دست کم برای خبوشش قانع نشده است ، ثابت می‌کندکه « اجنبی » نه تنها یک پندیمی ویژهٔ عصر جدید نیست بلکه همیشه عادی‌ترین نوع قهرمان ، چه در زندگی واقعی و چه در هنر بوده است . ییکانه‌ی فلسفه‌ی اشریتسانیاایسم ، که « جوانان خشمگین و هیپی‌ها و سرخوردگان از جامعه ، نسخه‌های انگلیسی – آمریکائی آتند ، (بقول روین) پس از رشته‌ی طولی از انواع « اجنبی » جلوه‌گر شده‌اند. دراین‌زمره می‌باشند : زیباپرستان اواخر قرن نوزدهم ، نثرین شدگان شاعر مسلک، قهرمانان رومانیتیک ، ماجراجویان پیکارسک قرن هیجدهم ، فردکسرایان دوره‌ی رئالیسم یا نمونه‌های دوزخ‌وادی، خادنه‌جویان سیاح قرون وسطی ، خواه انقلابی خواه شارلانان و بردگان زیرک یا توده‌ی مردمان طاعن در رم یاستان .

او حتی می‌کوشد که این نوع انسان را تا دوره‌ی اساطیری عقب ببرد . مگسر خدایاتی مثل پروتو ، ادیپ ، اورستی و اولین انواع متنوعی از اجنبی نبوده‌اند؟ عیسای‌ناسری نسبت به‌جامعه یک‌اخلاق‌گر مقدس بود، درست همچنان که تی. ای. لارنس یک مسیحی اصیل اخلاق‌گر بود و زان رنه هم یک لات اخلاق‌گر است . روین میافزاید که او تمام این‌اشخاص را تحت عنوان پیکارسک قرار میدهد (این اصطلاح تا اواخر قرن پانزدهم ابداع شده بود) زیرا که این لغت‌سکر نگرش آمیخته به شک یا خصومت‌آمیز یک فرد را نسبت به جامعه‌ی موجود با مفهوم حرکت ترکیب میکند . زیرا اجنبی به دردی‌ری گرایش دارد ، زیرا که او از چیزی بیگانه‌تر ، چیزی را جستجو میکند و از چیزی بی‌عور نمیباشد . با این‌همه – این‌شاید جایی باشد که روین نظریه‌ی خودرا به‌قدرموتناقض می‌کشد – او متولدی «پیکارسک‌ناپت» را اختراع میکند – این مقوله هم آمده‌ای‌ها را که هیچگاه از یک نقطه حرکت نمیکنند و مغفلی بیگانگی خود را بنحوی تخیلی و لفظی ابراز نمی‌نمایند ، (مثل جیمی برتر در نمایشنامه‌ی « جان آزرین » و بنام « با خشم بگفتند بنگر ») دربر میگیرد و هم گروه موتورسواران تمام کشورها را که سرقا به‌خاطر حرکت ، ایسو و آسو میرانند و جنبش آنها در عین حال معادل سکون و نوعی حالت عجیب جمعی در زمینه‌ی آگاهی تیرمی آنان از پیش‌آمدها و احتمالات است .

اما جالب‌ترین قسمت نظریه‌ی روین این اعتقاد است که جامعه برعکس نظر همیشه‌ی مردم درباره‌ی آن ، چندان هم اصیل و واقعی نیست . او استدلال‌میکند که چیز تمجیب‌آور نیست که اجنبی بعد وفور وجود دارد ، بلکه ایست‌کج‌گونه افراد متضاد ، همیشه میتوانند برای ایجاد پذیرش جامعه چتوافق برسند . بعدکدام معجزه ، انسانها یک تاریخ اجتماعی را می‌میریزند ؟ او از اینکه می‌بیند قطارها سرفوت به‌حرکت درمی‌آیند ، بیمارستانها کم و بیش بنحوشایسته‌ای انجام وظیفه میکنند ، و مردم با رشایت به اسواال یکدیگر احترام میهندن و یا مالیات پردرآمد میهندن ، به شگفتی میآیند .

۱ – واژه‌ی پیکارسک در داستان نویسی جدید اسپانیا ، به‌قهرمان اوباش و ماجراجویی اطلاق می‌شود که محتوای زندگی‌اش را بی‌هنگی و اضطراب‌تشکیل می‌دهد . امروزه ، این اصطلاح برای نشان دادن حالت کسانی‌که نسبت به

پیداست که روین اساسا یکی‌ازطرفداران توماس هابس فیلسوف بدبین انگلیسی است و چندان اعتقادی به نوع‌دستی‌دانی و کارآئی جمعی انسان ندارد ؛ ظاهرا فکرش ایست که سرانجام هرکس یک « اجنبی » است که تلاش میکند طبق استعدادهاش ، کم و بیش دید خود را درباره‌ی جامعه ، بدیگر انسانها تحمیل کند . و این دید بیشتر اوقات فقط توسمی نفس اوست

علت گفتن تمام این چیزها ، این بود که پس از تماشای دو فیلم جدید و جذاب آمریکائی درباره‌ی فرد اجنبی، تحلیل روین ، بسا وجود میافندی احتمالی‌اش ، پیاپی به ذهن میآمد . اولی « ایزی رایدر » مشهورترین اثر هیبیانه است که نام تهیه‌کنندمش « پیتز فاندز » برچسب شهرت آن است ، در حالی که کارگردانی واقعی را « دنیس هاپر » برعهده گرفته است و دیگری « خداحافظ کلمبوس » که به‌کارگردانی لاری‌بیرس ازروی داستان کوتاه «فیلیپ روس» ساخته شده است . . .

« ایزی رایدر » از نظر فنی در مقایسه با « خداحافظ کلمبوس » فیلم چندان کاملی نیست ، زیرا درپرداختش سختگیری نشده و بخصوص اگر فکر سطحی و پوک است ، اما از نظر حالت کاملا امروزی وانظر تئوریک‌په‌په‌بتر است . این نخستین فیلم دوساعتی‌تجاری هیپی‌ها ، و اولین‌نمایش صریح استعمال ماری جوانا بعنوان شیوه‌ای از زندگی – با پتھر ، مقدمه بیهوشی برای مرگ – است که من تا حال دیده‌ام . فیلمهای زیرزمینی بسیاری ، با یک چنین منسوی وجود دارد ، اما تمامی آنها سخت‌ترنیج، غالبا نفرت‌انگیز ویکسره غیرتجاری‌اند . با « ایزی رایدر » هیپی‌ها آسون می‌کنند ، ترجم برمیانگیزند و البته به پول کلانی هم دست می‌یابند ؛ بدیگر طرز تفکر اجنبی ، دست کم در شکل ضعیف ، آنچنان همه‌جاگیر شده که در حال حاضر بازار بسیار بزرگی برای پذیرش تقاضا بنشار می‌آیند . این پدیده هسان‌بازنده‌ی محفل‌اخیر جزیره‌ی « وایت » در حوالی انگلستان است ده مردان باب دیلان، بناگفته‌ی روزنامه‌ها، با یک ساعت آواز خواندن سی‌وپنج‌جرار لیسه دست آورد . پیدا نمیدانم از روی دل‌خوشی و عیب‌جویی یا از روی سادگی چون‌که دیلان کلایه کرد « مطبوعات خوانندگان می‌مثل مرا جدی گرفته‌اند » اما مطبوعات نقش ویژه‌ای در جوامع مصرفی بازی میکنند و طبیعتا تیرمی اساسی خود را به کسانی‌که به‌زگرترین درآمد‌ها می‌رسند ، معطوف میدارند .

در یک مصاحبه‌ی بلند و راه‌گشا که در نشریه‌ی رولینگ‌استون منتشرشد، پیتز فاندز میگوید‌که‌وی برای قانع کردن هالیوود دراین‌باره که یک فیلم کاملاً سمیانه نیز میتواند قرین موفقیت باشد، وقت زیادی را صرف کرده است . فکر میکنم منظورش را نفهم ، شاید هدف این فیلم نمایش ناپی باشد از فلسفه‌ی بیگانگی سازندگانش ، پیتز فاندز ودنیس هاپر ، که دیگر خیلی جوان نیستند (۲۸ و ۳۵ ساله) ، و علی‌الظاهر باید در گذشته ، زندگیشان بد و پرخطر بوده باشد . نشانهایی نیز وجود دارد که فاندز دچار عقده‌ی «پندرمشهورداشتن»

است ، عقده‌ای که اغلب عامل مهمی در بیگانگی فرد از جامعه است . اما من گمان میکنم که صمیمیت پایه‌های‌دروغین بسیاری نیز دارد ، آدم میتواند در سوء نیتی صمیمی باشد و بخصوص اگر فکر کند که سوء نیتش تا حدی با سوء نیت متعارف فرق‌دارد ، به‌بیان دیگر بیگانگی، بدون منتهی شدن به صداقت کامل‌اندیشه میتواند اسیل باشد . آن آسونی که من در ایزی رایدر یافتم، بنظرم درست‌بازگو کننده‌ی یک چنین کیفیتی است .

بروشور فیلم میگوید « آزادی موضوع فیلم است – آزادی‌یی که انسان های بسیاری در سراسر جهان مشتاق آتند » دو قهرمان ، یکی بلند ، لاغر و تقریبا روحانی (فاندز) ، دیگری کوتاه، زخم‌ت و گوش‌تالو (هوپر) که از وسط آمریکا ، لوس‌آنجلس تا نیواورلئان، در جستجوی آزادی ، در یک سفر زیر میبایستی بخود اختراع کند ، پس قهرمانی که نقش را فاندز بازی میکند ، عیقا از خود شرمسار شود . اما هیچ شانه‌ای از خجالت در او دیده نمیشود ، اخلاق تلویحی‌اوبه‌چوجه‌مواقف بزحکاری اصلی او نیست . شاید سازندگان فیلم از ما می‌خواهند قبول کنیم به‌هنگام نقض جامعه ، فرد آزادی‌خواه مستحق است‌که برای کسب آزادی از شیوه‌هایی خودپرستانه استفاده کند . ولی حس مشترک با قطعیت‌بها می‌گوید‌که یک‌چنین نگرشی همواره فلسفه‌ی کلاهدراران و سفته‌بازان بوده است .

روپا ، دنیال این جام می‌گشتند . ۳ – جیمز میلتن کتابی نوشته است بنام « افق گمشده » که در آن یک روزنامه‌نگار غربی ستوه آمده از جنگ و خونریزی ، به‌یک دردی تخیلی بنام « شانگرلا » درتبت سفر می‌کند. این دردی سرنیز ، سمبلی است از صلح و



نقدی بر فیلم « ایزی رایدر »

ظهور مجدد اجنبی

جامعه وظیفه‌اش را بخوبی انجام دهد و اکثریت مردم قرارداد اجتماعی نوشته را بپذیرند ، می‌تواند ارزش خود را حفظ کند . افرادی که پول می‌زدند و یا آرا از طرق غیراخلاقی بدست می‌آورند ، اطمینان دارند که سایر مردم بیشتر از آنها پابند اخلاق باقی‌میمانند. اینها اگر در قالب آشوب‌طلبان‌عیب‌جویی که از انسانیت در جای دیگر جرسد ، بیرون ، فقط می‌توانند با یک دام‌دارشرف پروازی رایدر یافتم، بنظرم درست‌بازگو کننده‌ی یک چنین کیفیتی است .

بروشور فیلم میگوید « آزادی موضوع فیلم است – آزادی‌یی که انسان های بسیاری در سراسر جهان مشتاق آتند » دو قهرمان ، یکی بلند ، لاغر و تقریبا روحانی (فاندز) ، دیگری کوتاه، زخم‌ت و گوش‌تالو (هوپر) که از وسط آمریکا ، لوس‌آنجلس تا نیواورلئان، در جستجوی آزادی ، در یک سفر زیر میبایستی بخود اختراع کند ، پس قهرمانی که نقش را فاندز بازی میکند ، باید عیقا از خود شرمسار شود . اما هیچ شانه‌ای از خجالت در او دیده نمیشود ، اخلاق تلویحی‌اوبه‌چوجه‌مواقف بزحکاری اصلی او نیست . شاید سازندگان فیلم از ما می‌خواهند قبول کنیم به‌هنگام نقض جامعه ، فرد آزادی‌خواه مستحق است‌که برای کسب آزادی از شیوه‌هایی خودپرستانه استفاده کند . ولی حس مشترک با قطعیت‌بها می‌گوید‌که یک‌چنین نگرشی همواره فلسفه‌ی کلاهدراران و سفته‌بازان بوده است .

بروحال این واقعیت را قبول کنیم که ایسن دو شخصیت ، همانند تمام ماجراجویوسن سرمایه‌دازنخستین ، از راهی غیراخلاقی، ترویج تنگت بهم زدند. این نخستین عمل پیکارسک است . آنها سپس پول را در راه یک کنکاش و سیاحت روحانی در جستجوی آزادی ، یعنی جستجوی

برادری و جاودانگی .

۴ – در رم یاستان ، در ۱۷ دسامبر، جشن خدای زحل‌گرفته‌می‌شد و کاروان های شادی در کوچه و بازار برای می افتاد . در این روز شوابط اجتماعی‌موقتا دگرگون می‌شد و اربابان برای غلامان و بندگان خود خدمت می‌کردند .

تجربه‌ی ناب خارج از قید و بند های جامعه خرج می‌کنند . ایسن دومین متداول‌ترین شکل پیکارسک است . قهرمان ، بجای اینکه آرزو کند به‌هفتش در قالب سنتها و نهادهای موجود برسد ، می‌خوشدوی خود را در جای دیگر جستجو می‌کند . او می‌خواهد جام پادشاهی مقدس مسیح ، شانگرلا ، الدورادو ، یا زمین جاودان بیگانه‌ها را بیابد . در مردم نسل من ، این فصل چیزی نیست جز یک کابوس نئو‌انگیز .

بعد صحنه ناگهان دگرگون می‌شود ، روسیه‌ها بدون رد پائی ناپدید شده‌اند ، و دو قهرمان ما از نو در راه سفرند ، و سرعت در حالتی غنائی بسا موتورسیکلت‌هاشان از میان چشم انداز سبکگاهی می‌گذرند . گوئی کابوس هرگز روی نداده است .

مطش نیستم که بتوانم برای این فصل مفهومیی بیام . ال . اس . دی را یک هیپی مسیح‌وار یا‌ن‌ها دانه بود تا با دو نفر دیگر – روسیه‌ها – در یک خانه‌ای در نیواورلئان می‌رسند ؛ ایسن مسهه دیگر از مدافانه و از نظر برداشت کاملا بوداری است ، زیرا فقط از یک بورژوازی کج و مترد قرن شانزدهمی بنابرشمارت مسیحیت « وقتیکه دو یا سه نفر جمع می‌شوند » باید میان‌آنها، برای ایجاد ، یگانگی ، تقسیم شود ؛ اما درواقع مانده‌ای‌مخدر این چهار نفر را هوبر اینزا حس می‌کنند چون‌ازآمیزش واقعی‌در روسیه‌خانه‌نوداری می‌کنند آمیزشی که حاصلش پذیرش ماهیت می‌کند . شاید مجبور باشیم که ساحترا همچون یک انفجار ذهنی فردی ، یا اوج شهوت ، یا خودکشی موقتی بدانیم که کشتن عصبی را مثل فروشتن انتهاب سیاحت ال . اس . دی سخت ناگوار را در میان‌مقره‌هاودخمه‌های یک‌گورستان، شروع می‌کند . در قرن وحشی هیجدهم « مارکی دوساد » را بعلت دادن مادی تحریک‌کننده به‌یک روسیه تحت تعقیب قانونی قرار دادند . من نمی‌دانم در قرن بیستم برای کسی‌که به‌یک روسیه ال . اس . دی می‌دهد و باعث می‌شود که او دیوانه‌وار ه‌حق کند و در عین حال پستانهای برهنه و استخوان شرمگاش را به‌یک سنگ‌قبربمانده کیفر مناسب‌چيست؟

دو نوع سفر را در شکلی بی‌دوام ، با هم می‌آمیزد . پدنهایشان در یک سطح و سرهاشان در سطح دیگر سفر می‌نماید از نظر من ، اینکه‌هنوز می‌توانند برانند ، بحدکافی برابیم شگفت‌آور هست .

ن هنوزداستان‌را به‌ترتیبفصلها خلاصه نکرده‌ام ، ولی‌شاید حالا وقتش باشد‌که برداشتهای نهائی خود را روشن و قایل قسم یازم . قهرمانان به‌ترتیب ذیل برخورده می‌کنند : ۱ – با دامدار شریفی که قبلا به آن اشاره‌شد (سادگی‌شبابی) ؛ ۲ – با یک تجمع هیپی‌ها ، که ساکنیتش برای امرار معاش در زمینی خشک و سنگلاخی تنلا می‌کنند و با هم برای آمدن باران در برابر خدای بی‌نام دست پدعا برمی‌دارند (آنها نیز مظهر سادگی روستائی‌اند و فاندز ، در کلامی پر معنی می‌گوید که آنها اجر تلاشهای خودرا خواهندگرفت، اگرچه ظاهرا امید به‌یک چنین احتمالی نمی‌رود .) ۳ – با دو دختر هیپی که همراه آنان در یک استخر کوهستانی‌شنا می‌کنند (مسمومیت برحسگی‌شبابی) ۴ – با جماعت رژه دندگان یک قصبه‌که دو قهرمان دستشان می‌اندازند و بخاطر این کار زندانی می‌شوند (رژه بیابکر هندوئی متوسط با جامعه است ، و آنها این هتوائی را مضحک می‌یابند .)

۵ – یک وکیل جوان مت ، فرزند یک آدم کله‌کنده‌ی محلی ، که آنها را از زندان بیرون می‌آورد ، برای سیاحت با‌ن‌ها ملحق می‌شود ، وپسختل بخاطراین مسفری بنست اراذل محلی‌کشت می‌شود (این حقیقت که جک نیکلسون آترا بنحو حیرت‌انگیزی بازی کرده ، یک سرخوردیه الکلی سنتی‌است‌که قهرمانان او را بنسخت ماری جوانا کشیدند می‌اندازند .) ۶ – یک‌تسه از کوته‌بین‌های جامعه‌پذیر که نمی‌گذارند با‌ن‌ها در یک کافه غنا ناهد شود . ۷ – نرد هوآسی (مطروودین سنتی اجتماع) ۸ – دو راننده‌ی کامیون ، که برای ترساندن هوپر مبلند باوشلیک می‌کنند و برحسب تصادف او را می‌کشند ، و فاندز را نیز برای کشتن جنایت خود ، اجبارا هلاک می‌کنند . فیلم با تصویر دومین موتور سوار که از روی جاده هپوا پرت‌سب می‌شود و در شعله‌های آتش می‌ترسد ، پایان می‌یابد ؛ مرگ اجنبی بنست جهل ابتدالی‌آورد تودهای جامعه‌پذیر ، که او را ته بخاطر رنگ ، بلکه بخاطر بلندی مو می‌کنند .

فکر می‌کنم ، مجبور بگفتن این باشیم‌که قهرمانان پیکارسک « ایزی‌رایدر » از آغاز محکوم به‌فنا هستند . سفر آنها شایعت زیادی بسفر از ماری تا پاریس در فیلم گودار بنام « از نفس افتاده » دارد . این فیلم نمونه‌ی دیگرست از درواقع مانده‌ای‌مخدر این چهار نفر را نیستی خود می‌راند . جرمی‌که هزینه‌ی سفر آنها را تأمین می‌کند ، با توجه به‌این واقعبت که آزادی مطلوب آنان در این زندگانی دست نیافتنی است ، و یعنی لحاظ ، موجه ، یا دست کم قابل توضیح است . عشق آنها برای آزادی، اشتیاق پنهانی به‌مرگ است ، و برآستی نیاز بیست و چهار ساعته‌ی آنها به ماری‌جواا ، مانده‌ی مخدري‌که امکان دارد بریزان باشد اما این تاثیر را دارد که مبتدی‌ها را وادارده به‌همه چیز و همه کس خنده‌ی استهزاآمیز بکنند – یعنی بیهوشی منام می‌آفریند – شوهرت از احتیاج آدم عامی معمولی به‌یک «فجان قهوه ، یا د یک بیاله جای مایه‌دار » است . آنها درواقع ، آزادی را در آمریکای مدرن ، که یک تمدن سنتی

پیشرفته است ، نمی‌جویند . آنها در حاشیه‌ی اجتماع‌ازکاروچ سرخوردگان می‌گذرند وگرچه از نظر عاطفی ، دلشان می‌خواهدبه‌زندگی‌شبابی بازگردند و لفظا نیز باین خواست اعتراف می‌کنند ولی آفتدر بان اطمینان ندارند که قبولش کنند . دلیل ایست که حتی یک جامعه‌ی شبانی ، در عین حال مسائل زندگی اجتماعی را مطرح میسازد و قید و بندهای یگانگی را بانسان تحمیل می‌کند . آنها موتورسواران تهائی هستند که زیبایی چشم‌انداز دشت و کوهستان را ، که بخش جنایی از فیلم را بنحود اختصاص می‌دهد ، تمجیدمی‌نمایند ، لکن هیچگونه جامعه‌ی آرمانی برایشان مطرح نیست .

با اینهمه ، می‌توان از آنها در تک افتادگی‌شان در میان ته‌های متروک فیلمبرداری کرد و مردم نیز به‌هنگام نمایش ، برای دیدن فیلم ، در مراکز بزرگ شهری ازدحام خواهند کرد . آدم‌های جامد سنتی شده از شعر شبانی بیگانگی لذت خواهندبرد و « اجنبی‌های سابق » – فاندز و هوپر – نیز می‌توانند اشتیاق خود را به‌مرگ ، با دلارهای اسکنداس ، همچون ماری‌جوانا ، فراوش کنند ؛

یک نکته‌ی جزئی باقی مانده که اگر « روین » دنباله‌ی « اسواغ پیکارسک » را که قول داده بسود ، بنویسد ، درباره‌ی آن چیزهایی خواهد داشت . نکته‌است که چرا در سلسله‌ای اخیر موتورسیکلت اینقدر با اجنبی‌سماز با زبانی فصیح ، درباره‌ی رابطه‌ی بین سلحشور مخاطره‌جو یا راهزن و اشب ، از قرون وسطی تا قرن هیجدهم ، حرف می‌زند و ضمیمه‌ی آسون‌کننده‌ای را در باب اهمیت هوایبماهای تک نفره یا دو نفره ، بین سال ۱۹۱۰ و نرد هوآسی برتانیا در جنگ دوم ، و فلسفه‌ی اجنبی، خودی – که برخی از نویسندگان مثل سن‌مگرویری بر آن تکیه کرده‌اند – ارائه می‌دهد .

شاید موتورسیکلت از ماشین چهار نفره بنظر شخصی‌تر بیاید (آتلور که یادم است در پالی وکلاید ، اتومبیل اصلی فیلم یک ماشین دو نفره‌ی رو باز بود ؛ این ماشین بیشتر در ردیف یک شیش عوامانه بود تا نوعی اتومبیل کالسه‌کای اشرافی .) راننده بیرون از موتورسیکلت است ، چرا که سروشی ندارد . او در معرض نسیم و هسوا و تردیدی حساس یا طبیعت قرارداده می‌شود . او ته‌ی موتورسیکلت را میان پاهایش فشار می‌دهد و بدین‌ترتیب نوعی رابطه‌ی جنسی بین راکب و مرکوب را نمایش می‌دهد . این عمل ، بنابرعقیده‌ی جامعه‌شناسانی که درباره‌ی جوانان کت جرمی پوش تحقیق می‌کنند، اغلب‌همراه با ارضاء جنسی است ؛

بهرحال ، موتورسیکلت و بنزنی که آرا می‌راند ، بنحوی جدائی‌ناپذیر ، یا جامعه‌ی صنعتی آمیخته شده است ، و جالب توجه آنست‌که ذهن هیپی ایسن واقعبت را نادیده گرفته است . در آغاز « ایزی‌رایدر » قهرمانان ساعت‌هاشان‌را با حرکتی کای در می‌اندازند و با چالاکي و وقار در یک جاده‌ی شوسه‌گاز می‌دهند . اما بدون جامعه‌ای که ساعتها نودار آتند ، نه آنها می‌توانند راه یفتند و نه اصلا جاده‌ای وجود خواهد داشت .

ترجمه جهانپخش نورانی .

از مجله‌ی Encounter

روغن ایرانول

از فرمولی متبسیل شما جلوگیری میکند.



ایرانول
روغن موتور
شرکت ملی نفت ایران

آفرین و لرزانده است. در فیلمبرداری اثر، بازیها و شکفتنهای فوقالعادهای، به کار رفته. فیالمثل، مورچههای را با یک پیلان درشت، به شکل یک هواپیمای جت بوئینگ ۷۰۷ نشان می دهد. یا داخل شدن یک حشره را به درون یک گل، می نمایاند.

«ماجرای هلستروم» به توصیف مبارزه بین انسان و حشرات، از طرق مختلف می پردازد و اهمیت این مساله را که ظاهرا اندک به نظر میرسد، در تمام وسعت و بعد خود نشان می دهد.

یک جور سواری

این حتما عجیبترین نوع سواری است که بشر دو پا از حیوانی گرفته است.

چند روز پیش در جزایر آنتیب بزرگترین پارک وحش دریایی دنیا به نام مارینلند افتتاح شد. جالبترین قسمت این پارک استخرهای مخصوص ماهی بزرگ «دوفن» است. همان حیوانی که هوش خارق العاده ای دارد و زود رام و دستاموز می شود، توب بازی می کند، از میان حلقه می پرسد و بخصوص بچهها را خیلی سرگرم می سازد.

در همه پارک های دریایی قسمتی مخصوص دوفن اختصاص داده میشود. ولی در پارک جدید مارینلند بزرگترین استخرها و دوفن ها وجود دارند که بخوبی با سیکواربوم میامی فلوریدا رقابت می کنند. در مراسم افتتاح این پارک، یکی از رام کنندگان دوفن، نمایش منحصر بفرد خود را که سواری روی دوفن بود اجرا کرد.

اتریش به نام فروید افتتاح شد. این موزه در آپارتمان سابق فروید، واقع در شماره ۱۹ خیابان برکانه اتریش قرار دارد. اما انجمن شهر وین با این پیشنهاد کم خیابان به نام فروید نامگذاری شود، به شدت مخالفت کرد. جالب آن که از ۱۱۳ پرشک روان شناس شهر وین فقط ۱۲ نفر روش روانکاوی فروید را اعمال می کنند و نظرجویی ها نشان می دهد که تعداد مختصری از هموطنان فروید، می دانند که او که رسیده و چه انقلابی در روانشناسی ایجاد کرده است. در حالی که موسسات آمریکایی اعلام داشته اند که فروید در نظر مردم آمریکا معروفترین فرد اتریشی است، معروفتر از موتزارت و بوهان اشتراوس.

حشره ها و انسانها



حاکم دنیای آینده که خواهد بود؟ انسانها یا حشره ها؟ از نبرد و ستیزه جویی برای تنازع بقا، کدام پیروز خواهند شد؟ انسان یا حشره؟

این سؤال وحشت انگیز در فیلم مستند جدید و جالبی مطرح شده به نام «حشره ها و انسانها» اثر والون گرین، کارگردان جوان آمریکایی.

این فیلم را میتوان همچون یک اثر علمی - تخیلی به حساب آورد. اسم اصلی «ماجرای هلستروم» است. دو جنبه مختلف در این فیلم میتوان تشخیص داد، نخست جنبه آموزشی اش و دوم جنبه نمایشی آن که بیش از هر فیلم دراکولایی، وحشت

جشن شراب

چند روز پیش، در «پردو»، بزرگترین و معروفترین مرکز شراب مرغوب دنیا، عید یا جشن سالانه شراب با مراسم مخصوص آن برگزار شد. محل این جشن، فضای بسیار بزرگی بود به وسعت پنجاه هزار متر مربع. هزارها بشکه و دهها هزار بطری شراب که بیشتر مال پردو و مقداری هم از نقاط دیگر تهیه کننده شراب فرانسه بود، در این جشن عنوان دکور به کار رفته بود. سیصد نفر از بزرگترین تهیه کنندگان شراب فرانسه در جشن حضور داشتند. هر چند متناهی این جشن از سال ۱۹۰۹ و ماهیت آن فولکلوریک است اما به خلاف تصور، هیچ شباهتی به «مجلس ساکسوس» (خدای شراب) نداشت، بلکه بیشتر رنگ تجارتهای جدیدی بخود گرفته بود. با این حال نمایشها و آتراکسیون های بین المللی جالبی در طول سه روز برگزاری این جشن به معرض تماشا گذاشته شد.

فروید، مطرود وطن



زیگموند فروید، استاد، پدر و پیاپی علم روانکاوی، ۳۲ سال پس از مرگش در تبعید (لندن) هنوز مطرود وطن خویش، اتریش است. عفته گذشته، در وین زادگاه فروید موزه کوچکی، بی سروصدا توسط برونو کرایسکی صدراعظم

و قادر است هم برنامه های سیاه و سفید و هم رنگی نیم ساعته را ضبط کند. کاست های تصویری تا پانصد بار نمایش قابل استفاده است. خود دستگاه باندازه یک ضبط صوت معمولی است و طرز کار آن نیز بسیار ساده است. کاست های آن حجم یک کتاب جیبی، اندکی ضخیمتر را دارد و به راحتی قابل گذاشتن و برداشتن است. عمل ضبط تصویر هم به وسیله دوربین و هم مستقیما از تلویزیون، چه رنگی و چه سیاه و سفید انجام میگردد. وزن دستگاه ۱۷ کیلوگرم و قیمت آن تقریبا چهار هزار و پانصد تومان است. معمولترین استفاده این دستگاه در مواردی است که تماشاگر به برنامه مخصوصی علاقه داشته باشد و در وقت مقرر نتواند آنرا ببیند یا مایل باشد دوباره و چندباره ببیند. گذشته از این، دستگاه «وی. سی. آر.» موارد استفاده آموزشی و علمی هم خواهد داشت. هم آکسون اولین استفاده تجارتهای از ضبط تصویر کاستی در جریان آماده شدن است. پان ترتیب که ۳۳۳ سالن آرایش در فرانسه، تصمیم دارند از اول اکتبر، برای سرگرمی مشتریان خود، برنامه های مخصوصی روی کاست رنگی ضبط کنند و در سالن ها به نمایش بگذارند. این برنامه ها یک ساعته است و شامل نمایش مد لباس، رپرتاژهای دربار، شیوه های آرایش و زیبایی، برنامه های روانشناسی و غیره. سردبیر این برنامه ها ژان مورو، هنرپیشه هنرمند فرانسوی خواهد بود و کارگردان آن، ژان سلوی ریشار شوهر سابق ژان مورو، و کریستین ژبون، یکی از متخصصان بزرگ تبلیغات. برنامه های پرده های مخصوصی بزرگتر از پرده تلویزیون نشان داده میشود و هر خانم، گوش مخصوصی برای شنیدن صدای آنها خواهد داشت. در این برنامه ها، موسیقی و نمایش و شهرهای کوتاه و حتی آنگهی هم پیش بینی شده است. اجاره و حق امتیاز هر دستگاه یا کاست برای آرایشگران، ماهی چهارصد و پنجاه تومان بیشتر نیست.



گسترش انقلاب تازه



دستگاه ضبط تصویر کاستی به تدریج گسترش پیدا می کند و بزودی بازارها را قبضه خواهد کرد. اسم اختصاری این دستگاه «وی. سی. آر.» (ویدیو کاست ریکوردینگ) است



هواپیمایی ملی ایران - هما

قاره اروپا در زیر شاهبال بلند پرواز «هما»

در سال ۱۳۴۹:

صدها هزار نفر از مسافران اقصی نقاط جهان
«هما»ی فرخنده بال را برای مسافرت‌های خوش یمن خویش به شهرهای
بزرگ اروپا انتخاب کردند زیرا:
هما را در طول نه سال خدمت و فعالیت
فرخنده طابری سریع، راحت و مطمئن یافتند

در سال ۱۳۵۰ هم

یقیناً «هما» افتخار خدمت و پذیرائی از مسافران بیشتری
را خواهد داشت

